

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الملك المحي الذي خلق الموت فنقسم به رقاب الجبابرة وكسر ظهور الاكاسرة وقصر مال القياصرة
 الذي كثر لم يزل قلوبهم عن ذكره نافذة حتى نجأ بهم الحق فاذا هم في الحاضرة فظل سرورهم بورا وسعيرهم
 سبابا شرا وكان امر الله قدرا مقدورا لا الشكر في السموات والارض له الحمد في الاولى والاخرة
 والصلوة على من جاء بشرايح المعاش والمصرع والمعاد بالقواطع البائدة المتفردة بالجشع الاكفان
 يوم يحشرون عراة في الدار العائرة وعلى اله المطهرين واصحابه في الجحيم والعلم والعلم والمجاهدة والمصاهرة
 والمكارم الجزية الفاخرة والسلام كبير الكثير ما بعد ميكونه احقر انام خاوم علماء كرام محمد كه مدعو
 بشيخ الاسلام شيه الله على الايمان وجعل له الحق مشهودا كالعيان كه چون احكام حيار و اموات
 كه از معظلمات مسائل مهابت است در هیچ كتابي از كتب متداوله شرعية و فتاوى معتبره فرع
 مستوفى و مشروح نبود بحسنی فضلا كه در رساله علانده جمع كرده باوجود عدم ضبط حضورايت و در بطور دایا
 از شوب شده و ذود عدم صحت نقل خالی نبود ازین سبب اكثری از مردم روزگار در تبه چل این مسائل
 مانده اند و در حقوق اموات طریق تخمین و اختراع كشاده لهذا بحسنی از عظام اهل امارت و توضیق
 ازین كمترین طلباب لباب تحقیق درخواست كرده كه رساله در استیعاب این باب بزبان فارسی تحرير نماید
 تا معنده این مسائل همه بر تنه كس كشاید لاجرم باقتضای ان باعث قری جزاه الله عنی و عن سایر
 المستفیدین بسند الخیر خیر الخیر باوجود قلت فرصت بیان مستوفی این مسائل حسنی در اند كه بت

تحقیق نموده و بپایان بعضی دواهای تنبذی از احکام مرض و عیادت تدوی و صفت روپارا
 تفصیل و تحقیق افزوده و از برگذرا احتیاط تمام در نقل احکام تا که به بقید روایات و اعتقاد
 معاضدات معتبرات نکرده دست بقلم نکشوده و هر روایات را بسبب اسناد و اعتقاد و مجموع
 ساخته مگر آنکه محل اشتباه نبوده و در سباحت مطایح الانظار با وجود سلوک طریق اختصار زبان
 به تحقیق ده و این عجاله علامه را بر مقدمه و چند فصول و خاتمه ترتیب داده که کشف الغطاء عارزم للموسسه
 علی الاحیاء نام نهاده یارب آنرا معمول انام و مقبول خواص و عوام گردان تا عامه مردم از جهل
 این مسایل برآیند و درین امور مهمه متبایل کار نفرمایند و اغلب که مداینه در خبر نیات احکام ممانعت
 که محل انابت و عبرت است اشد باشد بکنایه و اول بغفلت و قسوت لغو باندند و آنچه ذکر کرده ایم در این
 باب صحیح و کافیت و بابت التوفیق اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من نقمة المحیا و الممات
 ائینا مومنین و ائینا مومنین و ثبتنا بالقول الثابت فی الیوة و بعد الممات و احسننا مع السجده
 و المساکن تحت لواء محمد صلعم مقدمه در بیان تفصیل بیماری و احکام بیماری پرسی و علل و احوال
 و آداب آنها اما بیماری پس بدانکه در فضایل وی عموما و خصوصاً و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و ثواب
 و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث صحاح و حسان بسیار واقع شده پاره ازان نقل کنیم در صحیح است
 داود آمده که فرمود پیغمبر خدا صلعم بدرستی که بنده چون تقدیر میشود برای وی از درگاه عزت مرتبه و
 بلند که نمیتواند رسید بان بعمل صالح خود مبتلا میگردد و اندر اخذ ایتعالی در تن یا در مال یا در ابد یا در
 پستری تشکیب یا میگردد و در ابرار انکه میسرساند این بنده را به مرتبه که سابق شده است مرویر او
 در صحیح ترمذی آمده که آنحضرت صلعم فرمود و ما کنه اهل عافیت روز قیامت و تشکیک داده شوند اصل
 بلا ثواب را ای کاش پختههای بابریده و پاره پاره کرده شدی در دنیا بمقرضها و امام احمد
 در سند خود آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون بپوشد گنامان بنده و منی باشد او را از عملهای نیک چیرس
 که پوشد گنامان و پیرا و پیر و بزه آنرا مبتلا میگردد و اندر اخذ ایتعالی باندوده تا تکفیر کند آنها را ازان
 بنده و نحو آن در صحیحین نیز آمده و گفته اند که این کم مخصوص بگناهار است چه احتیاج به تکفیر آنها

راست و با سواى آن از امیای مخصوصین حکومات الهیه علیهم و اولیاء الهیه علیهم السلام
ایشان را متعینها از برادر فتح درجات و بلندی مراتب ایشان مانده اند که منافع جنیت و توفیق
الیه را و از عامر نام مرفوعه اند که منافع و فنی که بیار شود پس غایت داده شود مثل او مثل
تشریت که بسته باشند او را اهل آن پس مناص کردند در نیافت بدم نیز که چه بسته بودند و چرا
کشاد و نجالات من که در منی یاد بنور ایمان که بیار شدن برای تاویب و توبه بود و غایت
برای چند نیز شدن و شکر گذاردن و قدر نیست شناختن است و از ادانتی ری آنست که بپایان
دارد و ظاهر نمکند از کسی بهیض و رت حدیث اند کسی تپ زده شود و ساحت و صبر و شکیبای کند
بر آن مقدر در حالی که شاکر است خدا را مناعت می کند حق تعالی ملایکه را بان بنده خود و گوید
به بند بسوی بنده من و صبر او بر بلا من یعنی این قسم بنده از عالم مغل داریم که با وجود اینچه کجاست
و حجب مشاهدت و رنج حال کربت و شدت بلا را عین محبت و نعمت سنجیده زبان حال و حال را
پیکر پاکشوده و میسکند بهشتن را ئی او از عذاب و فز و در حدیث قدسی میفرماید چون طاهر گرد
در در بند من پیش از سه روز من تحقیق شود من کرد و ذکر پیش از سه روز شعر کمالی با صبر
و عدم نظر ترس مکافات است چه اگر تا این مدت قلیل مبر نماید حق جانشان قادر است که او را خست
از مرض و ذوب و علت آن برود و کرامت فرمایا انکه این شخص نظر بخاص اظهار پیش طیب است
که ی باید تا این مدت تحمل و توکل محض نماید و چون ضرورت بکند بوجع نماید چه مبارک است خدا
از برای طبیب دلیل شکوه و ناراضی به بیماری و اضطراب است و در اینجا گفته که آن مرض از اخبار
از اوع بلا از کوز بر و سعادت است انشاء آن باقرینه کرامت شکایت و اگر مبتی صحیح در اظهار
داشت تا بشد لا با من است مثلاً اظهار پیش طبیب بعرض ادوی یا غیر طبیب که ثقة و معتمد
باشد بقصد آنکه حسن صبر شود در مرض از وی بیاموزد و نحو آن بود و احمد بن حنبل که خبر میسر داد
بر رضای که می یافت از وی گفت و ضعف نمی کنیم مگر قدرت خدا را در خود و حسن صبر گفته چون
سپاس و ستایش کند بر این خدا را و بعد از آن ذکر کند او را عار خود را این شکایت نبود

و با جملة اعتقاد کلی و مدار بر حال قلب است نه بر حال زبان زیرا چه بسیار شاکر در ظاهر شاکلی اند و در دل
 و بسیار شاکلی در ظاهر شاکر اند و در دل و از جمله آداب بسیار آنست که توبه کند در سخنان از گناهان
 گذشته خود و نداند و نرزد و از اینده منتهی گردد و باز ماند و این عظم آداب و راس و ریس آنها
 و یکی از مضامین حکمت بیمار است در حق مسلمانان و از جمله است نیک و صیت کردن
 اقران و اخوان خود را برضا منکر کردن منازعان او و در طلب حقوق آنها و ادا کردن و امضا و نه
 او دینی و دینوی مخصوص فذیه نماز تا که فوت شدند در عمر او و بیانش بیشتر با ایلش باشد
 و نگذارند در مرض خود و شب بگرانکه وصیت او بزرگو نوشته باشند و نگذارند از زیر تکبیر خود بگذرد
 ماثور است و در حدیث است کسی که بمیرد و بخیری وصیت نکرده اذن داده نشود او را در کلام
 بامروگان در عالم برزخ و قبی که ملاقی شود با یکدیگر و ملاقات کنند دیگران با هم پس گویند این
 که خاموش مرده است بی وصیت کذافی الشریعة و جایز نیست در شریعت وصیت زیاده از ثلث
 مال چنانکه در صحیحین از سعد بن ابی وقاص آمده که گفت چون آنحضرت صلوات الله علیه بر من آمد و در مرض
 که مشرف شد بموت گفتم یا رسول الله مرا مال بسیار است و سودا و خرک من و ارث نیست و بزرگو
 خواستم در آنکه وصیت کنم به مال یا بدو ثلث یا بنصف فرمود لایک ثلث بکن ثلث بسیار است بزرگو
 که تو اگر بمیری و بگذاری و از ثمن خود را تو نگران بهتر است از آنکه بگذاری ایشان را و ایشان که و
 پیش مردم برای سوال دراز کنند و هم از جمله است پسین سر خود را بپوشند و خوابیدن بر لبه اگر چه
 در حال صحت عادت نداشت از برای خوشتن باین عمل بر صبر و تحمل مرض و نگذارند
 خود از وضع تکلف گیری سختی برای مقاومت بلا زیرا چه طاقت ندارد هیچ کی مقاومت و مدافعت
 بلا خداوند تعالی را و مر و است که آنحضرت صلعم در مرض موت عصا بهر دست و هم از جمله است ثانی
 مریض در شدت مرض خود نه از بی صبر و شکایت بلکه بجهت اظهار عجز که ملایم تر هم و تحیف حال است
 و آنچه در احیاء از طلاس مجاهد نقل کرده که گویند نوشته میشود بر مریض اینست که در مرض و مکرده و در
 این محمول بر صد و روی بطریق جزع و فزع باشد و مر و است که بگوید خدا صلعم می آید در مرض و مر و است

و در بعضی روایات آمده باشد که با آب سیج است و باید که در آن آهیل و نفس زدن صد بار
 است و در بعضی روایات گشتن از جای بجای چهار دست و پا بداند که بداند که آهیل و نفس زدن صد بار
 چنانکه گفته اند هم از اینجا چشم نکردن در امور جزئی معاش که نا ملایم سیج باشد چنانکه گوید طعاسم
 بد بخشد و امثال آن و همچنین باید که تکلف از دروغ پر میزند و نگویید خوابیدیم ما شب و نه در آمده
 در گلوئی که چیز چنان مبالغه از کذب خالی نباشد و طمع نکند چیزی را از آینه گان نزودی پس بخوبی
 که چیز در استین و جیب است و در یانکند در حرکات و اعمال چنانچه در از کشتن از تشکی و فتکی
 آید نزودی نماید تا بپندارد که ضعف متول شده و بود و تفصیل و اضطراب آن که بند میگردد نه
 در و از خود را هنگام مرض نباید که مردم چه عبادت بیابند و خود و بخند و اینها با مثال این تکلفات
 و تکلیفات بهتر است و میگفت تفصیل و دست دارم که مرض شوم بی عبادت کنندگان و ناخوش
 خاییم ما بیمار را اگر برای ایستادن ذکره فی الحیا و استحباب است هر تکلف را که بسیار از ذکر است
 موت را خصوصاً در هنگام مرض و در آنست العین خود دارد و دیشین دانند که در پیشگاه و در نفس منتظر
 ماند و در حدیث آمده که نزدیک از بندن است و دستها را که برای و و بسیار از چیزی را که بپرس
 از آنچه زدن و خلا نیدن ناخنهای وی بکار آید و خلاصه شش و ششیه الهی است تعالی شانه
 و عمل مقتضای آن و این عمل اصل و منزه جمیع اعمال است و بسیار از کندن آن قطع می کنند
 نه بیمار را و می کنند گناهان را و سهل اندک سیما به بلاهای بسیار و بسیار می نماید بخت اندک را
 و بهر و اندوه و نیاز بکلیمه فرمود آن حضرت مسلم بسیار کنید یا دشمنانده لذتها را و طریقت است
 که یا و کند نزدیکان و هم صحتان گذشته خود را که مانند دی بوده اند پس باید که چگونه مردند و قاتل
 گشته و زیر خاک مدفون شدند و حالا چه چیز است که بر آنها میگذرد و خواهد گشت و در
 روحانی آمده بدستی که مرده وقتی که نهاده میشود در قبر نهاده می کنند او را همسایه های او از مردگان
 ای آنکه پس از دوستان و همسایگان خود مانده شده بودی در دنیا ایان و ترا در آن دارالمرور
 پند می آید که میگرد ترا بر چیزی که معاند کردی و در این فتنه آنرا و فتنه آنرا و فتنه آنرا و فتنه آنرا

آدم را پندید و اندیشید که آنها مانند ما بوده اند از عدم بوجود داده باز در اندک مدت همه را گشتند
و حسرتی از آن برداشته بدار بخراشتما گفتند ایانیدی که کارهای ما از نزد تو تالاش معاشش
همه منقطع شده از دنیا هیچ از آن بکار نیامده و تو در ناک کردی در اینجا پس در نیافتی و نذاکر
نگردی برای خود چیزی را که دوست داشتی بود مثل آن از برادران تو دیا و دکنده اموال و شداید قیامت
را که لصوص ابایت و احادیث بدان طوق اند و دیا و دکنده کلام قبر را که اولاً بزبان حال یا قال بادی گو
من خانه کریمایم و من خانه تنهایی و جدائی و تاریکی ام ایست چیزی که دریا کرده ام برای تو پس
چیز آمده که دوه تو برای من و احادیث بسیار متعدد طرق در فصاحت و شاعری من مقام
و فاضل شداید و اموال اینجا و شواری جواب سوال دارد اندا عاز نا اند منها بفضل و کریمه فرمود
پیغمبر خدا صلعم اگر تحقیق چهار پاهای ما میدانستند از اموال موت چیزی را که میدانید شما هر آنکه پیغمبر تو
از آنها فرمود یعنی همه از خوف قاق و خشک میشدند و این اشارتست بآنکه اینک ما وجود علم این همه
آیات میات که دلایل قطعی اند بر حقیقت امور بر رخ و آخرت از خواب غفلت متنبه نمیشوند که اخر
چه پیش آمدنی است حال آنها از حال بهایم بدتر است اولیک که الانعام بل هم ضل و بالجملة
اعتقاد بدان باید کرد و همیشه در لحظه لمحو طایبید است و از فضل خدای کریم از آن پناه باید جست
و بخوف خشیت مستغذ بود و عمل بمقتضای آن باید نمود و مخصوص در هنگام بیماری که دلیل نزدیکی است
و باید که عیالین شود و بطول صحت خود در حدیث آمده خالی نباید باشد بوس از بیمار و خواری نال و آوا
امانی موت مکرده داشته اند از بعضی علی الاطلاق و حسیه است آنچه در تحفیس و خلاصه گفت
که اگر بسبب تنگی معیشت یا غضب بود مکرده است از آنکه در حدیث آمده آرزو نکنید هیچ کس از شما موت
را برای گزندگی که رسیده است یا آن و اگر از برای فساد زمانه و طایه شدن معاصی در آن خوف
و وقوع آن در گناهان باشد لا باس است زیرا چه در این صورت وارد شده است در حدیث
که اندرون زیر زمین بهتر است برای شما از بیرون آن و در حصن حصین ذکر کرده هر مسلمان
باید که دعا کند بقل خدا لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین چهل مرتبه

و بیهوشی و در آن بیماری عطا کرده شود و مرور نماید از شهر و اگر صحت یابد از آن بیماری نجات پیدا
میشود و مرور نماید که کسی که بگوید در بیماری لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله و الله
لا افریک لا اله الا الله لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله یستغفر
میتواند و در آن وقت و محفوظ نماید از عذاب آتش و در آن کسی که بخواند سوره خلاص را
در هر صفت موت خود محفوظ میماند از فتنه قبر و مومن از پیش آن و بر بیدار نماید و از فرشتهها
مدر قیامت بر دستهای خود و بجهت تقطیع و تکریم میگذازند و از بسا مستقامت از صراط مستقیم
نابشت استعجاب است و بعضی از آن که چون صحت یابد و به شود غسل کند که از آنی الشریعة و از جمله امر از
طاعون است و در این تحقیقش اختلاف بسیار است اطباء تفسیر کرده اند از ابورم مولم سیاه سوزنده
که بعضی از اعضای بدن که نرم اند چون زیر بغل پس گوش و آنجا حاد میشود و از ناله سخی و سیاه
میگردد و از خود را و گاهی سبز و سیاه میشود و فاسد میگردد و اعضا و خلیل گشت
طاعون و است و صاحب قاموس هر دو بیکدیگر تفسیر کرده و این امر گفته طاعون مرص
عام و در آنکه فاسد میگردد و وی بواسطه فاسد میگردد و مزاجها و بدنها و بعضی گفته اند طاعون طبع
است از جن که مساطه میگردد و از او اخذ ایتعالی بسبب زام و فساد وی است که عارض میشود
و چون حواریا بسبب سگ و داری و آنچه در احادیث وارد است مرور بدان موت تمام و مرص عام
است چنانکه در اکثر کتب احادیث همین لفظ واقع شده و خاص اصطلاح اطباء و علما کرده هر که
بر آن عمل کرده و در غیر آن قرار بماند و در احادیثی که لفظ با و موت عام مطلق واقع شده چه خوب
گفت و در حدیث آمده که طاعون شهادت است مرص است نیکه کردار و گویا و اینها
و عذاب است از خدا ایتعالی بر کنایه و حکم طاعون چنانکه منظر و احادیث صحیح است آنست که از انجا
نمایم که سخت و در آنجا بدست نیاید رفت و اگر چه گنجش در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله
باشد یا آتش گرفته یا دیواری که خیم شده می افتد و درست است اما در باب طاعون خبر صریح آمده
و در گنجش بخیر نیافته و در حدیث صحیح تشبیه داده و از آن طاعون را بفار از زحف پسینی

یعنی صفت جنک کافران که با اتفاق گناه کبیره است و کسی که گشت کند در زمین که واقع شده است
در آن طاعون و ثابت باشد در حالی که چشم دارنده است ثواب را باشد مگر او را چه شهید و بعضی بخوبی که در
اند که ختن مرغواصر را که اعتقاد داشته باشند که نافع و ضرار خداوند تعالی است و پرهیزان در عالم اسباب
پرهیز از موم است و بعضی برای حاجت فرار استلال کنند بحدیث ابی داؤد که از قره بن مسک آورده
که گفت یا رسول الله نزد ما زمینی است که زراعت و حاصل خوب دارد و علف بسیار و از آنجا غله برای عیال
می آریم لیکن بای سخت است فرمود بگذران زمین را از خود نمان من القرب السلف زیرا که حاصل
میشود از نزدیکی این مرض بلائی و شیخ اجل بر کسانی که بخوبی کرده اند تشدید بلیغ نمود و فرمود که در اینجا
جزئی جوار صیحه نشده و قیاس طاعون بر آن موارد که در آن فرار بخوبی یافته فاسد است زیرا که شرط قیاس
عدم لاضر است و مقیس و غیر آن مواضع از اسباب است و این اسباب و همی و حدیث مذکور را
بچند وجوه تضعیف نموده و بعد تسلیم صحت جواب داده که لازم نمی آید از آن جوار فرار بعد وقوع و یا
در زمینی که سکونت دارد بلکه احتیاج است و یا ترک سکونت زمینی که اگر با آنجا واقع میشود و علاج کرده
میشود طاعون با دعیه نوره و بداع کردن موضع ورم بشرط ضرورت و احتیاج بدان و نوشتن
دوائی که دافع سم باشد چون نمرودیطوس و غیره و استفاده های از قی و خون و سهال شکم
اما حکم تدای لا باس است و قنیه اعتقاد کند ب تحقیق شانی حقیقی و موثر علی الاطلاق خداوند تعالی است
و شک نیست که این حکم مخصوص تدای بغیر محرم است و گرنه تدای بحرم حرام است و در آنجا
بحر مات عمودا و بنجر خصوصا احادیث متعدده آمده و محتاج به رد فقها همین است چنانچه در خلاصه و
و جامع صغیر صدر شهید گفته در بعضی روایات نقلیه آمده که اگر حذاق اطباء اتفاق کنند که این در در
غیر از این دو نیست جائز است تدای بآن و لیکن تحقیق بیضوت خالی از اشکال چیست و بعضی طب
اسلامیه گفته اند که قول حق غشائیه و در آن خمر فرموده منافع للناس و بدان منفعت بدن و صحت وجود
نیست بلکه انعاش طبیعت و نشاط است که تبادل پیدا شود و در آخر مضر است به بدن و مملک است
لذا نقله الشیخ و طبیبی گفته که تدای مستحب است نزد جمهور سلف و خلف و بموجب فرمود و بنجر عمده

چنانچه واجب السما من دار الاوله و دار الاخره و لیکن راد و کفیه بندگان خدا در بیماری است
 نیست هیچ دردی بکار که او را دوائی نیست که فزاید است خدا تعالی برای دفع وی بحکم جسم او
 مادت مکر موت که در دلی دوا است و او به برداشتم است طبیعیه مفرد و مرکب و روحانیه و دایمیه
 که قرانت و اسما الهی تعالی شانه و آنچه در معنی است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 محتسین گفته اند که حکم باستجاب علی الاطلاق نیست بلکه در آنچه متیقن است دفع ضرر بان بحسب جریان
 عادت مانند خوردن و آشامیدن برای دفع غلبه سردی که چون به خوردن و آشامیدن طبیعت بخیر است متیقن است
 که اگر در حال سردی بخورد بقیض عادت بحکم مضاد دفع برودت خواهد نمود و نفسی است که اگر در کفیه
 سرد بطریق عادت ششم اندکی آنرا قطع کرده شود بتأثیر او چون آب که در یخ کند تشنگی بر او مان که در سردی
 میکند گر سنگی بزرگ آن وقت احتیاج از آب توکل نیست بلکه حرام است نزد خود مرگ بملاک بر تقدیر
 عدم احتمال و ویم آنکه غالب باشد تا شیر او چون قصد بر سر سیم مثلاً و همچنین اکثر امور طب که در دفع
 بیماری با خاص سبب تاثر غالب بیناید اما احتمال دارد که تاثر بر موقوف بر شایسته مخصوص
 باوقات باشد بخاک که در اول بود و مباشرت یا تخمین اسباب نیز باک ندارد و هم منافی توکل نیست
 چه توکل حاصل باطن است اگر تمام عمارت و ثقت است در مجاری و تغذیه احوال است مباشرت آن چه
 نقصانی دارد و چنانکه از سلف غیر محصور ما قوراست نه اگر چه ترک و دانیز بهست عرفان عدم نفع و دوا و تولد
 موت بکار شده یا بودن بیمار در پینه و علاج نفع و موم یا بخود غایت که باز دارد از توجه با صلاح بیمار
 یا قصد دوا و مرض یا اثراب موعود در سدا کفارت گمان یا استعجال نفس قدرت صاحب دوا و اثر
 نفس از طعنان و غفلت محمداست و ولایت میکند بر کمال توکل قوت زهر چنانچه از صدقین اکبر
 مرویت که چون گفته شد مراد در مرض است که شبیهی برای تو بخوانیم تا ترابه بیند فرمود طبیب میگوید
 است و گفته انی فعال لما یرید من کنته دایم بعلیه هر چیز را که خواهم و انذ الی الله و انهم که گفته شد
 مراد ایا خوانیم برای تو طبیبی را فرمود طبیب مرصن کرده است مراد طبیب مرصن دوا ترکانیت است
 از ذات واجب بقا بطریق مشابه جواب مر سوال را نه آنکه این طسماق بطریق است و او

صفت است یا گویند که اسما الله تعالی توفیقی اند پس چگونه روا باشد اطلاق طیب بر حق جل شان
بی تعلیم شارع علامه آنکه اطلاق صحابه محمول توفیق است پس چرا جایز نباشد استعمال سید المثنی کلین
و دارا منافات ندارد و آنچه مذکور شد چه فضل ترک و و نظر بجهات است که سابق ذکر یافت
و مقام آنحضرت صلعم اعلی و ارفع از ان مقامات است و جو و اسباب عدم آن و استعراق مشابهه
در مرد و حال در آنجا بر یک منوال و و تیره واحد است خداوند احوال را بقصان و کمال بسوی حرم
قدسیش سبیلی نه ولیکن اختیار نه اولی از جهته توسعه امر و ترخیص است تا وقت احتیاج از ان بازماند
و نیک بشود سوم آنکه تاثیرش منحوم باشد چون فسونها و آنچه بدان ماند و ترک آن شرط توکل است چه
متسکین این امور کمال اعتماد و تعلق بعالم اسباب دلیل عدم و توفیق بر سبب اسبابست و وارد شده
در حدیث و صفت متوکلین لایسترون یعنی افسونهها نمیخوانند و تحقیق آنست که افسونهها و لغویها
آنچه از جنس کتاب است بجا نباشند یا از اسما الهی تعالی یا حرزهای که ثابت شده اند از آنحضرت صلعم
جایز است استشفاف نمودن بدان و از تاثیر حق است باتفاق و ظاهراست که عمل بآن منافی توکل
نباشد و با سوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف دین و شرعیت نبود نیز جایز است
در حدیث مسلم آمده لا باس بالرقی ما لم یکن فیها شرک باک نیست بر قیها و ما دام که نباشد در وی چیزی
که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسما جین و یاطین نباشند و استرقا با چنین قیها که تاثیر آن و همی است
منافی توکل باشد و اما آنچه فهمیده نشود معنی آن رقیه بآن نمیتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح از شایخ
آمده باشد چنانچه در افسون نیش کرشم بسم الله شجره قرینه بخر قفط و شاید که ملحق باشد باین آنچه ازین
شمار از زبان ولی صادر شود چه منع از قیها غیر معلومه از جهت آنست که مبادا متضمن مجذور مجذور
باشد که مطلع نشویم و ساحت غرض اولیا ارفع و اقدس است از ان و هم از آنچه است که گفته اند
مکره است خواندن قیها که بزبان عبرانی و سریانی و مانند آن بود که معنی آن معلوم نیست
آورده اند که یکی افسون میخواند بدینچه معلوم نبود و او را معنی ان یکی از اهل کتاب که در آنجا حاضر
بود می خندید و می گفت چه شده است اینم دراکه دشنام میدی به خدا و رسول خدا را

و از زینب زوجه عبدالمعین سودنم آمده که چون دید عبد الله در گردن او رشته را پرسید که چیست
 گفت رشته است که افشون کرده شده است و در آن پس پاره کرد عبد الله آنرا و فشرمود
 شمای آل عبد الله نیازید از شر که چه متعارف در آن زمانها رقیهای عهد جاہلیت بودند و شکر
 شرک و کلمات آل زینب بعد از گفت چراسی کوئی این سخن تحقیق بود چشم من که بیرون
 افتاد از غایت وحش پس قدم چمن فلان بود و چون افشون خواند آرام یافت چشم من و در رفت
 از وی درو گفت عبد الله این درو چشم و به شدن آن عمل شیطان است که اینخت چشم ترا
 اولاد و چون افشون کرده شد باز داشت در دراز چشم تو تا با اعمال شرک اعتقاد وی حاصل گوی
 و گفته اند که جن از جهت عداوتی که با طبع باد میان دارند باین سلاطه با شیاطین دوست اند
 خوانده شود و غایم با سایر شیاطین حاجت می کنند آنرا و بیرون می روند از جا خود و همچنین ما گزیده
 چون این نیز کاری اثر جن میباشد تبشیل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود و افشون با سایر شیاطین
 سیلان میکند سموم آن از بدن ایشان و منفع میگرد و با جمله اتفاق دارند علماء است بر که است
 رقیه بنیر کتاب ابتدا و صفاتی تعالی شانه و آنچه اهل تکسیر و غایم کنند از اعمال مثل سحر و تلویز
 و نقشها و حفظ ساعات نیز کرده و حرام است نزد اهل اینت و تقوی که ازانی شرح اشج و عظم
 رقیه قرآن عظیم است و فضل آن فاتحه الکتاب و سوره تین و بود بنیر صلعم که پناه بخت بخدا و سمار
 و صفات وی از جن و شیاطین و چشم زخم انسان تا آنکه فردا نداند قل عوذ برب الفلق و قل اعوذ
 برب الناس پس هرگاه که نازل شد که گرفت مشک کرد بان دو سوره و در عمل آن حضرت با فاتحه الکتاب
 نیز آثار مرویست و از جمله رقیه مشهوره آیات شفا است که از امام ابو القاسم قدسیری منقول است
 و شش آیات را تعیین کرده و شیف عبد و قوم مؤمنین و شفا للمانی الصد و ریح من بطوننا
 شراب مختلف الزان فی شفا للناس و نیزل من القرآن با شفا و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت
 فحوشقین قل هو اللذین آمنوا بدی و شفا و حکایتی از وی در این باب نقل کنند که آن حضرت صلعم
 او را در هنگام سختی مرضش در خواب تلقین فرمود و او نوشته و باب حل کرده بان بهر

فی الحال شایانست که باینکه از پایی او کشاده شد و سعد علی در حاشیه بنویسند که کتابت آن را
 در ظرف سینی گفته و آنان معمول شایع همچنین است و قرائت آنرا بر مریض نیز آورده و نوشتن
 آن از شایع کثیر منقول گشته و باید دانست که آیات و اسماء و ادعیه که استشفاء در قیبه این کرده میشود
 با تاثیر و دفع و زداست آنهاست اما بطور تاثیر و وصول اثر موقوف بر اثر لطف و معونات است
 نفس تقویه بخواب هر کلمات نظم آن در سلک متعال بی صدق نیست و لسان دقوت سمیت و حسن
 اعتقاد و طهارت معتبر نبود و به محل متعلق نشود چنانکه در ادویه طبیعی عدم تاثیر آن گاهی از جهت
 مخالطه مضاد است و گاهی از جهت عدم حصول طبیعت مرد و از گاهی از وجود ماضی دیگر است اگر چه
 تاثیر آن عادی است همچنین در ادویه روحانی که کذب لسان و ضعف همت و قصور اعتقاد و عدم
 طهارت مضاد و مانع اند از بطور تاثیر و وصول اثر و همچنین دعا که خلوص توجه و حضور قلب در وی
 نیز معتبر است و عدم اجابت و گاهی بجهت ضعف نفس و عا است که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست
 و گاهی بجهت ضعف قلب و عدم اقبال و دست بجناب غوث در وقت دعا بحضور تمام و توجه کمال
 و گاهی از جهت وجود مانعیت از اجابت مثل کل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و البته علم
 و علم حکم اما حکم عبادت سنت است اگر کسی باشد که متعبد بپیار کرده و واجب است اگر متعبد
 نبود که از کراهت شیخ الاجل الاکمل عبدالحق الدهلوی نسبت فی شرح مشکوٰۃ و سنت یکبار است
 و زیاده بر آن نقل و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده در حدیث آمده پرسنده بیمار
 می در آید و دشنامی کند در پایی رحمت را تا آنکه می نشیند پیش بیمار و چون می نشیند فرو میرود
 و پایی رحمت را و اختلاف دارند در آنکه در شروع بیماری علی الفور کنند یا بعد دو سه روز و چهار
 علماء بر آنند که منقید نیست بمرور زمانی و امتداد بیماری چه فی بعضی قوت بوقت نیست
 و در اجابت کینه عبادت کرده نشود مگر بعد سه روز و در روایت ابن ماجه آمده که عادت شریفه
 همچنین بود و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ در صحت این حدیث سخن کرده و نیز احتیاط کرده اند علماء
 در آنکه عبادت از حقوق اسلام است یا از حقوق صحبت شیخ و در شرح سفر السعادت

این مرقه فی را بر کتب معتبره است که عبادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
 عبادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام بهشت و حدیث متفق علیه که برای
 برپا داره که نمی مسلم بر مسلم پنج است و در اسلام و عبادت مرئوس و اتباع جنایه و واجبات و عوت
 و غیره که در حدیث و کتب معتبره است و در احیاء البرکات گفته که حقیقت اینست و اول مسامحه است که در اندین
 اسلام و حکم صحبت نیز که مسلمان در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اشارت بآنکه مسلمان باید
 که مصائب یکدیگر باشند و از اینجا اشارت که عبادت فاسق هم جائز است اگر چه در آن نقصان
 نقل کنند چه فاسق نزد اهل سنت و جماعه از اسلام بر نیاید و در خلاصه گفته اصح آنست که لا باس
 است و همچنین عبادت یهود و منافق و کفار و غیره از احیاء العلوم و التمهید بهر چه این بر
 و حق پاد منع کرده نشد و ایم ما از آن در روایت صحیح آمده که یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر
 خدا را میسر میکرد و میارشد او را عبادت فرموده و بر وی عرض اسلام نمود و در جواب اختلاف نظر داشت
 که پیغمبر درستی صحیح گزینت باشد و در پیوست که در بعضی احادیث آمده که در وی عبادت نیست و پیغمبر
 و در رد دل و در و دندان بر حق گفته که صحیح آنست که این قول عیسی بن کثیر است و در رفع این باختر است
 بصحت برسد و بر تفسیر تحت مراد آنست که منست مگر که نیست پس فی بودن آن از مستحیات
 نباشد و ثابت شده که آنحضرت صلعم بپند در چشم عبادت فرمود چنانچه احمد و ابو داود و در غنی زید بن
 ارم آورده اند و از ابواب حدیث آنست که چون در ایام بر یک نزدیک شود و بشیند نزد انوی وی
 و نزد سر وی که آنانی تر حقه و مروت سعادت عادت شریفه را بر عکس آن ذکر کرده و کوبیده لا باس
 نمودن است و نیست بلکه از بعضی ساری که این پاک کننده است از حرکت گنایان و کثافت
 اخلاط پیرسد و از اینجاست که حال او از پیغمبری که رعیت دارد به آن و اگر مضرب باشد امر کند به اذن
 آن بیار و بشارت دهد و از پیغمبری که نوع خود است برای بیار از ثواب جزیل و کفارت ذنوب
 و تسل کند بمسول شفا مغرب و در آنکه عمر و تقویت نماید و بعد بر سر راه تا جگر گاه و نه بدین
 تیسب و راست آن بلکه نظر او باید که بسوی احوال است اما با نظر نکند بسوی و سب

و نیز تنگد بر روی وی و در میان بد بر وی در پارچه‌ای چرکین زود و بد حال بنهد دست را
 بر بدن از پیشانی و روی تا سپینه شکم یا دست او و بخواند سوره مائوره از فاتحه و موحی و یا اهل
 و از جاد نصر سعد و قل یا ایها الکافرون دانا انزلناه و دعا کند برای وی و دعا خواند
 برای خود از وی و بخواند از سبب لباس بت الناس اشفت انت الثانی لا شفاء الا شفاک
 لا یغادر تقما بر این سختی و در و رای پروردگار و میان و نذرستی عطا فرما که تویی نذرستی
 و بنده نیست شفاء مگر شفاء تو شفا می که میگذارد هیچ بیماری را و نیز بخواند ده مرتبه بسم الله العظیم
 رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که نذرستی
 و بدتر از روایت ابی داود و ترمذی سفت مرتبه آمده و نیز بگوید الله یشفیک من کل داء فیک
 خدای تعالی شفاء دهد ترا از هر کجی که درشت و در میان بیج خواندن اسلام نیز و دونه مرتبه نقل
 کرده و باید که نزد یا چینی بخورد و غوغا کند و سخن بسیار که او را خوش نیاید بگوید و در شستن
 تخفیف نماید مگر آنکه بیمار شستن او را دوست دارد و هر روز بعبادت برود بلکه روز در میان
 مگر آنکه غالب آید بر وی مرض پس هر روز عادت گیرد و در اکثری از این اداب و زیست و نغمه را
 از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در صبح اوقات از روز و شب عیادت فرمود و
 نه آنچنانکه در مردم متعاضت که عیادت در شب نباید کرد و در روز شنبه و سه شنبه مبارک نیست
 و در مواهب لب نیه گفته که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و بدعتی است که طبعی پیوسته
 آنرا پیدا کرده و قصه اش در آن کتاب که مذکور و گفته که این صلاح قوی غریب نقل کرده که عیادت
 مستحب است در زمستان شب و در تابستان بر روز و شاید که حکمت در وی آن باشد
 که کلفت بیمار در زمستان بدراز شب است و در تابستان بدراز روز و در عیادت بردن غم
 و دادن آرام است مریض را پس هنگام تعب مستحب باشد انتهی **فصل** در احکام منوی خلق
 باختصار و قریب است مستحب است که چون حاضر شود موت مسلمانی را غنیمت و دوست دارند
 آنرا و اظهار کرامت نکند از وی که وی کفارت و تحفه است برای سر مومن و مطلقاً ضرر ندارد

حق جلشانه شتاق خود طوقت کرد و در حدیث آمده کسی که دوست دلد و لقاء خدا را دوست
دارد خدا امتیالی افتاد و او را بسیار کند و ذکر خدا را و پر سیده شد از انحضرت از بهترین اعمال نسزد و
افضل اعمال آنست که میری تو در حال که زبان تو تر باشد بگو خدا و باید که بجای سبوی وی مشو شب
و بر کند دل خود را از دنیا و آنچه در آنست و دور کند محبت خود را از اسباب احباب و دیگر کند
از طاعت و قوت خود را بجاهل اعتماد و کند بفضل پروردگار کریم خود و دعا کند بصدق قلب که محفوظ
دارد و خدا امتیالی بر وی نزد انقطاع وی از دنیا چیز را که تفصیل کرده بود بر وی نزد انقطاع وی
بر دنیا از نور ایمان و توحید و نیک گرداندگان خود را بخدای کریم خود عرضشانه که رحمت او بر
او سبقت کرده و بقتضای کریم و محض فضل خود خواست بشید و بودند سلف هم که دوست
میداشتند برای محقر یا که در آن اعمال نیک خود را تا حاصل شود مراد از حسن ظن بخدا
و در شریعت اسلام منبر کرده اند احضار عمل خیر و شر در آنوقت و گفته که باید که در آن اعمال در آنوقت
باز میدارد و او را از حسن ظن پروردگار خود راست داشتن امید فضل او را و تواند که محمول آن
بر منع از یاد کردن اعمال خیر بطریق اعتماد بر آن دستجا با آن مرثوب او گردد باید که در آن نکو نیای
خود بطریق طاعت ثواب بر حسب حد متعین صادق برای تقویت حسن ظن با اعتماد و در حصول ثواب
بر مجرد فضل منوع نیست و علی که بیان کرده منع آنرا میخواهد و احادیث بسیار در فضل حسن
ظن وارد شده و مخصوصا در این شبهه گام و گفته اند که نشان مساوات آنست که در مدت حیات خوش
غالب بود و چون وقت موت در سه بشارت امید غالب آید اما حدیث ایمان در این هنگام که از
ایمان بایس خواهند اتقان بمجرب سلما معتبر بود شیخ اجل در تحفیل الایمان گفته و را حسب را آمده
که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون
کافر در نجات ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و با اختیار باشد
و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان اینچنین ایمان بغیب
نبرد بلکه اضطراری بود چنانچه روز قیامت نامه کافران نسزد و برارند که در نماز و غیره سمعنا

فارصنا نعل صالحا انا مو قون خداوند اید و ما بیانشد و گوش ما شنوا گشت و بپسین دایسینم
 که آنچه پیغمبران تو خبر داد و بودند حق است ما را بدینا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم
 این ایمان و اقرار و اعتراف بحق و در الوقت فائده دارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند
 که ایمان باس مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الذی قبل توبته العبد الم یفرغ غره کناست از
 حالت مؤمنیت و سکران و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلکم یک فیخ ایما نهیم
 لما را و باسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن باس و عذاب الهی تفتیح نکند و جای دیگر می فرماید و لیست
 التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی متبت الا ان و شاید که استدلال این
 آیه صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد بر توبه باس در ایه سابقه مشاهده علامات قبالت و طلوع
 شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه گرفته اند و این تفسیر کرده اند و این آیه نیز خوانندیم
 بصریح ندای میکنند بعدم قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کمالا یعنی و بدینچه از دلیل و نصوص ذکر
 کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذنب اکثر
 اشاعره و ماتریدیه و علمای و فقهای نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است لیکن
 ایمان باس اتفاق و اجماع مقبول نیست انتهی و اما آنچه در شرح موافقت از آمدی نقل کرده است صحیح
 در آنکه توبه کسی که مشرف بر موت و در مرض نحیف بود صحیح است باجماع سلف لیکن توان گفت که این
 نخالت باس و غره و حضور موت است بلکه مراد پیش از آنست و در موافقت در انصورت نیز
 نزد گفته برخلاف نقل آمدی و همچنین در شرح مقاصد گفته ظاهر از کلام پیغمبر صلعم قبول توبه است
 مادام که ظاهر شود علامات موت و از علامات احتضار آنست که سست شوند پیر و پایی او پس
 استناد آن شوند و کج شود بینی و فرو نشیند میان گوش و چشم و دراز شود و اما آنکه ویده نشود دراز
 نرمی و شکن و بلند شوند پیر و سیاهی چشمان او و بر دند سبوی فرکان بالا و فراهم آید زبان بر پنج
 خود کما هو المعروف المشابه و البذکور فی الفتاوی و مسنون است برای مختصر که گردانیده شود
 روی او بسوی قبله و بر پهلوی راست کرده شود اگر شاق نباشد و اگر نه گشته شود در حال او لیکن

کرده اند و سودمند و پایاد و بسوی تسکین و تخفیف از دنیا میجستند استقامت یعنی بر نفس
 نمودن تیری که این اسان کننده تر است بر آمدن روح را از بدن لیکن بلبست کرده شود و سدا و
 قدری از زمین تا رویش بسوی قبله کرده و شاید که وجه اسانی آن باشد که استقامت است گفت
 استامضار از او منقطع دیگر پس بدو کار تر باشد خروج روح چنانکه ممد تر میباشد مر خواب که برادر
 موند است در بخیه گفته که استجماع شریک بر چند وجه است یکی وقت نماز در حال نیت مرضی که خاف
 قیام و قعود دارد نماز گذارد و در حال که مضطرب باشد بر قعود یا بجانب قبله و این وضع در حال اولی
 است از آنکه بر پهلوی باشد و دوم وقتی که نزدیک شود از موت استجماع کرده شود بر پهلوی و نیز مختار
 استقامت سویم وقتی که نماز گذارد و شود بر میت استجماع کرده او را بر پشت بخشینی که عرضش بقبله
 باشد چهارم در ایستاد استجماع کرده شود بر جانب راست و در قبله همچنین رسیده از طهارت آمده است
 در کشته و نه سیه نفلا عن شرح الطحاوی و دو قسم زیاد کرد استقامت در حال مرض عرض بقبله و مضطرب
 میت در حال غسل و آنرا بر فطه نماز مرضی مستحسن داشته و باید که بر او در آن محض و دوستان
 او بخوانند تروی با و از بلند و حالت نزع پیش از غزوه روح در کلو شهادتین را اشد ان لا اله
 الا الله و اشد ان محمد عبده و رسوله و گویند او را که بگویم با و از سخن حال ایا کند و اعجاز نکنند
 در خواندن آن بروی بخونف آنکه مبادا اول تنگ شود و از آن پس اگر بگوید محضت مکرر سه
 کفایت میکند او را و بار کنند مادام که حکم نکند بعد از آن بکلامی دیگر چه عرض از این تلقین
 آنست که آخر کلام او کلمه شهادت باشد و آن خود بیک مرتبه حاصل محبت و بآ آنکه میگویند
 آنرا هسته نیشوند و یگان یا میگویند و عاخر می آید از جنبانیدن زبان و نیت از تیر کفایت
 می کند او را و تروی در کار که میم که عالم اسرار و الحفیات است و اگر ظاهر شود در وقت از روی
 چیزی از کلمات کفر حکم کرده نشود بکفر او و معاند شود و با و همچون مسأله مسلمین از جهت حل کردن
 آن بر ذوال عقل لهذا اختیار کرده بعضی از مشایخ که میرود عقل و نبش از موت و باید که تلقین
 کنند و بهم نماند خوشی از موت و و متعقد خیر باشد و دردی و این تلقین اگر چه از عمارات

بعضی استخباران سعادتمند و امان در نهایت تعلل من شرح مالطی آدمی و دیگر شرح و قضاوی
 بر جوب آن تصریح آمده و مستحب است خواندن تسبیح حضور خونی و ایل خیر و صلاح مخموس و سنه
 حاضن نفسا و در بحر رایت و قاضی خان تجویز کرده و لایمغ و لایاس گفته است و شاید که اول محمول
 بر مستحب اولی باشد و از علامات حسن خلعت تبسم کردن میت است و قیامت و انکسار
 جاری شدن و عرق پشیمانی و خشک لب و انتشار سر و سوراخ بینی و اگر اواز کند مانند اواز گلو
 گرفته و نوح زنگار گردد و کف کند پس این علامات عذاب است نمودن مانند چنانکه در حدیث مرفوعا
 آمده و بگروه ندارند سختی موت را هیچکس از مسلمانان چه شدت سکرات موت از سید الاولین و آخرین
 صلوات الله علیه نذر است مرویست از عایشه صدیقۀ فاطمه که مکرده نداریم شدت موت مسیح کبی را
 و بر دینی غبطه نگینم بآسانی آن گاهی بعد از آنکه دیدیم شدت موت پیغمبر را صلعم و در حقیقت شدت
 حکمت و رحمت و حق مسلمانان که اگر گناهکار است کفایت گناهان شود تا از این اشوبگاه فانی پاک
 بر آید و اگر صالح است باعث رفع و جبر گردد و چنانکه بسیار از احادیث بر این طاق اند و این نقص عذاب
 نیست چنانکه عامه جهل افهمند حاشا چگونه نقص باشد چنانکه در حق انبیا که مقربان در گاه حق اند مانند شده
 خصوص سید المرسلین که انتخاب نسخه عالم اند صلعم در حدیث آمده سختی این مردم از روی بلا اسبیا اند پس
 از آن کسی که نکو مرتبه ایشان باشد پس بر کسی که تبع آن تالیان باشد و همچنین در جبر و جبره و اما کافر
 پس از این مصلحت و در تر است اگر بچند آنرا پیش اول عذاب است که سختی او بوده و اگر ایمان رود
 پس مکافات حسنه است که درین دنیا یافت و در دار آخرت عقوبت محضه محقق شود و محصل
 و در احکام امور متعلقه بموت چون بیزدیت فرو خوابانند و در چشمان او را بپزند و در کله او را
 بجمابه پهن و شرف کلاه از بر کله مابین در بط و در بند آتربالای سسر او و بپوشند تا نام او را بحبامه
 و آنحضرت صلعم و فقیه که وفات یافت پوشیده شده بجایم خبره یعنی بر دیوانی محظوظ و بگویند فرو خوابانند
 چشمهای میت نزد این عمل بسم الله و علی علیه السلام سیر علیه امرو و سهل علیه با جسمه
 و اسعد و بلاقیک و اجل ما خرج الیه خیر ما خرج منه پوشیده کردیم بنام خدا و بر دین پیغمبر خدا

خداوند انسان گردان رودی کا ادا و سبک کن چیز را که پس از مرگ است و یک جست کن ادا
بلحاظ خود گردان چیز را که برآمده است بسوی بهر از چیزهای که برآمده است و در هیچ مسلم
رودیت در انداختن بر برای سلمه و حال که باز مانده بود چشم او پس فرو خواہید انحضرت چشم او را
و فرمود اللهم اغفر لابی سلمه فارفع در جہتی الہدین و اخلیفہ فی عقیبہ فی النہارین و انحضرت اول
یا رب العالمین و افتح لہ فی قبرہ و نور لہ فیہ خداوند ایام زالی سلمه و بلند کردان در جہاد و در انک
راہ راست نموده شدہ اندہ خلیفہ شو اورا در بانی ماندگان ادا کہ اہل و عیالی باشند بر عایت مصالح
و حفظ ترتیب و بیامرزنا و اورای پروردگار عالمیان دکنشایش و روشنی کن برای او و ترسب
او در مجتبی گنہ سزاوارست کہ یاد کند انرا سلسلہ ای پس عا کند بدان و مکررہ است خواندن
قرآن نزد میت تا آنکہ بر پشتہ شود بسوی غسل کاہ او کہ انقل من البین و انچہ در متف نقل کردہ کہ خواند
شود نزد وی قرآن تا آنکہ بر پشتہ شود مراد از ان بر پشتہ شدن روح است از بدن بمیت بسوی
منتقل کدانی بجز اراقی در زم کردہ شوند بنمای چنانچہ گردانیدہ شوند بر دافع ابوی ہر دو باز
پس از ان کشیدہ بحال خود گردانیدہ شوند و همچنین گردانیدہ شوند گشتہای ہر دو دست بسوی
ہر دو کندشت پس کتادہ شوند و ہر دو در ان او بسوی شکم و ہر دو سان بسوی ہر دو در ان پس کشیدہ شوند
کدانی ابوجہرہ و سنجہ است کہ دور کردہ شوند از وی پارچہای کہ مردہ است در ان و پوشیدہ میشود
اورا بجامہ دیگر دگشتہ شود بر چیزی بلند از لوح و تخت تا نرسد اورا تری زمین پس تنہا گردد
بوی ہا و نہادہ شود بر شکم او پادہ این پاکل تا منقہ نشود کدانی اسبج و سنجہ است کہ اکافانہ
شوند بمساحہ و درستان او تا او کند حق اورا نماز و عابداری وی کدانی ابوجہرہ و بعضی متاخرین
مقصودشان از ان این را بیتی کہ عالم بودہ یا زاد و بعضی مکررہ داشتہ اند این نداد اورا باز مطلقا
و سدرخی در محیط کفہ اصح است کہ لا باس است و سنجہ است کہ تنائی کردہ خود و بعضی
دین دینی و بیوی و بری کردن ادا زان و نہ ساز کردن ان بسیم ایچمی باید از وقت مرگ
و در نک کردہ نشود در حدیث آمدہ خون میت دقت یکاد باید کہ تمیلو نہ کنند مگر در قہر

چندی تابعین بید بخت کذا فی الجوهرة زن حامله اگر مرده و بچه در شکم او حرکت میکند به قول امام محمد
 شق کرده شود شکم و از جانب چپ و بر آورده شود بچه را و وسعت نمیکند و این صورت بخوابیدن
 کذا فی قاضی خان و گفته اند که همین فتوی داده بود امام عظیم رضه در زمان خود و بچه برآمد و درست
 و نام نهادند و ارجح اینجمله و در تخمین دلیل عجب برای اختیار شق از جانب چپ ایراد کرده
 که مروست که تحقیق پیدا کرده شد حوا از ضلع ایسر آدم پس معلوم شد که ولد در جانب چپ
 میباشد و اگر بگوفرو بردنی مروارید را و بپرو کند و مال را که در فاکند بدان واجبست برو
 قیمت آن شق کرده نشود شکم و در اختیار عدم شق را در این صورت منوب نام محمد نموده
 و گفته که هر جانی از اصحاب و آیه کرده که شق کنند چه حق مظلوم مقدم است بر حق ظالم و در فتح
 القدر با ولایت یمن شق قائل شده اند برای آنکه حق احترام آدمی زایل نشد بقدی او به
فصل در احکام غسل میت آنچه بدان متعلق است این تمام گفته غسل میت فرض است
 باجماع و در غیر شهید و در غیر غشی شکل چنانکه پیشتر معلوم شود چون فرضیت او از برای ادا حق میت
 است فرض کفایت میکند زیرا که در ادای این حق غسل انصاف کافیت و قستانی سنت ماکده
 گفته و معشراست که ثبوت آن بسته و کده است یا آنکه طریقه ایست که از وقت آدم سلوک و قول
 بوجوب نیز محمول بر فرض است و طلاق واجب بر صحن سائح است در محاورات اگر چه حقیقه فرق
 کنند و واجب همین یکمرتبه است و تکرار سنت است و اختلاف کرده اند و سبب و وجوب اکثر بر آنست
 که از جهت نجاست نیست که حلول میکند در وی بخت زیرا که انسان نجس نمیکند و از جهت کرامت
 وی بلکه از برای حدث است چه موت سبب اثر خای منحل و زوال عقلست و لیکن در حقیقت
 کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج از برای تکرار سبب در حواء بعضی گفته اند که سبب غسل
 نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و دوی است و هر حیوان و دوی مستنجس میگردد بموت و لهذا
 اگر یکی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز و بخلاف برداشتن محدث و در رد
 از ابی هر برده آمده که تحقیق مسلمان نجس نمیشود در حالت حیوة و نه حال ممات اگر این

تجسس باشد مرجع ادا شود و نیز اختلاف است که نیت شرط است و غسل نیست یا بلای این تمام
گفته شده است که شرط است برای استطاق و جوب و از مکلف برای حصول طهارت نیست
چون حصول طهارت واجب است و پوشیده نماند که وجوب غسل بر احوای و تکلیفین لذاته نیست و اگر
بر همه کس فرض عین می شد بلکه نظر به علت حدیثی است که نیت است و هر چه واجب نظر به غیر
باز قیاس ان مرتفع میگردد و چنانچه در اصول محقق شده پس چون فرض کردیم که طهارت نیست
حاصل شود باینکه برین اتفاق باید که غسل بعد از آن واجب نباشد بر دیگران و ساقط شود از
کس که علت وجوب ندانند که جهاد که فرض کفایت است از برای دفع شرکنا چون فرض
کنیم که شرکنا خود بخود مرتفع شود بموت یا باسلام جهاد واجب نگردد و اگر شناخته شود حیوة
مولود با حصار او یا حرکت و آنچه بدان مانند پشه هایت ادیانیه بران نام نهاده شود و غسل داده
شود و اگر علم حیاتی حاصل نیاید هیچ از آن کرده نشود و در خیه پیچیده و فن نمایند در ظاهر و از
از اینک نشود و در ویتی از امامت آمده که چون ظاهر شود تمام خلقت با غسل داده شود اگر تسمیه
نماند نکند و در واید برین اخذ کرخی همین را اختیار کرده و بعضی تسمیه را نیز اختیار کرده اند
و بر غسل غلطی که نام نشده خلقت و اختلاف است مختار است که غسل دهند و در حرام
پیچیده و دفن نمایند همچنین است و قاضی حاکم و نیز اختلاف است در آنکه سقط روزی محشر محسوس شود
یا بعضی گفته اند که میدیده شده است در محشر شود و الا فلا و اگر یافته شود دفن من نیست که
در وی سرت غسل داده شود و اگر نه غسل دهند زیرا که ضعف اعلی که در وی است به جهت بزرگی
هر در حکم اکثر است کذا فی البدایع و الصغیرات کسی که دریافت نشود حال او که مسلمان است یا کافر
پس اگر باشد بر وی چیزی از ایمانی مسلمین با آنکه در دارالاسلام باشد غسل داده شود و الا فلا
کذا فی معارج الدرایة تفصیل ان در فصل دفن مذکور گردان شده است تعالی و اگر با نخی که از
اطاعت امام حق بیرون آمده باراد زن و عوان کشته گردد و غسل داده نشود و بعضی گفته
اند که این حکم مخصوص است بصورت قتل در حالت مجاربه و اگر بعد ثبوت عد امام بر آنها

نشسته کرد و غسل داده شود و قوی متنازع بر همین است و کسی که نمیشد مردوم را نکو گرفته غسل داده نشود و کشتگان خانه جنگی حکم آنها مانند حکم اهل بطنی است به تفصیلی که مذکور شد کذا فی المحیط الشرعی و کسانی که در عصر شب مبارکه نمایند بصلاح بهتر از قطاع طریق اند و کسی که قتل کند نفس خود را بنطامت مانند اردزون بیشتر از دشمن خود انداخت بر و پس سیده نفس را در او مرد غسل داده شود کذا فی الذخیره و اگر تعجب میکند نیز در غسل اختلاف نیست در میان علماء طائفه بلکه خلاف در نماز و پیشتر مذکور گرد و منبر دارانست که غافل با وضو باشد و اگر بحدت بود نیز جایز است بکار ایهیت و اگر جنب باشد یا با یمن نیز جایز است لیکن بکار ایهیت و در شریعت غسل از غسل میت اختلاف است و بعضی گفته اند وضو مالک شافعی احمد گفته مستحبست نواحی از عبد الله بن مبارک آمده غسل و وضو کذا ذکره الترمذی و شیخ در شرح سفر السعادت گفته و امام ابو حنیفه بر همین است و مستحب است که غاسل نزدیکترین مردم باشد نسبت بمیت و اگر اینچنین غاسل غایب باشد با حکام غسل نماید که دیگران از اهل انما و تقوی متولی شوند و باید که ثقة باشد که استیفا کند غسل بر وجه شریع و پوشد آنچه بپندد روی از بدی و فاش و آشکارا کند هر چه مشاهده نماید از خوبی پس اگر ببیند چیزی را که خوش آید از خوشنودی و خوشنودی او مثال آن مستحب است که حکایت کند بمردم از آن و اگر ببیند مگر دیر از بسیاری رود و بد بود و مانند آن جایز نیست و را اطهاران بر حج یکی مگر آنکه میت محلن باشد به بدعتی پس باک نیست اگر طاهر کند بدعتش را بر مردم تا آنها خود از بدعت منزه شوند و عبرت کنند و آنست که غسل بمیت را بی مزد و اجرت در حدیث آمده کسی که غسل بمیت را بخشنده میشود و مراد از مفتا و متغیره که اگر یکی از آنها نعمت کرده شود بر تمام خلایق هر آینه وسعت کفایت کند ایشان را پس این قسم اجر عظیم را بگرفتند اجرت سهل ایگان و بر بادند و اگر در خواست کند اجرت را پس اگر نیست آنجا دیگری که مقصد غسل میتواند شد جایز است گرفتن اجرت و گرنه جایز نیست کذا فی ظهیریه و بگوید غافل غفرانک یا رحمن تا آنکه نازغ شود از غسل و نهادن شود و میت بر سر بریده کرد اینده داشته کرد او نموده را

پیش از این بگویم که هرگاه بخواهد مرتبه و ریاضه آن بکند بر وی و باید که نزد غسل نیز در
مجرع و بسوزاند تا از بر آید کی بوی بزار نیست پناه باشد کیفیت وضع نزد بعضی اصحاب
انجمن است که در سال نماز هنگام مرض بود پیش از این اشاره گذشت و نزد بعضی که نهاده
میشود و در قبر بر شی گفته اصح است که نهاده شود بر قسم که اسان باشد و مستحب است
که رفتن بر وضعی که غسل داده میشود و در آن تا نمیداند و اگر غاسل و مد و گار او و چون خواهند
که غسل دهند بر مینه کنند میت را نزد مشایخ یا حقیقه خلاف مترافی را و غسل در شب که این خبر را
بنازی است مخصوص بچای خاص و دارند و واجب است که ستر کنند عورت را و در مقدار ستر عورت
اختلاف است در مایه و خلاصه گفته صحیح است که ستر کنند عورت غلیظه را نه هر دوران و در کافیه
و ز طبعی گفته همین است ظاهر روایت و در محیط و نوادر و قاضی نجف و ملاحظه از نو تا بنا و احتیاط
کرده و تواند که مراد از اول قدر کفایت باشد و نه بینه مرد بسو را و مردی در سن نه زن بسو
عورت زن و دیدن احد النوعین بسوی اخر بطریق اولی ممنوع و محظور باشد و غسل با آب گرم
بهتر است نزد ما و باید که برگ کنار و دشمنان جوش دهند برای مبالغه در طهارت و اگر میسر
نیاید پس آب الص کفایت کند و نزد شافعی باب سرد کنند و جوش ندهند و شستن با آب سرد
نیج که چندان غاسل بر دست خود جامه و بشوید شمر گاه و در ابو اسطه ان جامه زیرا که مس عورت میت
حرام است چون مس عورت حی پس منو مکبانه مانند وضو نمازی آنکه در دهن و بینی آب اندازد
بر خلاف قول شافعی چرا که برادران آب از آن برود و معتد است لیکن مستحب گفته اند و بعضی
علماء که بگرداند غاسل جامه را بر انگشت خود در آرد آنرا در دهن او و باید بان کام و دندان
و لبهای او را در نیز در آرد و در سوراخ بینی را و صاف کند و شستن لایه حلوانی گفته که هم برین
است عمل مردم در این زمان کذا فی المحیط البرائی و شمر و ح کذا بشستن روی او و شستن
بر دست و در شمره در هر اختلاف است صحیح است که گفته و ما نیز نکند در شستن
کذا فی التبيين و شستن لایه گفته که در صورت حق بالغ است و کودکی که سدانده ساز را

و اما طعلی که میسازند از این غسل داده شود و اورا بی و صحت چون خارج شود از آن بتوبه
 سروریش ادا اگر مود داشته باشد خطیعی سراقی اگر میسر شود و اگر نه گفتا بصابون کنند
 و نشانه مکنند مویها را پس از آن صبحا کنند از بر پهلوی چپ اوتا شروع در غسل بجانب
 راست شود و غسل دهد از اول آب گرم خالص تا آنکه برسد آب بجانب چپ و که تخت
 ملصق است و این یک غسل شد و بعد از آن صبحا کنند و از بر پهلوی راست و پس غسل
 دهد بآبی که جوش داده شده است بابرگ کنار و نشانیان تا آنکه برسد آب بجانب راست
 که تخت ملصق است پس از آن نشاند ادا و دستکی گرداند بخود و بآله شکم ادا بر می پس گرداید
 از آن پیزی بشوید و ادا عادت مکنند غسل با و نه و صغیرا از سر نو بعد از آن باز بر پهلوی
 چپ صبحا نماید و بر پیرد آب که در وی کافور است و تمام کنند بدن هر سه عدد غسل را
 و ترتیب بهایان نهج از آن وجه است که تا تر شود و اول آب صحت آنچه بر بدن اوست از چرک
 پس نام شود و قلع آن آب بگر کنار پس از آن خوشبو کنند بدن را با آب کافور و اگر میست
 اما سیده باشد و متعذر شود مسح شکم کفایت می کند بخشن آب بروی و چون خارج شود از خشن
 آب بچیند از باجه پس فیض بپوشاند و بسط کند کف را بخوی که در محاش مذکور گرد و نه پس
 میست را بران و بآله بر سر و پیش و سایر بدن او حنوط را که مرکب میشود از خوشبو چون
 و هر چه از خوشبو میسر شود سوای از غفران و در سکن در حق مرد جایز نیست وزن را درست است
 و کافور را بر جامی سجده که هفت اند جنبه و هر دو دست و هر دو زانو و هر دو پا و گرفته نشود
 ناخنهای دست و پا و نه مویهای او از هر جا که باشد مگر آنکه شکسته بود پس در نیصورت
 باک نیست و در دور کردن آن و دفن کرده شود نیست بجمع آنچه بروی بود از اعصاب
 و اجزای او که استعمال پنبه در آب غسل در روایت ظاهر نیست و در روایتی از بحیثیفه
 گردانیدن آن در منخرین و در من آمده کذا فی نسخ القدیرو در تبیین گفته که باک نیست
 گردانیدن نه بر روی میست و بر گردن درید کی نای اولوی مانند قیل و و بر دو گوش

و درین وقت با نسیحان گفته کرد اندک چیده را در قبل و در عقب و دستها را به نسیحی نماید و حکم از
درین غسل تا نسیح حکم مرد است و لیکن اگر سال کرده نشود و بویهای مرد را بر پشت او بپاشد و بپاشد
شود بر سینه اش غسل دهد مرد و زن را و زن را و غسل نه بدی از آن دو نوع مختلف دیگر
را و اگر نیست که درک باشد و غسل شہوت بود جایز است که غسل دهد آنرا زنی و همچنین در شہوت
که غیر شہوت باشد و دست که غسل دهد او مردی چه اعتنائی اینها حکم غورست نه از دست کسی
که غسل دهد یا بریده یا مرد و خدیویش را کشیده باشند و سالم است در عدم حوازل غسل زن
او را واجب است و جایز است زن را که غسل دهد شوهر مرده خود را اگر حادث نشود است بعد
موت و چیزی که در حجب میزند و فرقت باشد میان زن و شوهر مانند بوسه گرفتن پس باید در
شوهر او از آن و اگر همچنین حادث باشد جایز نیست مرد را که غسل دهد که آنی الخلاصه و غیره
و همچنین اگر طلاق جمعی دهد شوهر زن خود را و میرد در زمان عدت و غسل مرد زن شوهر خود را
برابر است که منقضی شود و عدت پیش از غسل باقی ماند که نقل سفی فمادی عالمگیر
و غسل مرد زن شوهر مرده خود را نزد نسیح یا خفیہ در هیچ حال و زن یهودیه و نصرانیہ چون کن
مسلم است در حوازل غسل شوهر مسلمان خود را و لیکن تسبیح است چنانچه زامدی گفته و اگر نماز باشد
نزد زن مرده زنی دیگر که غسل دهد او را بجای غسل تیمم بکند و جنبی بجای باره که بردست گیرد
و پیش از تسبیح خود را از دیدن مرد و دست او و همچنین مرد در حق زن خود تیمم بجای باره کند
لیکن پوشیدن او را لازم نیست و در این صورتی نیست در آنکه زن سر باشد یا جوان
که او را فاتیحان و اگر میرد او را شخصی که استیلا کرده باشد از وی یا آزاد کرده باشد او را از پس
مرگ خود یا مکاتب کرده باشد یا جالض باشد از این چیزها میرسد مولی را که غسل دهد و همچنین اگر
مولی ببرد غیر سره ان جاریه را که غسل دهد و اگر ببرد زنی و نباشد آنجا مردی دیگر که غسل دهد تیمم
بکند او را داده او یا داده دیگری بی توسط جاریه که آنی الخلاصه و از معراج الدایة نقل کنند
که تیمم بکند او را و از حرم محرم باز و جویا امه اولی توسط جاریه و غیر آنها توسط جاریه و از این روش

در شق زوجه طاهر است که مخالف است مرد و این عامه کتب فروع و اصول را که ناظران اند بخوانند غسل
دادن زن شکی خود را چه تیمم بر تقدیر تضرع و عدم حوازم غسل است و آن در صورتی که حضور زن
مستحق نه یارب بلکه آنکه در توفیق گویند که صورت مسلم عامه سنت را نماند آب سیم باشد یا نباشد
پس بر او زوجه طاهر شق عدم تیمم آب است فهم و اگر بمیرد مردی در سفر و با وی زنان باشند
و یک مرد کافر تعلیم کنند زنان احکام غسل را با نمرد کافر تا غسل بدو بچنین اگر با زمان دخترتری
باشد که شهادت بود و غسل میتوان داد تعلیم کنند و تخلیه نمایند میان او و میان مرده
و بر همین قیاس اگر بمیرد زنی و با وی زنی دیگر کافر و یا کودکی غیر شکی باشد تعلیم کنند
مردان احکام غسل و دیگر کافرانی المصنعات و اگر بمیرد شخصی در سفر و نیست انجا آب تیمم کسایده شود
و در غشی مشکل اگر شبیه باشد حال او که مرد است یا زن بطور علامت هر دو نوع در آن سبب
غلبه یکطرف اگر بمیرد پیش از آنکه ظاهر شود امر او غسل بدو را مرد و زن اگر مرافق است و تیمم
کنایده شود او را و بچنین او نیز غسل ندید مرد و زن را چه در صورتی که شکی در حرمت کشت
عورت یک نوع بر نوع مخالف است و مرافق مانند بالغ است در وجوب کسر عورت و اگر بمیرد
کافری و مراد قریب سلمان است غسل و کفن و دفن کند او را بی مراعات سنه چنانچه
بشوید او را مانند شستن پاره چپ پس نه سجده آنرا در جامه پاره و بکند کوکی صغیر نه دهناده نشود و در
بلکه انداخته شود کذا فی الهدایه و الجامع الصغیر للعبد الشهد و در جامع زیاده کرده و اگر قریب سلمان
نباشد دفع کرده شود باطل دین او تا هر چه خواهند بوی کشت و تیغ تقدیر روشن جامع گفته جواب
مسئله اولی معتد است بصورتی که آن میت را غیر از قریب مسلم قریب کافر نباشد و اگر باشد
تخلیه کنند مسلم در میان هر دو کافر و خود پیروی کند جنازه را از دو نفر این سهام گفته که این وقتی
است که کفران میت بار ندارد نباشد و اگر باشد کذب شود کوکی صغیر و انداخته شود در و یک
چون سگ دفع کرده شود بوی کفار تا هر چه خواهند بوی کنند و اگر کافری را پس مسلمان
مرده باشد نگذارند او را که غسل و تدفین و الی شوند او را مسلمانان بر طبق مسیحیانند کذا فی الهدایه

فصل چهارم در احکام تکفین کفن ساختن میت را فرض کفایت است پس اگر کفن نشده باشد میت مالی را واجب شود کفن در مال و بلند رسته که مذکور کرد و مقدم است بر تن دادن و وصیت مادام که متعلق نشده است پس ان مال حق دیگری چون چیزی که بگذرد و دیگر متعلقه دیگری فروخته و هنوز بوی تسلیم نکرده و بنده که جنایت دیگری نموده و اگر نگذاشته باشد مالی را پس کفن او بر کسی است که واجب بوده است بران نفقه ان مگر نزد امام محمد در کفن از وجه بر زوج میگوید که بر نفقه بر عدم ترک زوجه لازم میشود کفن ان بر پدر و پس از ان بر انکس که لازم است بران نفقه ان از اقربای او پس از ان از میت المال و امام ابو یوسف لازم می کند تا هر زوجه بر زوج اگر چه مال نداشته باشد و هم چنین است فتوی چنانکه در غیر موضع واحد است و در واهمه الحسن در صورت یسار زوجه بر دایمی دیگر از امام ثانی مخالفت روایت اولی نیز اشارت است مشهور و معمول علی الاصل است و باتفاق واجب نمی شود کفن شوهر بر زن اگر چه زن مالدار باشد و شوهر فقیر و چون متعدد شوند کسی که واجب است بر آنها چنانکه در بخش معلوم گشته پس وجوب کفن بر آنها بقدر میراث آنهاست از آن چنانکه وجوب نفقه بر آنها بقدر میراث بوده و اگر چه تمام شود بر او رکشی واجب بود بران نفقه او پس کفن او از میت المال است و اگر از انجا هم بدست نیاید پس واجب میشود بر عامه مسلمین واجب است بر آنها که سوال کنند برای وی از یکدیگر و بطلب در احتیاج گرد آورند و کفن سازند پس اگر جمع کنند مردی در اسم را برای تکفین پس فاضل شد از ان چیزی اگر دریافته نشود و صاحب این غسل که گیت و این داده شود و او اگر دریافته نشود او را تکفین کرده شود بان فضل محتاجی دیگر را و اگر عاجز باشد از صرف ان بر کفن احدی تصدق کند از ابر فقر او اگر بمیرد در جای که میت آنجا مگر یکدیگر جز از یک طایفه نباشد و اگر ان طایفه ملوک است میرسد او را که خود بپوشد و تکفین نموده و اگر از میت است کفن نماید و اگر یافته نشود چیزی که بدان کفن نمایند غسل داده و از قبر بردارند اخته و من نمایند و نماز بر قبر گذارند که انی النبی است و کسی که بر کرده نشوند در حقیقت او برادری نفقه چون منی اعظام و عظام و احوال حالات

نیز خبر کرده نشوند بر اخطای کفن وی ذکره فاضل جان و چون نافه بکند ه شد مرده از کور
 کشیده شد کفن او باز کفن داده شود از مال او بار دوم اگر باشد و اگر قنمت شده باشد
 مال و میان قرض خوانان و دوازدهان و اهل وصیت واجب میشود بر ورثه و باز گرفته شود از آنها
 نه از دیگران که انی انخلاصه و در سر ایضاً البلیت تعمیم حکم مسلم در هر بار که احتیاج افتد تصریح
 نموده و گفته پس اگر آن مرده فاسد نشده کفن ساخته شود بیه پارچه و اگر کاسیده است کفایت
 بیک پارچه انتهی و اگر فاضل نباشد ترک از دین پس اگر قبض نکرده باشند قرض خوانان شروع
 کرده شود و کفن و اگر قبض کرده باشند باز گرفته نشود از آنها چیزی و اگر خورده باشند مرده را در نهاده
 مانده باشد پس اگر از مال و بوده عود کند بترکه و اگر از جنبی و یا نزدیک بود پس آن هر که باشد بوی
 و کفن بسته در حق مرده پارچه است قبض از او و لغافه و کفن کفایت دو پارچه از او و لغافه و کفن
 ضرورت بر قدر که میسر گردد پس اگر یافته نشود جای که پوست تمام بدن را ضم کرده شود و بوی چیری
 چون برک و او خرد و اینها به سحر عورت کفایت نمی کنند ذکره الزلیلی و نوشته و کفن در کفن بر آب
 گذاشتن از آن و اگر بمیرد و او را از جسد پارچه نیست که پوشیده است آنرا و بر دهنه وی دین است
 کفن کرده شود در آن و فروخته نشود جای که از برای دین چنانکه در حال حیات اگر مغلس شود
 و مراد را سه پارچه باشد که می پوشد آنرا از وی کشیده فروخته نشود از برای تصدایق نقله
 ابن الهام و یکم کرده نشود از کفن بنت اگر چه میت و فرزند ارشاد چنانکه بعضی رسائل ذکر کرده و گفته
 و عایله الفتوی و احتیاط اهل ملتون و آنرا در متون مشدود و در قنای معتبره و مناقیم و مسئله
 مشهوره که آنرا نیز در رساله طهریه نقل کرده که اگر ترکه اندک باشد و ورثه بسیار اولی کفن کفایت
 شاید بخلاف آنست چه بر تقدیم کثرت دین که بر ورثه هم حق تقدیم دارد او کویت کفن کفایت بطریق
 اولی باشد و به تحقیق تصریح کرده اند بعضی مشایخ که اگر باشد بر آن میت بینی که محیط باشد مال
 او میرسد غرمارا که منع کنند ورثه را از تکفین میت بقدرسته بلکه کفن داده شود بقدر کفایت
 و ظاهر آنست که این تصریح مخصوص باشد باسوی آنچه پوشیده است از آنچه در علمه و اباباست

معتبر و کمترین آن خیانت نامه که گذشت و کم کرده شود و در قیمت کمین از آنچه می پوشید و است
 در همین جایگاه و این را کمین مثل خود پس اگر بگویم راپر چای که می پوشید آنرا در حید و بهیچ پا
 دیگر که می پوشید آنرا در میان برادران و دشمنان خود و دیگر که می پوشید آن را در حید
 خود کمین دهند آنرا از جنس متوسط که در قیمت مانند پارچه های که در برادران می پوشیده باشند و بعضی
 گفته اند که کمین داده شود مثل چیزی که می پوشید آنرا در حید و عیدین و در قنای معتبره چون
 خلاصه و قاضی خان و مختار القادری و امثال این چنین را اختیار کرده و در برابر اسیم شناس
 نظر بفرق در لباس حید و لباس سید اعتبار کمین لباس حید را صبح گفته و مختار را بی جعفر طای است
 که اعتبار کنند خبری که می پوشید آنرا برای زیاده پدر و مادر خود و حد فیس از بیخ کردن تا دم است
 بی چاک گریبان که جانب سینه باشد و بی تر و آستین و از آنرا متر تا دم و در مبدو طای و در
 گفته و مختار و جعفر را دست و لغافه مانند ادار است بلا تفاوت که آنی اشروح و در ظاهر بود است
 در کمین و ستانیت و بعضی شیخ مکرده داشته اند دستار از زیر که مجموع اواب کمین با دستار
 جفت میشود و دستار طای است و تخن داشته اند آنرا بعضی متاخرین برای علما و اهل شرف و برا
 دیگران و مرویت از ابن عمر که غلامی بست میت را و وصیت کرده بود بوی و همین رویا
 اخذ کرده اند بعضی مالکی و باید که گردانیده شود و زنب حمام یعنی شمار بر روی میت بر کس حال
 حیوة چنانچه از ابن عمر بن طبرین آمده و بعضی گفته اند که اگر از ورثه یکی صنیر باشد غلام بنده بن
 میت را و کمین سه زن را پنج پارچه است هر سه که گردن دارد که سر کنند سر او را و خر که بنده هر دو تن
 او را اما فیصل بن باید که قدری چاک باشد بجانب سینه و آنرا درج خوانند و کمین کفایت او را
 و لغافه و خار در خلاصه فیس از او و لغافه گفته و ابن حمام عبارت بر این که ثوبان شمار است
 فیصل لغافه و خار تفسیر کرده و اعتبار را را اعتبار از آنرا ترجمه داده و صد شید موافق اول است
 در جامع صنیر ثوبان را باز او و لغافه تفسیر کرده و مقدار طول خار دو کد و عرض یک کد و عرض
 از لیسان تا ناف است اولی است که مارا که از آنی ابو هریره و بعضی طولش است که

در آن وقت که از آن بزرگوار بود و بپوشید

و عرضش از زیر بغل تا زانو گرفته اند و حرکت که نهاده می شود و حورت میست وقت غسل بطول می کشند
و در غسل دوگزین هر که کم و زیاده کند از آن پس تحقیق تجاوز کرده اند و حد شمع و طمس
نمودن بر نفس خود کذا فی حاشیه چاپی شرح الوقایه و مکرده است که اقتضای کند در حق زن
بر دو پارچه و در مرد بر یک پارچه مگر نزد ضرورت بی ضرورت اگر تر که بسیار باشد و ورثه اند که اول
کفن سنته است مرد باشد یا زن و در عکس آن اولی کفن کفایت است کذا فی عاتنه الفنا و
و اگر اختلاف کنند در بر تنگین پس گویند بعضی که کفن کرده شود در دو پارچه و بعضی در سه پارچه
کفن کرده شود و میست را در سه پارچه ازانکه آن مسنونست کذا فی الجوهرة و کودک مرا این است که کفن
بلوغ باشد بمنزله بالغ است و دختر مرا بقه بمنزله بالغه در جمیع این احکام و آنکه باین حد رسید
احسب است که کفن کرده شود در دو پارچه از او لفافه و اگر در یک ثوب کند نیز جایز است کذا فی
البدایع و در قاضی خان و خلاصه گفته است که کفن کرده شود در چیزی که کفن کرده می شود
در روی بالغ و اگر یک ثوب و سنده نیز جایز باشد و در تبیین گفته اولی چیزی که کفن داده شود بان
صبی صغیر را یک ثوب است و جمیع او و ثوب طاهرش است که ازین تصور جایز نیست پس
روایت اولی که در حوزا یک ثوب است آمد و محمول بر صبی و کما باشند تا قاضی میان بر و آیات
مطابق نشود و باجماع ائمه و اهل حواص بر دوایت تبیین است و ضعیفی کفن داده شود شش کفن زن
از راه احتیاط و هم از این جهت بر سینه کرده شود از آنچه بر سینه کرده می شود و مرد در کفن از جامه سر بر
و بر شیم و مصفر و مرقع و پاک نیست زنا نکره که کفن کرده شوند بدان و اگر یافته نشود برانی مرد و مگر حرکت
بایز است کفن بدان لیکن یک ضرورت یاده بر یک ثوب است و جایز است از عنبه و کتان و
بردیانی و امثال آن اگر چه بر روی خطوط باشد مادام که مصور نباشد کذا فی القنیة و در نگه ای
سوی مصفر و مرقع و پاک در چنین حیثیت مشروع اند و جایز است و خوشترین اکناف جامه های سفید
اند چنانچه در حدیث است پوشید جامه های سفید که آن بهترین جامه ها است کفن کنید در آن
مردم ای خود را و تخمیر کرده شوند جامه های کفن پیش از آنکه گردانیده شود در آن میست را کمتر

[illegible]

و کمال ستمه که در یکی از آنها فقط محقق شود و آنست که بگیرد او را از جانب راست پیش جنازه را که راست
 میت است بر دوش راست خود تا ابتدا به زمین شود و بر دوش قدم پس از آن موخر حسب اندازه
 از جانب نباده قدم و بعد از آن پیش جنازه را از جانب چپ بر دوش چپ خود تا همان قدر پس
 موخر جنازه را از آن صلح همچنین و تمام کند عدد چهل کند انی غیر واحد من الفتاوی و در حدیث
 آمده کسی بر دوش میت چهل گام کنارت داده میشود چهل گناه کبیره و بر او مکرده است برداشتن
 دو کس آنرا اگر نزد ضرورت چون تنگی مکان و جبران و برداشتن آن بر پشت و چهار یا به تنیر مکرده است
 و باک نیست برداشتن آن بر دوش و بالغ و صبی در جنازه برابر است مگر آنکه طفل شیرخوار باشد یا آنکه
 جدا کرده باشند او را از شیر یا آنکه در عمر اندکند یا ده از این بابست چون میروا باک نیست که بر دارد او را
 مروی بر سر و دوش خود بی جنازه پیاده یا سوار و دست بست گیرد مردم و بمیزل رسانند
 گذاشتن بالجر و القینه و باید که وقت برداشتن و بردن مقدم جنازه را پیش نمایند و تنیر و شتاب برند
 چنانچه در حدیث بدان امر وارد شده لیکن آنکه پویر و ندی بحدی که اضطراب کند میت در جنازه
 و متحرک گردد که آن مکرده است و پیروی کردن جنازه و همراه آن رفتن سنت است گفته اند
 که اگر نظر میانی یا قریب یا سلام میت باشد از نوافل افضل است و تحلی است کسی را
 که بر دوش همراه جنازه می رود و نبال آن نزد امام عظم به و ایمه ثلثه گویند پیش جنازه رفتن افضل
 است و ترمیزی و ابوداود از ابن مسعود آورده اند که جنازه مقبوع است هر که پیش او می رود
 گویا که همراه وی نیست و نمی نهند در چپ و راست آن اگر چه جایز است در روایت از امام چنانکه
 جایز است شی در پیش آن مگر آنکه دور رود از پیش جنازه یا همه کس پیش روند پس این مکرده
 و باک نیست سواره رفتن و همراه جنازه و لیکن پیاده رفتن بهتر است و مکرده است که سواره
 پیش روند و در شرح مینه گفته مگر آنکه در بر رود تا آنکه ببرد گنجتن خبر لیکن در بعضی صورت
 می باید که اگر است دور رفتن از پیش جنازه باقی باشد و اگر پیش از جنازه نماز گاه
 رفته باشند و انتظار کنند از امام محترم مرویت که مکرده است و پیش الامه گفته این وقت نیست

که جازیه نهاده اند اما اگر در غیر اینسان جنازه کثرت باشد بکلیست بان و سنی با جازیه بهتر است
 کذا فی الحاشیه و مکرره است شیخ جنازه را بلند کردن او از زیر کف ما و قرآن و در تنبیه
 و شرح مبنیه بکبر است تحریم گفته و تبیل یعنی ترک اولی است و باید که ذکر کند و بخواند و نفس خود را
 ابراهیم غنی مردیست بودند صحابه که مکرر و میباشند گفتن مرد در حال که میرود با جنازه استغفر الله
 غفر الله لکم طلب مرزق کنید برای بست نجشبه خدا تعالی شما را در تنبیه گفته که خواندن تسبیح
 پیش جنازه در حال پیاده رفتن و گفتن بمراسیان کل حی عیوت هرگز زنده است البته خواهد مرد
 و بخوان بدعوت و مکرره داشته امام ابو یوسف که کلام را بخیزی از امور دنیا و تحت خاموشی بود
 و دراز کردن خاموشی را و شرح طحاوی مسئله صحت را بلفظ علی که حقیقت آن وجوب است ذکر کرده
 و نیز دار است که نجشوم و فکر داند نیت باشند در حال خود که چه چیز برای مرگ خود آماده کرده ایم و نیت
 پذیرفته بدعوت و بخیزی که رجوع می آید بوی نیست پوشش می آید آنرا در حدیث آمده کفی بالموت
 و اعطاک مرگ همایه بواجب بودن کفایت می کند در نه خفا و که خنده در اینوقت دلیل کمال قنوت
 و غفلت است و شنید عبد الله بن مسعود مروی را که می خندید و در راه جنازه پس گفت مرا و را
 آیا خنده مکنی و حال آنکه همراه جنازه کلام نخواهم کرد و ترا بعد از این نگاه می زنم و از آنست نواز که بسوی
 جنازه بر آیند بلکه در زمان ماکر و ده است بکبر است تحریم کذا فی شرح المنسیه و اگر با جنازه زن فوجی که
 با و از بلند کنند باشد منع کرده شود از آن و اگر باز نیاید با ک نیست موانع که همراه جنازه
 روند و بدل منکر دارند مثل و را در مسعودی گفته شمع بردن در پیش جنازه و کل پوشانیدن
 بدعوت و در بخیر این گفته پیروی کرده نشود بایش در عود و سوز و شمع و مکرره است که پیش از
 مرد جنازه کافر یا بروی خود و در خیر است بدستی که در پیش او شیطان است که بدست او شعله است
 از شمشیر حمل کرده نبرد نیست و از شهری شهر کذا فی الحاشیه و للملک و اگر تا و میل نقل
 کند لا باس است زیرا چه مسافت راه قبرستان اکثر است که میرسد باین حدت در کذا فی
 التبعین و تفصیل این مسئله در فصل دومین مذکور کرد و الا الله تعالی و کسی که نشسته باشد

بر سر راه و بگذرد بروی جنازه بر نیزه و یا بر آنکه قصد پیرویش نماید و همچنین اگر قومی در نمازگاه باشند پس ادره شود بخانه صحیح نیست که پیش از نهادنش بر نیزه زیر که قیام برای جثه جنازه تسبیح کرده شده است و بقول بعضی بر نیزه هر گاه که بمیند و اگر نهاده شود جنازه بر زمین بسندل پاک نیست شستن در آنوقت کذا فی الحاصله و سرخی از محیط گفته بهتر آن است که نشیند و اقام که همواز کرده باشند بروی خاک را و تراوان نیست که برگردند از جنازه پیش از نماز نیز بر نیزه و دیگر باذن اصل جنازه و لهذا گفته اند که اولی آنست که بعد از نماز اذن دهند مردم را اهل جثه جنازه در رجوع بمنزل خود تا با تکلیف حضور بدفن با وجود موانع و مانع حوائج تصدیق نگشند کذا فی الفتح و در شرح مینه از محیط نقل کرده از حق آنست که گنجایش دارد ایش از رجوع بی اذن اهل آن و گفته اولی و او چه عین است و هم از محیط است که هر بیت رجوع بی اذن پیش از دفن و بعد از دفن میرسد رجوع بی اذن بلا کراهت کسی که مشی کند چنانچه قدم بدینال جنازه بعد از نماز لازم می شود بروی رفتن همراه آن تا دفن اگر چه اذن داده باشند و اهل جنازه را اگر نباشد میت را ولی لازم نیست استیذان از هیچکس و رجوع کند هر کس که خواهد کذا فی خلاصه الفقه فصل ششم در احکام نماز میت و صفت آن نماز جنازه فرض کفایت است اگر ادا کند آنرا بعضی یکس یا زیاده و یا زیاده ساقط شود از ذمه همه و اگر ادا نکند او را هیچ یکی همه گناه کار شوند و این حکم بر بودن آن فرض کفایت نقل اجماع کرده و در سراج الدرایه خلاف بعضی مالکیه در آن و قول بسنیته آن ذکر کرده و آنچه امام ناصر الدین در حاشیه گفت که نزد مشایخه جنازه فرض نیست شود بر هر که بمیند و قبل بعضی از آن ساقط گردد و از دیگران و گفته که خلاف نیست علمین مزبج یکی را مخالف آنست که در متون معتبره حکم بقرض کفایت مطلق آیه و مفاد دلیل قبلها که برای بودن فرض کفایت ادره اند که مقصود از نماز جنازه ادا حق نیست و آن با دار بعضی ساقط میشود چون غسل و تکبیر و غیر دلیل دیگر آنست که آنحضرت صلعم نزد حضور جنازه بسیار آن خود فرمود نماز کند بر صاحب خود و اگر فرض عین بود آنحضرت چرا ترک کردی و نیز دلیلی دیگر را که آورده اند

که در واجب نمودن نماز بر همه بطریق فرضی خروج عظیم است بحدی که علقش بحال عادت پس
 اگر نماز ده باشد در سقوط واجب او بعضی چنانچه در چهار وجه این دلیل فائده میدهد بودن این فرض
 را کفایت مطلقا نسبت آنکه دید و انداخته اند و چنانچه در دیگران زیرا که در اینجا بآن مبتدا
 جواز بر گذشتگان راه بطریق فرض حسین عظیم است خصوصا وقتی که نماز گاه دورتر باشد
 و نماز گذار ده نشود بر هر مومل و مسلمان که ببرد و صغیر باشد یا کبیر باشد یا عبید مکر باغی و راه زن
 که پیش از ثبوت امام برانها گشته نشود و قابل پدر و مادر و خوان و اگر یافته نشود اکثر بدین نیست
 یا نصف آن که در وی تمام است نماز گذار ده نشود بروی و الا فلا کذا فی المصنعات و اگر
 گذار ده نشود بر اکثر باز گذار ده نشود بر باقی اگر یا منته نشود و کذا فی الايضاح و گفته است امام الحنفی
 چون برای بعض ولد و حرکت کند یعنی اثری از حیات و ظاهر شود بعد از آن بمیرد پس اگر اکثر
 برآمده نماز گذار ده نشود بروی و اگر از نصف کم برآمده گذار ده نشود بروی کذا فی البحر الرائق و اگر
 نصف برآمده ذکر کرده امام محمد و کتاب حکم شش را در بدایع گفته واجبست که قیاس نماز بر نصف
 نیست با و متفق اند و روایت براینکه اگر از شکم مادر مرده برآید مرناز گذار ده نشود بروی و همچنین
 سقط که کم از چهار بار باشد نماز گذار ده نشود بروی با اتفاق روایات کذا فی الجوهر الاخلاطی و ظهور
 آثار حیات در حق جواز نماز ثابت میشود بقول قابله و مادر کذا فی المصنعات و لیکن ظاهر آنست که این
 مرده و متعبد باشند بعد از آن چه در عامه سایل شهادت آنها قایلند یا بشرط عدالت و کسی که بکشد
 نفس خود را بخطا نماز گذار ده نشود بروی بخلاف بقصد نرد امام حنفی و محمد بن تیمیة چنین است
 و همین است اصح کذا فی التبین و در جواب هر سلاطی نقل کرده که ترد قاضی ابو یوسف گفته شده نفس خود
 بقصد نماز گذار ده نشود بروی اگر چه تسل او ده شود و بعضی تفصیل کرده اند که اگر بسوزاند نفس خود
 زانماز گذار ده نشود بروی و اگر کلو گرفته بپاک کند نماز گذار ده شود بکلاف خلاف که عادت بدان
 گرفته نماز گذار ده نشود بروی و نیز ابو یوسف گفته کسی که گشته شود بر ستای که میگرفت
 از نماز گذار ده نشود بروی ذکره فی الايضاح و کسی که گشته شود بسبب حق شستن

چون قصاص و جرم و جبران عمل کرده شود بادی آنچه عمل کرده شود بامردگان مسلمانان
دیگر کسی که بردار کشیده باشد و از امام پنجگانه هم در وی دور و است است و در و است ایستایان
نماز گذارده نشود که انی قاضی خان کسی که بقیه در چاه می و دشوار بود بر آوردن او نماز گذارده شود
بر وی بهمان حال کسی که بپیر و کشتی غسل و کفن داده نماز گذارده شود بر وی و کران کرده شود
اورا بسنگی و انداخته شود و در و یا که انی المعراج و در سطح القبر قید کرده آنرا بصورت کزین
نزد یک نباشد و شرط صحت نماز جنبه اما در حق میت پس اسلام او است تا آنکه جایز نیست بر کافر
اگرچه دشمن مسلمان باشد و طهارت او بعین ستر عورت مادام که ممکن باشد پس اگر نماز گذارده شده
پیش از غسل و بعد از آن باید کرد که غسل ندهد و اندا عادت کنند نماز را بعد از آنکه غسل
دهند و اگر دفن نیز کرده شده پیش از غسل و ریخته شود بر وی خاک و ممکن نشد بر آوردن آن مگر
بکندن بروایتی نماز سابق جایز کرد و از برای ضرورت و بروایتی دیگر از امام محبت و عادت کنند
بر قبر در شرح مینه گفته اظهر همین است و باتفاق روایات غسل ساقط شود و اگر دفن پیش از نماز
واقع شود و ریخته باشد بر وی خاک را نماز گذارند بر قبر و وقتش بر کرده اند بعضی نماز را بر قبر
تاسه روز و از دفن و صحیح است که این تقدیر لازم نیست بلکه نماز گذارده شود و مادام که دانسته
شود میت ریزیده و اجزاء او از یکدیگر جدا شده برای نظر با اختلاف حال میت و زمان و مکان
در تفتیح و عدم آن که انی الفسادی و همچنین اگر میسر نشود چیزی که بان ستر عورتش نمایند و دفن
کرده نماز گذارده شود بر قبر که هو المعلوم من العناية و از جمله شروط بودن میت پیش مصلی است
پس اگر غایب باشد یا خلف مصلی جایز نیست نماز و بودن او موضوع بر زمین پس اگر میت
محمول باشد بر دایه یا بر دستها جایز نیست نماز بر وی چنانکه جایز نیست اگر مصلی سوره که از جنبه
در محیط گفته و قسمتی در این شروط و بودن میت بر زمین یا در دستها تردید کرده پس این
تقدیر یعنی که محمول بر دستها بود نماز بر وی جایز باشد و در غایب و سر اجیه فتوی بر اول است
و شرط نیست که مکان میت طاهر باشد که انی المصنوع است و در فتاوی نابعه گفته

از اینست بر حازه شک نیست در جواز نماز بی در میان ناپاک و اگر بعضی حازه باشد
روایتی نیست در آن و در قیمة و قیستانی شرط طهارت مکان از اوج حق امام و نیست هر دو گفته
و در قیمة شرط طهارت انوار را زیاده کرده و شرح ابل المکارم نیز طهارت کفن را شرط کرده
و اما در حق مصلی پس همه آنچه شرط است از برای صلوة مطلقه از استقبال قبله و شرعورت و طهارت
بدن و ثوب مکان و نیست در آن نیز شرط است و شرط نیست جامعۀ آنکه کفایت میکند ادای سکه
پس اگر بایستد بر نجاست در نماز و حال آنکه در هر دو پاک و شستنی است با جور و بی نجاست نماز اگر
تنگ باشد بخلاف و اگر گشاده باشد پس اختلاف است که آنی انوار الاخطای و اگر نماز گذارد
به نیت مرد بمان آنکه میت مرد است پس ظاهر شود که زن است صحیح نیست نماز و ظاهر است که در نماز
شکل میت زن کند که آنی الاشباه و نیست نماز حازه است که بگوید اللهم انی نیت ان
اصلى لك و ادعوا لعلی هذا البیت خداوند ابرستی که ماضی داریم که نماز گذاریم برای تو
و دعا کنیم برای این میت که آنی الشرحیه اگر در دل نگیرد که امام که ادای کنیم نماز حازه و کفایت
سبکد و اگر گویند مقتدی اتفاقا که در میان امام جایز میشود که آنی المنصحات و رکن ان قیام است
و برابر است استادان و بکیر است که آنی التمه و زمانی نزد تحقیق شبهه بشرطیه است چنانکه استقبال قبله
از نماز مطلق و شرط بودن میت پیش مصلی چنانچه سبق ذکر یافت نمی آید است شیخ ابن عجم گفته
که منصرف از کلام فقها نیست که ارکان دعا و قیام و بکیر است باشد از برای قول اینها مثلا که گویند
حققت نماز و مقصود از ان همین دعاست و بکیر اولی را شرط گفته زیرا چنان بکیر حرام است این
اوجه و شبهه است پس اگر بی عذر نشسته گذارد جایز نیست اگر بگذر باشد جایز است و همچنین کسی
که میخیزد و دعا و بکیر بگوید بکیر است جایز است نماز او و زق و ای طبعی گفته که این قتی است
که نباشد و این کسی که تسلیم کند و عباد و این تسبیح است و نسکبه که ترک کند بکیر یا
جایز نیست چنانکه اگر ترک کند گنہگاری را از نماز دیگر و نه ساده شود و حازه برای نماز بخوی که سرش
جانب یمن امام باشد و ما جانب یسار و اگر خطا کرده برعکس نهاده باشد حازه است

و همچنین اگر تشنه کنند لیکن بگردد به شدن کذا فی شرح المیته و احسن موقوف امام برای نماز بر ابر
سینیت است مرد باشد میت یازن و اگر باشد میت در غیران نیز جایز است و در رویه از امام
ایضا فرموده بایستد از مرد مقابل میان او برای تسویه مرد و جانیش در نماز و از زن مقابل سین
و تا مرد باشد از عورت غلیظه اش در رویتی بایستد مقابل سطره مرد و صوت و نثار و زوجه
اول است و صفت نماز آنست که تکبیر قنطار گوید پسر بگوید سبحان الله و بحمد الله و بحمد الله و بحمد الله
تعالی جدک و جل ثناک و لا اله غیرک تسبیح میکنم ترا خداوند سبحی که لایق باشد بختاب قدس
و متلبس بحد تو یا بکرت است نام تو در بلند تراست غنا تو و بزرگ تراست ثناء تو و نیست مبعودی بحق
سوای تو پس از آن تکبیر ثانی گوید و در فرستد عقب ان بر غیر خدا صلعم و این ثناء و صلوات
و دعا است که در این نماز اصل مقصود است و اولی آنست که اختیار کند از اینهای در و آنچه در تشنه
خواند کذا فی الفتح پس از آن تکبیر سوم گوید و دعا و استغفار کند برای خود و برای میت اگر کبیر باشد
و جمیع مسلمین و دعا موقت مجین نیست برای این نماز بلکه هر دعای که بخواند بخواند لیکن این
قدر باید که با مورا خرب بود و اگر دعای ما ثور بخواند بهتر باشد و بود و حضرت صلعم که میخواند در
نماز جباره اللهم اغفر لحینا و متینا و شایعنا و غامینا و صغیرنا و کبیرنا و ذرینا و اناسنا اللهم سن اجیب
منافحیه علی الاسلام و سن توفیه منافقوه علی الايمان خداوند بایم زنده ما و مرد ما را که
و حاضر ما را و غایب ما را و مرد ما را و بزرگ ما را و مرد ما را و زن ما را خداوند کسی که زنده دار او را از زنده
دار او را بر اسلام کسی که کبیرانی او را از ما پس پیران او را بر ایمان و اگر میت صغیر باشد استغفار
نکند بروی و بگوید اللهم اجعل لنا فرط اللهم اجعل لنا اجرا و فرط اللهم اجعل لنا شافعا و شفعا
خداوند بگردان او را برای ما پیش زنده بسوی منزل ما که تیار کند اسباب معاش را خداوند
بگردان او را برای ما اجر و خیره که بجاقت بکار این خداوند بگردان او را بر استغاثت کنند
و قبول شفاعت کرده شده و بعد از آن تکبیر چهارم گوید پس از آن سلام گرداند بدو سلام
و نیست نکند در مرد و سلام میت بلکه بگوید کسی را که جانش است اوست و ثانی آنست

در حاجت چنانچه است که انی فاضلینان و غیره و دفع القدر میت نیز مجزیه کرده و میان تکبیر
چهارم و پنجم دعا مستحب نیست و در ظاهر روایت بعضی مشایخ با اختیار کرده اند بعد ازین تکبیر
ربنا اتهمانی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و عفا ذنابنا ربنا پروردگار عطا کن ما را در دنیا امر
نیک و در آخرت جزای نیک و ما را از عذاب دوزخ و در کانی و قیامت عذاب عذاب القبر
و عذاب النار گفته و قیام نشود بعد از نماز برای دعا که انی اکثر الکتاب صاحب تهنیه گفته زیرا که مشایخ
زیاده است و در نماز جنازه و بعضی گفته اند که چون منع در کتب ملفوظ قیام واقع شده شاید که در آن
اشارت باشد بانکه اگر نشسته دعا کند جایز باشد بلکه اگر ایستاده و پیشانی بر زمین نهاده عالمیستد زیرا که
دعای کند بر عای که او فردا کبر است بدون دعا یعنی نماز جنازه که انی انجیس و فاتحه و دعا
برای میت پیش از دفن و میت است و همین است روایت معموله که انی الخلاصة الفقه و اما خواندن
سوره فاتحه و در نماز جنازه بطریق ثنوا و عالا با سجد و خواندن بعضی صحایب این را درین جایز
شاید که همین طریق بوده باشد و اگر به نیت قرآن خواند جایز نیست نزد بعضی و اما اگر کسی که
این محل دعا و ثنا است نه قرآن و ثابت نشده از آن حضرت صلعم فزاد و در نماز جنازه و در موطا
از ابن عمر آمده که وی بقرآن فیکر و در نماز جنازه که انی الفتح القدر بر دفع کنند هر دو دست
را در تکبیر اول پسترنه بند دست راست را بر دست چپ نه که در نماز مطلق کنند و در تکبیر است
و دیگر رفع گفته و در ظاهر روایت از امام ما و بقول بعضی مشایخ بلع رفع کرده شود و در هر چهار تکبیر
و این قول ایما و دیگر اسباب امارع صوت پس جایز نیست بجزی از ثنا و صلوة و دعا بلکه مخالفت
کند در همه بجز در تکبیر است که چنانچه در آن نخست و همین است و مشایخ بلع گویند سنت آنست که بزرگان
سنت اول صفت لی را و ثانی ثلث و همین از ابی یوسف مرویست که بخوانند بین الجهر و الخفا
چنانکه در تخفیف تسل کرده امارع صوت بسلامت کن در ظاهر روایت ذکر کرده و از حسن مرویست
که بلند کرده نشود و از اسلام در نماز جنازه و در مدایع گفته که عمل برخلاف قول حسن است
و شاید و معروف کتب عدم رفع است و در کانی و شرح ابی الکلام نیز ما را ذکر کرده

و امام دوم در همه آنچه ذکر کردیم برابر اند و اگر حاضر شود مردی بعد از آنکه تکبیر گفته باشد امام و تکبیرت
 او یک تکبیر یا دو تکبیر یا سه تکبیر خود شروع بکبیر کند تا که امام بخود روی تکبیر دیگر نگوید و چون
 تکبیر گوید یا بخود روی متابعت کند او را دو تکبیر گوید با وی شروع در نماز کند اینچنین است نزد امام حنفیه
 و محمد رحما الله و اگر انتظار نکند پیش از تکبیر امام تکبیر گوید فاسد نیست و نزد ایشان لیکن آنچه او که معتبر بود
 و نزد ابی یوسف تکبیر گوید برای افتتاح هر گاه که حاضر شود و انتظار نکند تکبیر دیگر امام را و متابعت کند
 در تکبیر است باقیه و در شرح مبنیه گفته بود قول وی اخذ کنیم پس اگر امام یک تکبیر پیش از حضور او گفت
 قضا نخواهد کرد چیزی را و اگر دو تکبیر گفته یک تکبیر قضا لازم شود نزد قاضی و نزد طرفین هر قدر که پیش
 از حضور گفته قضا فاسد شود و چون سلام کرد اندام قضا کند پیش از برداشتن خبازه از تکبیر است
 هر قدری که فوت شود متصل سلام بی در پی بریافت و عازرو علما و ثلثه و اگر برداشته شود جب از پیش
 از تمام تکبیر است قطع کند پس اگر برداشته شود بر دستها و نهاده نشود بر دستها بجاست ظاهر روایت تکبیر گوید
 و قطع نکند و روایتی از امام محمد اگر زمین اقربست تکبیر گوید و اگر بدوشش اقربست نگوید و اگر حاضر
 شود بعد از آنکه تمام کند امام هر چهار تکبیر را فوت شود او را نماز اگر چه پیش از سلام برداشتی از این حنفیه
 واضح نیست که داخل شود و تکبیر است یا گوید پیش از سلام امام پس از آن سه تکبیر دیگر گوید پیش از
 برداشتن خبازه و در مضمرات گفته و علیه الفتوی و اگر از ابتدا با امام حاضر باشد و فوت کند با وی تکبیر اول
 مثلا متغافل تکبیر گوید برای افتتاح و با امام داخل نماز شود و منتظر نماند تکبیر ثانی امام را و قول بر سه
 علما رحم الله و اگر تکبیر اول با امام گوید و تکبیر دوم و سوم با وی فوت کند این بر روایت اولابگو
 بعد از آن تکبیر چهارم با امام ترکیب شود که آنی الخلاصه و قاضی خجانه و نیز در قاضی خجانه است اگر امام
 تکبیر پنجم گوید متابعت نکند او را مقتدی در این تکبیر مگر تر و ز فرج و منتظر باشد سلام امام
 تا سلام وی گوید و روایتی دیگر سلام دهد و انتظار نکند و مختار اول است و اگر سلام گرداند
 امام بغیر اموشی بعد تکبیر سوم نیز متابعت نکند مقتدی بلکه تکبیر چهارم گفته سلام گوید که آنی التام
 خانه و تحب است که مصلیان چهل کسر باشند که در وی قبول شفاعت این حاکم و حق

نموده است و التخل بعد از صوم است تا انجا که رکعت کس باشد نیز صفت کنند که کس امام
شود و در صفت اول کس پس از ان کس پس از ان یک کس و اگر شش کس باشند در صفت اول
نیز کس باشند فضل صفت مردان درین نماز صفت اخراست و در غیر ان صفت اول ان شاعت است
تواضع راعی است و قبول بشه کذانی البینه و غیر او و صلوة مسکونه گفته در نماز چهاره هر چند از امام دورتر
است ثواب زیاده تر یا به که نماز چهاره بر خلاف نماز است و اقیانامیت با شاه است اگر حاضر شود
پس از ان قاضی پس از ان امام مسجد جامع پس از ان امام قبله که امامیت بود وقت حیات پس
از ان ولی تربیتی که در عتبات است یعنی تاقربیت اولی با امامت است از قریب چون برادر است
نسبت بهم او مگر پدر و پسر که در این ترتیب عکس عسبات است چنانچه معلوم شود و اگر کثرتون ذکر امام معجم
ساقط است و این همام در جوامع گفته که امام مسجد جامع اولی است از امام حی و در وایت حسن ابی
حنیفه امام عظیم شنی خلیفه اولی با امامت است اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود پس امام شهر و اگر این نیز
حاضر نشود پس قاضی و همچنین بعد از ان صاحب مطه که شعله باشد و بعد از ان امام حی و بعد از ان
هر کس که نزدیکترین باشد به بیت از جهت قرب است و همین اخذ کرده اند بسیار از مشایخ ماکذانی مناج
الهدایة و شرح الهدایة و در خلاصه گفته غمت است که اگر نباشد امام عظیم پس سلطان مصر
و اگر نباشد پس امام مصر یا قاضی و اگر نباشد پس امام حی و با الحجا امام سی اقل است از او یکا است
نزد جمیع و محمد رحما الله و شاید فرق و سلطان مصر و امام مصران باشد که سلطان مصر را
با و شاد اعظم باشد و جمیع امور حسلقه باسلح ان معروا نژاد متعارف اهل این دیار صوبه و از
و امام مصر امام عظیم ساجدان مصر باشد که ساجد دیگر تبران مسجد باشد چون مسجد جامع جهان شا
این شهر شاه جهان آباد عمر اللهالی یوم التنا و اگر جمیع شوند پدر و پسر است پدر او است
علماء باشد بر قول اصح کذانی المنتج مگر آنکه در جهان باشد و پس عالم پس نژاد است که تعدم
کرده شود پسر را و اگر میت را و برادر عینی یا برادر و علمای باشند پس بزرگ ادلی است و اگر
بزرگ خواهد که تقدیر کند غیر خود را خود را میسر که منع کند از ان و اگر مرکی گفت که من مرد سب

ملحد در پس کسی که تقدیم کرده است و او بزرگ اولی باشد و همچنین اگر دو پسر باشند و بزرگ را اگر یکی از مردود بر او عزالتی باشد و دیگر عینی پس ان عینی اولی است اگر چه خرد باشد و اگر او تقدیم کند ثالثی را بجنود خود نیز جائز است و میرسد عزالتی را که منع کند و اگر خرد غایب باشد و او را تقدیم ثالثی کرده میرسد او را منع و راضی صورت و حد غیبت آنست که قادر نشود از آنجا بر قدم وقت نماز و دریافت ان و اضطراب نکنند و او را مردم برای نماز کند انی قاضی خان و با جمله میرسد اقرب که تقدیم کند بر البعد بزرگ خواهد پس اگر غایب شود اقرب بمکانی که فوت میشود نماز تا بجنود او بگذرد البعد نماز را شمس کند اگر غایب اقرب ثالثی را مقرر نماید و قریب که مرخص باشد و شهریت بنزله صحیح است تقدیم کند هر که خواهد و میرسد البعد را که مانع آید و حق نیست زبان را در نماز نیست و طفلانرا که انی الجوف را اگر نباشد میت ولی پسر ج اولی است پس از ان همایا احتیاج انداز اجنبی و اگر میرد زنی مراد او زوج است و میری از صلب ان زوج که عاقل بالغ است پس لایست میرسد است نه زوج را لیکن مکره است پسر را که تقدیم کند بر پدر خود بلکه منزه او را نیست که پدر خود را تقدیم نماید و اگر ان پسر از زوج دیگر باشد با کفایت که پیش از ان زوج با لیتد زیرا که تعظیم زوج مادر خود که غیر والد باشد واجب نیست بر ان پسر کند انی البدر اربع و اگر وصیت کند میت با نکه نماز گذارد بر وی فلان کس بروایت این رتبه این وصیت جائز است و امر کرده شود کسی به نماز بروی و در عیون گفته که طاهر است و بر این است فتوی که انی الخلاصة و المضمرات مصابیح سایل گفته صحیح آنست که وصیت صحیح است در شخصی که راضی باشد ولی بتقدم و او این انست عایت حق ولی و حق میت است و مولی میت احتیاج است نماز را از پدر و پسر ان اگر چه حرام باشد که انی المضمرات و تکرار نماز جنازه غیر مشروع است نزد ما خفیة خلاف ثانی مگر آنکه مصلی اول غیر ولی بوده و غیر آنکه مقصد هم اند بر ولی پس در ایضورت این از احتیاج عادت است و اگر مصلی یکی از اینها بوده پس اگر سلطان اعظم که در مراتب ولایت از بر همه متم است بوده میرسد هیچ کس را که بعد از وی عادت کند اگر چه از اولیا باشد و اگر از اصحاب ولایت نماز دیگری باشد پس هر که در مرتبه از وی مؤخر است

نیز نرسد و اگر بعد از وی اسادت کند و هر کس که در مرتبه از وی مقدم است نرسد و اگر که عادت
 کند مثلاً اگر ولی بیست که چاره بود نماز گذارد و پیش نرسد سایر الناس را که عادت کنند و نرسد
 امام حنی و قاضی را بعلی نه القیاس با نماز گذارد بر وی ولی و مر او را و لیاء و دیگر اند و در مرتبه آن ولی
 نرسد و بشار که عادت کنند یکدست است تا دین الجوهرة و قاضی خان و الخلاصة و غیره تا مشهور و الخیار
 و حوازا عادت در صورت خود مشروط آنست که اذن نداده باشند صاحب حق مقدم آن مؤخر را
 و اگر اذن داده حق ساقط شود و عادت نرسد کما هو المفهوم من الفتاوی الشریعیه که در
 اگر نماز گذارد بر بیت ولی خلف او اگر چه راضی نباشد بگذاردن نماز بادی جایز است نماز ولی
 عادت نرسد زیرا که گذارد و یکمرتبه فصل این غیر مشروح است و همچنین نرسد کسی را که نماز گذارد
 باشد بعبیت ولی یکبار و چون ولی عادت کند باز بادی گذارد و اگر ولی اهل نباشد برای
 نماز مثلاً صغیر باشد یا مجنون یا صاحب لیش سایل پس بر که نماز گذارد جایز است و اگر ولی حبانه
 مرصع بود و نماز گذارد بر وی شسته و قوم خلف او ایستاده جایز است و اگر در نماز جنازه امام
 بر لمبارت نباشد عادت کنند و اگر باشد و قوم بر لمبارت نباشد نکنند و اگر وامت کنند زنی
 در نماز جنازه عادت کرده نشود و اگر زنان نماز بجاعت گذارند جایز است و ایستاده امام و درین
 نه مقدم از همه و در عین گفته و مستحب آنست که زنان یکبارگی از یکدیگر جدا گذارند نه بجاعت
 و اگر شدت کند امام در نماز جنازه و بجای خود و دیگر را خلیفه کند و بنا نماید جایز است که آن
 الخلاصة و فاسدی شود و نماز جنازه بهر چه چنان میشود بوی نماز مطلق مگر محاذات زن که در اینجا
 مفلس است و اینجا که کافی الزامی و مکرده است نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و غروب
 و استخوان آن و لیکن اگر گذاردن این اوقات عادت واجب نگردد و در تحفه گفته فصل
 آنست که نماز گذارد شود بر جنازه هر گاه که حاضر شود اگر چه وقت مکرده باشد و تاخیر کرده نشود
 و اگر نرسد و در جمعه مکرده است که بعد تجسیدی در نماز و دفن تاخیر کنند تا وقت جمعه تا نماز
 گذارند بر وی کرده و غلبه مگر خوف اگر که دفن مشغول شوند جمعه فوت میشود جایز است

کرده و غنّ تأخیر نمایند که فی القیئنه اگر حاضر شد و جایزه بعد غروب افشاست شروع کرده شود
تقریبی مغرب پس ازان نماز جایزه پس ازان بسنت مغرب و اگر حاضر شود وقت نماز عیب
تقدیم کند نماز عید را از نماز جایزه برخلاف قیاس و نماز جایزه را بر خطبه عید و اگر حاضر شود
وقت کسوف تقدیم کند نماز جایزه را و اگر جمع شوند نماز را در یک وقت پس امام بخیر است اگر خواهد نماز
گذارد بر سر واحد علیحد و اگر خواهد جمع کند همه را در یک نماز و افراد هر جایزه نماز علیحد اولی
و فصل است از جمع کردن میان آنها در یک نماز زیرا چه ان مختلف فیه است و رتبه بر جمع نیز درین
وضع آنها مختار است اگر خواهد بگذارد آنها را سطر واحد و بایستد خود نیز فصل آنها و اگر خواهد
بنهد یکی را پس دیگری قبله و در غرض گفتن این است تا امام قایم باشد مقابل هیت
و ترتیب اینها از امام مانند ترتیب اینها و نماز است خلف امام در حال حیات پس نزدیک کرده
شود از امام فصل بعد ازان انکه از دیگران فصل باشد و همچنین نهاده شود و مرد را نزدیک امام
پس ازان کوکب پس خنثی پس زن پسر دختر و اگر جمع شود هر دو عبد فضل گردانیدن حرام است
مفضل امام و تقدیم او بر عبد اگر چه صبی باشد و در بحر این گفته که اگر جنس متحد باشد پس اگر خواهند
بنهند جایزه بطریق صفت واحد چنانکه در نماز صفت بنده و اگر نهاده شود هر یک را برابر بر سر دیگری پس
این خوب است و اگر نهاده شود برابر دوش دیگری نیز خوب است و فرج القدر گفته اینهمه نزد تفاوت
در فضل است و اگر تفاوت نباشد منزه است که عدول نکنند از محاذات و اگر بگیرد امام بر جایزه
پس ازان جایزه دیگر آید و نهاده شود و جایزه اولی نماز کند بر جایزه اولی و بر جایزه دوم نماز از سر
کند و بگیرد دوم اگر در وی نیت جایزه اولی کند یا نیت هر دو جایزه را یا چیزی نیست ننگ از نماز اولی است
و اگر نیت جایزه دومی در وی کند یا برای نماز اولی داین بگیرد برای ثانی میشود چون فارغ شود
از نماز ثانیة عادت کند نماز را برانی اولی که فی الخلاعة و الساج الوجاج و نماز گذاردن بر بزرگ فضل است
از نماز گذاردن بر خرد پس اگر جمع شوند و جایزه صغیر بگیرد نماز گذاردن شود خستین بگیرد اگر خواهند
که جدا گذارند مانند اینجا کلام در نیت و ادعیه و صورت اختلاط نماز مرد و زن در قیامی عالمگیری

از خروج الیه نقل کرده که اگر تمام نماز گذارد بر سر یکبارگی به نیت همه و اگر مختلط شوند مردگان مسلمان
 و مردگان کافر پس اگر باشد مسلمانان و اهل سنتی که نیت کنند ایشان را از کفار بازگذاشته شود ایشان
 و ترک کرده شود کفار را و اگر اهل سنتی نباشند پس اگر غلبه و اکثریت مسلمانان راست نماز گذارده شود
 بر همه نیت کرده شود نماز و عابری مسلمانان و دفن کرده شوند و قبرستان ایشان و اگر غلبه
 و اکثریت کفار باشد است نماز گذارده نشود و لیکن غسل و کفن داده شوند بر وجه مسنون چنانکه متولی مسلمین
 را دهند و دفن کرده شود در مقابر مشرکین و اگر مرد و عیال برابر باشند نیز نماز گذارده نشود بر آنها
 و اختلاف کرده شایخ در دفن آنها بعضی گفته اند در مقابر مشرکین و بعضی در مقابر مسلمین و نزد بعضی
 در مقبره ملحدان و کفرانی الحظرت شافعی گفته نماز گذارده شود بر آنها اگر چه برابر باشند برای ترجیح مسلمین
 بر کفار و دلیل آنست که در صورت برابر طرفین برابر باشد جانب نماز و جانب ترک پس ترجیح دادیم
 جانب ترک زیرا که مزاجه نماز بر کافر جایز نیست اصلاً و ترک نماز بر مسلمین نهی بطله مشروعت چنانچه در حق باطل
 و بخوان نزد و در حق شهید نزد شافعی پس اختیار کردیم سیاح فی الجمله را بر مخطوط علی الاطلاق اگر گویان
 کمیت نماز بر مسلمانان کفایت میکند در انفراد ایشان نماز پس واقع نمیشود نماز بر کافر و او را همیشه
 حق ایشان دهند گفته اند که قبور مسلمانان اگر مختلط شوند قبور کفار و همچنین خانه های ایشان بحساب
 آنها سلام گفته شود و دعا خوانده شود و تخیر بر نیت مسلمانان و ترک کرده نشود مطلقاً از جهت اختلاف
 پس چگونه ترک کرده شود نماز اگر فرض است گوئیم نیت صرفت بر این باب کفایت نمیکند و دفع از کتاب
 مخطوط بدلیل عدم جواز در صورتی که اکثریت طرف ثانی را باشند اگر چه نیت مسلمین کفایت بالاتفاق و تفکیک
 نماز بر سلام و دعای القاری است چه آن هر دو بر کفار علی الاطلاق مخطوب نیستند بلکه جایز است
 سلام بر اهل ذمه نزد احتیاج باینجا بخلاف احتیاج نیز ممنوع نیست نزد بعضی ذکری فی الذمیرة و همچنین
 جایز است ذمی را دعا بعافیت و طول عمر ذکره الرطبی و چون نیت صرف متبرک باشد ترجیح در سیم
 با اکثریت همه طرفین اگر باشد و اگر نه ترجیح بهم مانع از بعضی احوال و اصول مذکور است
 و علامه مسلمین چون خضای خسته و شوشن سیاه و کوهی بردست و در شرح مسیحه گفته که خضای

دینی علامت شود که در میان آنها بود نباشد و همچنین پوشش سیاه نیز در کفار بسیار است اما کوفت
 بودن برودت سردوار نیست که آنرا نیز علامت نگویند زیرا چه استحباب است برای غازیان در از کردن
 برودت در دار الحرب و صلوة مسکونه از سیر کفر آورده اگر کسی را موی لب است بود اگر چنینست بروج
 نبود و اگر حکم کنیم باسلام و اگر موی لب و از بود اگر چه نیست فرج بود حکم کنیم باسلام و بر نماز گذاردن
 بعضی گویند اگر در پیش مصحف باشد و در میانش زنار که دار الحرب بود حکم کنیم باسلام روا باشد
 که جاسوس بود غدر بر ایشان کرده باشد و اگر در دارالاسلام باشد و احکام کنیم باسلام که اینجا
 منفرد نیست انتهی و در بدایع گفته اگر یافته شود در دار الحرب پس اگر باشد بر دی علامت است عین غسل داده
 نماز گذارده شود بروی و اگر نباشد پس در دو روایت است صحیح است که معامله کرده نشود بروی
 مانند مسلمین حاصل آنکه شرط کرده میشود و جمع در میان علامت و دلالت مکان بلکه عمل کرده میشود
 بسماتنا باجماع و در عمل بدلیل مکان تنها در روایت است صحیح است که عمل کرده شود از برای حصول
 غلبه ظن باحد الطرفين نزد بودن او در مکان کفر و اسلام انتهی و تصریح ازین شرح منیه است که اگر با
 شود در دارالاسلام و بروی مسلمان باشد عمل کرده شود بدان و اگر نباشد پس در روایتی غسل داده شود
 و نماز گذارده نشود و صحیح است که نماز گذاردن به تبعی ارجح آنکه اگر یافته شود در دار الحرب و مسلمان
 نباشد صحیح است که کافر است بحکم این دار و اگر نقید آورده شود صبی از دار الحرب یکی از پدر و مادر او
 یا بعد از وی چنانچه در از ابدی گفته پس میرد نماز گذارده نشود بروی زیرا که آن تابع ابوس است مگر آنکه
 اگر از خود باسلام در حاکم عاقل باشد زیرا چه صحیح میشود و اسلام او از روی استحسان یا اسلام آوردن یکی از
 پدر و مادر او از آنکه ولد در بین تابع میشود و از پدر و مادر هر کسی را که ویش بهتر باشد و اگر در قید نیامد
 صحیح یکی از پدر و مادر او نماز گذارده شود بروی به تبعیه دار و در فتح القدر از محیط تغل کرده که نزد عدم
 پدر و مادر او تابع میشود صاحب است و نزد عدم صاحب تابع دارد میشود و گفته که این دلی است پس اگر
 واقع شود صبی از غنیمت در حصه نماز مسلمان در دار الحرب بمیرد چنانچه نماز گذارده شود بروی
 و حکم کرده شود باسلام او متبینه کسی که در دست ادست و کرده است نماز جنازه در مسجد حرامست

مزد و سیمین و کمالک رجبها الله و نزد شافعی جایز است بکار اربعه و احمد با شافعی است و اگر بنا بر دو نیست
بیرون مسجد و امام و قوم تمام در مسجد باشند بعضی قوم یا امام خارج مسجد اختلاف کرده اند در آن شایع
رحمهم الله صدر شهید گفته که مکروه است در هر دو وجه و سر گفته که در هیچ یکی از این دو وجه مکروه نیست
و به قول بعضی مکروه است در دو اول و ثانی کذا فی شرح ابی المکارم و در عنایه گفته است و بعضی
قوم اگر بیرون مسجد باشند بانی قوم در مسجد متقی میشود و اگر استبر با اتفاق و همین است عادت اهل قسطن
که قوم می ایستند در مسجد و جنازه و امام یا پاره از قوم بیرون مسجد در خلاصه گفته مختار که استبر است براس
که میت و قوم هر دو در مسجد باشند میت بیرون مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام با بعضی قوم هر دو
مسجد باشد و بانی قوم در مسجد میت مسجد باشد و قوم تمام خارج مسجد و همچنین در این است و در شایع
گفته ممنوع است در آوردن میت در مسجد مگر بعد از باران و تحوان و صحیح آنست که این منع برای
فاز جنازه است اگر چه در مسجد میت نباشد و اختلاف از در علت منع بعضی تعلیل کرده اند خوف تکرار
مسجد و بعضی بدم نه یا سبب بکار جنازه و بقتل ویرا دل که استبر بحریمی است و بر تقدیر ثانی نیز شایع
و بچگونگی از تعلیل نموده بجا است میت بر اجماع بر طهارت میت لیکن بر آنچه مسلم است استبر و غیر
این عام گفته روایت کرده علی الاطلاق اوفی است بقول آنحضرت صلعم که هر دو که کسی که نماز گذارد و بر میت
در مسجد پس اگر میت مراد را بدو دل که استبر نیز بهی اختیار کرده و حدیث نماز آنحضرت صلعم هر دو پس
زنی که نماز بر میت بود و پهل پهل در مسجد بعد از عکاف عمل نموده و گفته که از این واقعه پیش از
اصل جواب ثابت نمیشود و همچنین روایت نماز را بر چنین ابی که و غیر هم در مسجد جواب داده که بعد صحبت
روایت لازم نمی آید که جنازه در مسجد باشد و احتمال دارد که چون دفن ایشان بر آید آنحضرت بود صلعم
بمکانی که مسجد محیط بود بوی لنته الخطا طر کردند بسو آمری که فی الجمله جواب داده شد و صدر شهید
در جامع صغیر روایت نماز را بر غیر محمول بر عذر کرده و در بعضی تشریحات تفسیر کرده از آن باشد و
مطرحی که اجل در شرح سفر السعادت و شرح مشکوٰۃ نقل کرده که گویند معصی جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و بر این اگر اشکالات متعلی کرده با احتمال آنکه شاید روایت صلوة

در سجده باعتبار قرب ال مکان بسجده باشد و شاید از اینجا است آنچه گفته اند اگر مسجدی بود و منتهی
 برای نماز جنازه پس آن نیست که نماز گذارده شود و در گذارنی اینست و در سعدن گفته در منصور
 مکرده نیست با جماع و همچنین در عید گاه مکرده نیست با اتفاق و مکرده است نماز جنازه در راه و زمینها
 مردم و در حق کسی که مبتلا باشد بضرورت نماز یا فتن جباری نماز غیر ازین دو قسم دور و درخت
 نقل کرده بروایتی که گفته اند در رادن و زمین مروع و دیگری زیر ابرو در راه حق نیست هم فی الحکمه
 متعلق است بر روایتی که دارد و زمین مروع و دیگری زیر ابرو اول حق عالم است و ثانی حق خاص
 پس این سبک باشد به نسبت اول و قول فقها که مکرده است نماز در تابوت معنیش آن نیست که مکرده
 است نماز حال بودن میت در تابوت چنانکه از ظاهر عبارت توهم میشود بلکه مراد حال بودن
 متعلق تابوت است چنانکه در جواب هریدان تصریح کرده زیرا که تابوت خالی نمی باشد از تلوث بنجاست
 و جایز است با اتفاق روایات تیمم مقتدی را در شهر و در غیر آن وقتی که حاضر شود و در جنازه و خوف
 کند که اگر بطهارت مشغول گردد فوت میشود و او را نماز و اما در حق امام پس نیز جایز است در طهارت
 و در خزانة وضا صاحبین را اختیار کرده و در روایت حسن حارثیه و فتوی اکثر بر همین است و همین قایل
 است شیخ الاسلام شری و صدر شهید حسام الدین و شمس المایه حلوانی گفته صحیح جواز است کسی را
 که انتظارش نکشند و در خلاصه گفته تباح نیست به تیمم در حق ولی دونه در حق کسی که امر کرده است
 او را ولی و مراد ولی نماز است و خاص ولی میت تا آنکه جایز نیست تیمم کسی را که مقدم است بر ولی
 میت از سلطان و خوال و بر تقدیر حضور کسی که مقدم است بر ولی میت جایز است او را که تیمم
 کند با اتفاق روایات زیر ابرو در این صورت خوف فوت آن نماز متحقق است چه در این حال
 گنجایش اعادت نیست او را و همچنین اگر او را داده باشد کسی دیگری را به نماز و فرق نیست به جواز
 تیمم خوف فوت نماز در میان بودن مصلی محدث یا جنب یا فساد و لابد است در جواز تیمم از خوف
 فوت جمیع نماز ثبوت بر شتمال و جنود اگر اسب شست باشد که بعضی خواهند دریافت تیمم روایت
 که فی البحر الرائق و اگر نماز گذارده شود بر جنازه به تیمم و بعد از آن جنازه دیگری آید پس اگر باشد

سیان آن برود و در آن در صورتی که در آن عادت کند تسم را اگر نه باز گذارد بهمان
و برین نیست فتوی و اگر تسمی کند در خانه خود و همراه جنازه شود بکند و بر آب اعادت لازم
نبرد اگر در ننگ نباشد زراعت خوف موت تحقق است و فرق نیست در آنکه خوف کند فوت را
و مصلی باید خانه گذاشتن و باتفاق جای نیست تسم برای جنازه که منتظر باشد کذا فی الحوائز
فصل در احکام دفن میت و آنچه متعلق است بدان بدان که دفن میت فرض کفای است کذا فی
الشرح و سنت و در قبر محراب است نه شق و خود پنجه بر اصلی نماند علیه سلم لحد برای میت شق
برای غیرا و صفت لحد چنان است که بعد از آن که گنده شود قبر او را لاستطیل کنند و در درون
آن از ته ضلع جانب قبله تا نهاده شود میت در آن و صفت شق آنست که گنده شود و در وسط
قبر که کسی بگذرد بر آن نماند و شود از هر دو طرف باز آن بخت تمام و آنچه بدان مانده است
میت در و اگر زمین نرم باشد پاک نیست شق کذا فی قاضیخان و آنچه در توارث اهل مدینه در شق
منقول است بر همین محمول است چه زمینهای ایشان به بیع است و نرم اند کذا فی العنایه
و بعضی شروح العنایه و الا ان در دیار ما بر بسبب رخاوت زمین همین تعارض است حتی که تجزیه
کرده اند مثل نج در شمال اند یا باین علت خشت پنجه و چوب گرفتن تا بابت که از این باشد
بلکه در بعضی زمینهای انگلستان که سکونت دارند در آن بعضی عراب شق نیز متحقق میشود و
نهاده شود میت انداخته میشود بروی خاک کذا نقله ابن الهمام و بنا بر این اختلاف نقاب و در صلابت
در خاک و حمل کرده اند بعضی حدیث شریف را بر آنکه لحد برای اهل مدینه است که زمین آن دیار
سبب سخت است و این مخالف آنست که از عنایه و غیر آن از رخاوت و سستی آن زمین ذکر
کردیم و شهر را از مدینه شقی شق است لیکن در حای که کتابی معتبر در مدینه است لحد او
گفته و شیخ ابو الککار هم نیز چنین نقل کرده که آنچه ذکر کرده شده در مدینه و نجر از مدینه سبب و موافق میشود
قول حنیفه را و بسیاری از صحابه و میت کرده اند با آنکه خاک انداخته شوند و دفن کرده شدند
با لحد و شق و بودند که ریخته میشد بر آنها خاک و محفوظ داشته میشد و در آن بخت

و این اگر چه خلاف سنت است لیکن جایز است از برای اظهار عجز و قصد انکسار و باسند
میکنند نیست پہلو راست بهتر خاک از پہلو چپ یا چنانکه جایز است نماز بر بنه سر ملاک گراشته
باین نیست اگر چه خلاف سنت و مقدار مغاک قبر بقول بعضی بقدر نصف قامت آدمی است
و نیز از آنست که تاسینہ مرد میانہ بالا باشد و بر قدر که زیاده بر آن کنند افضل است و اگر مقدار
قامت آدمی کنند بهتر باشد کذا فی مطالب المؤمنین عن الحیط و از عمر بن محمد از قامت بیست
مرویت و قاضیخان قدر اول را ذکر نموده و گفته که عمق الحد نیز همین است و بقول بعضی آن
که میتوان نشست و ظاهر آنست که شوق نیز همین قیاس باشد و روایت کرده سن از ابیجعیہ رضی
که درازی قبر بقدر درازی میت است و عرضش بقدر بالای او کذا فی المصنعات و روشن در
تابوت و ارشال ملا و افضل است از ترک او بجهت نرمی و نرمی زمین و در اینجا که این علت
نباشد مکرده داشته اند و از آنچه در شرح مبدئہ از محیط نقل کرده تخصیص استحسان آن بجان نرم معلوم
نمیشود و یارب مگر محل بر آن کنند و اگر بگردند تابوت از تنی نرود و آنست که بگستراند در وی خاک
و چسباند کل طبقه بالای او را و بگرداند چپ راست میت خشکتهای خام خشک تا نمیرد و بگذارد
کذا فی الخلاصہ و همچنین اگر تابوت بگنبد مستحب است که در زمین آبی خاک فرش کنند کذا فی السیماجیح
و جایز است که برای کردن قبر از این دو روی مقرر نمایند کذا فی قاضیخان و سنت نزد ما آنست
که نهاده شود جنازه را بطرف قبلیه بر قبر و بر داشته شود میت را از جنازه و فرو آورده شود او را از آن
در قبر گمانیکه در طرف راست استاده میگردد میت را وقت اخذ مستقبل قبله باشند و سئل کرده است
چنانکه مذکور است معنی است و صورتش آنست که نهاده شود جنازه یا بین قبر بخوی که سرش متعایل
هر دو پای میت باشند اگر در قبر بود پس از آن کشیده شود میت از طرف سر در قبر و نیز سنت است
که بگوید و اضع آنوقت وضع بسم الله و علی و رسول الله و نهاده ام ترا تبرک بنام خدا و سپردیم
و دفن کردیم ترا بر دین و شریعت رسول خدا و در ظهر نه پستان هر دو کلمه و باشد و در بدائع و سنن
سبیل الله زیاده است بحسب اختلاف روایات حدیث و جفت مانند طاق آذر عد و آذر کاک

میت در قبر و معتبر در کفایت است برای این کار و ساقی گفته باید که در بایستند و اهل علمان
 آنحضرت صلعم چهار کس بودند علی و عباس و پسرش فضل و در چهارم اختلاف است مشهور است که
 که صیب بود و معتبر است که در اندک آن میت در قبر پیران افویاد و امثال ایشانند و اگر پیران نباشند
 پیران نامان پنجین و در رحم محرم اولی است با و خال زن مرده در قبر و همچنین در رحم غیر محرم بهتر است
 از اجنبی که انی البجور در خلاصه گفته اگر باشد کسی از محارم متباعد رضاع یا مصاحبه چون پدر شوهر
 او در ایام قبر او را اگر نباشد کسی از پیران اجنبی در ایام و گزین جوانان صلح کند نیاید هیچ یکی از زمان
 قبر که انی الملتقط و الحیط و در عنایه گفته در نیاید قبر را کافر و زن اگر تیره تر باشد و در شرح مبنی
 گفته مرده باشد میت یا زن و نهاده شود میت را بر پهلوی راست او مستحب بلکه انی الخلاصه و در عنایه
 در اولی بجنات اتفاق روایات بر این وضع ذکر کرده و در شرح مبنی گفته نهاده نشود بر پشت او
 و تکیه داده شود میت پس پشت او خنک و مانند آن تا متقلب نگردد و در نهاده حدیثی در امر متقلب
 میت بر روی قبله و نهی از پشت او بر پشت نقل کرده و نهاده شود بر روی خنکی که انی الغرائب
 و کشاده شود کسی که خوف انتشار بر کفن بسته نمیشد که انی المتون و جایز است نظر بر روی میت
 بعد از آنکه نهاده شود در قبر و پاک نیست بگزارند این جا به زیر میت و در قبر که انی الخلاصه و الحوا و قاضی
 گفته این وقتی است که آنگاه بلند از پیه و بخوان و شیخ اجل در جامع البرکات گفته سلام جامه و رتبه
 مرده انداختن را کرده و بجا نهاده آنگاه تشییع و اسراف است و سبب آنست که انی در قبر شریف
 چنانچه در حدیث آمده ان میگویند که شتران که موی آنحضرت بودی امر صحابه و بنمای ایشان اینست
 تا کسی بعد از آنحضرت آزار نپوشد و در زیر پا ندارد و استمال نکند و بعضی میگویند که آن از خواص
 نبوت است زیرا که آنحضرت زنده است در قبر و آمده است که صحابه بعد از دفن خاکستند که بر آردند
 باز خوشند استند کشف قبر بعد از دفن آتشی و بعضی گویند بر آورده شدن چادر بعد از آن
 نهاده شدن آنها از قبر شریف و صلعم و عهد نامه در لوح نشاید نهاده و بعضی گفته در مثل حرم
 یوم اندر گیرند استوار کنند و در پیش روی میت دفن کنند که انی الصاوة المسجود

و در شرح تنبیہ نقل کرده که اگر نوشته شود و عهد نامه بر روی مهبت یا دستار و یا کفن او
 امضا است که بخشد و او را خداستعالی و از بعضی متقدّمین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند و در روز
 و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند و چون دیده شد در خوابت حال کرده شد
 از حال او گفت هرگاه نهاده شدم در قبر آید سر ملا یک عذاب چون دیدند آنرا نوشتند بر روی
 و سینه بن گفتند محفوظ شدی از عذاب خدا و انتخاب است که بعد از وضع میت استاده گفت
 ششها تمام پاشی پاره را بر روی کف کذا فی المتن و در شرح مذکور است که این باتفاق در روز
 پاری است که بافته نشده اند و اما بافته چون بوریان نزد بعضی مکرده است و نزد بعضی جایز بلکه اشته
 و باید که بند کرده شود رختهای او را خاک برست نیفتد و مکرده است ششها بخته و خوب پاره را
 و در خلاصه فاضل خان گفته که اگر ششها بخته وقتی است که در متصل میت باشند و در ما و در
 ان لا باس است برای پناه از درنده و در تخفیس گفته رخصت داده است امام اسمعیل را بکه که گردانید
 شوند ششهای بخته طاعت ششهای تمام بر جلد تحقیق وصیت کرده بود بوی ششها بختار گفته اند و در زیر
 شش بخته اگر بماند مکرده نباشد از برای بزی زمین پس هر جا که زمین نرم باشد پاک نیست نهان
 شش بخته و مانند آن از چوب و استخواب است پرده کردن قبر زن را مثلاً بچادری از ابتدا اس
 وضع دی در قبر تا آنکه فارغ شوند از تسویه ششها تا نسبت از نظر مستور شود و بپوشند قبر مرد را مگر بعد از
 باران و برف و امثال آن و در دشافنی قبر مرد را نیز پرده کنند و بعد از تسویه ششها بریزند خاک را
 و پاک نیست در بختن آن هر چه بپزند از دست و پا و اینی و کلند و خزان و شتاب است کسی که حفر
 شود و دفن بکند سه مرتبه بر دو دست از طرف پائین است خاک در ششها بپاشند و بگویند و مرتبه اول
 منها خلقناکم یعنی از زمین آفریدیم شما را نخستین بار و در مرتبه دوم و فیها نعیدکم و در آن زمین پاشی
 ازیم شما را بپوش و در مرتبه سوم و منها نخرجکم تارة اخرى و از آن زمین باز دیگر خواهیم بر آورد
 شما را و در قیامت کذا فی الجوهرة در صلوٰة مسکونہ گفته چون مرده را در خاک بنهند بر یک شتی خاک
 برگیرد و چیزی از قرآن بخواند و این خاک اندازد و بعد و در دهر از آن خاک خداستعالی نکوی و از سر

احوال او ثبت نماید و مرده را از ان اسایش بخت و سعادت و محمول متنازع خواندن سوره احماس
 است نه بار بر سر کف و مکرده است که زیاده ریزند خاک را بر آنچه از قبر برآمده و نزد محمد لایاس
 به است کذا فی شرح المنیة و بلند کرده شود قبر را بقدر کجوب این اکثر است در روایات و در لایاس
 اکثر از ان نیز جایزه هشته و در بعضی گفته مقدار کجوب زیاده از ان اندکی و در شرح حایه بین
 را اختیار کرده و اما بلند ساختن زیاده از این مقدار بقدر اعتدال در قبر سلما و اکا بر جایز بلکه تسخیر
 باشد نظریات بر نظر ان زمان تا عصب لیان بر قلوب آنها تسکین گردد و مستحب است که قبر را مانند
 کوهان شتر شکل سازند و از ان ستم گویند و چهار گوشه نکنند و در ظاهر بر بوجوب نیم نصر که کرده کذا فی
 البحر و در صحیح بخاری از سفیان ثمار که از اتباع تابعین است روایت کرده که وی قبر شتر بعین
 آنحضرت را ستم دید و شرح ابن الهمام از جماعة صحابه تابعین آورده که قبر شتر بعین آنحضرت و همچنین
 ستم اند و حدیثی در نهی از تزئین قتل کرده و نزد شافعی قطیع کنند یعنی مریج سازند زیرا که آنحضرت
 مسطح گردانید قبر سر خود را بر سیم و صاحب نهانی بود و محیط جوشش چنین قتل کرده که آنحضرت
 او را قبر بر سیم مسطح کرد بعد از ان ستم کردند و مستحب است پاشیدن آب بر کوهانی الخلافة و در بعضی
 کتب بلفظ لایاس به واقع شده و در روایتی از ابی یوسف مکرده و مرویست که آنحضرت
 آب پاشید بر قبر سر خود را بر سیم و هم مرویست که بلال ابی جراح آب پاشید بر قبر شتر بعین آنسور
 صلعم بیک شریع کرده از جانب آنحضرت تا اگر رسید بسو هر دو پای او کذا فی مشکوٰۃ و در
 نوشته اند گفته پاره آب شتر پای ریزند که رسول صلعم گفت آب بخنن امینی است از عذاب
 کور و بعضی گفته اند عله در پاشیدن قبر غیر آنحضرت تفاوتی بنزول رحمت و شسته شدن گنایان
 است و مکرده است گچ کردن بر قبر کذا فی اکثر الفتاوی و شروح و در معدن گفته این قول حدیث
 و متناظرین تحسن داشته اند از مطالب المؤمنین گفته دیدم در بخارا قبر را که بنا کرده شده بود و
 پنجه هموار کرده شده در گچ نمودن قبر نیز اختلاف روایت است مشهور در ادبیل قول بکر است
 و در تخنیش لایاس است بر خلاف آنچه گزینی در مختصر گفته و نیز در تنبیه حدیثی مضمّن وقوع آن

از آن حضرت در قبر ابراهیم سپردن و در حرمات گفته شد تا عدم کرامت است و در خلاصه
 هر دو روایت را ذکر نموده و در شرح سفر السعادت از بنده نقل کرده که بعضی از اهل علم
 که حسن بصره از ایشان است و رگی کردن قبر در حرمات کرده اند و شافعی نیز همین است
 و در تمار خانی مذکور است اگر خرابی نه قبور را که نیست که بکسل نمودن آن در وجه اصلاحی
 گفته که همین است اصح و برین است فتوی و منقول از علما اما نیست که مکروه است نشان کردن
 قبر بعلامتی و نوشتن چیزی آن برای ورود و نهی در آن گذاشتن التحفه و الملقط و التمجیس و در خلاصه
 و طهیر برگشته و اگر نویسد بر قبر چیزی یا بپند سنگی پاک نیست با آن نزد بعضی و در جامع الفتاوی
 گفته تحقیق بوارث یا فقیه نوشتن بر قبر از مشایخ خود و اگر مکروه بود چگونه اجازت داندی و در شرح
 و سراجیه در اعلام مقابر بعلامتی بحث ناخته شود بدان قبر را لا باس به گفته و در حدیث صحیح
 آمده که حضرت رسول صلعم سنگی بدست شریف خود بگرفت برداشت و بر قبر عثمان بن مظعون نهاده
 و فرمود این علامتی است که قبر را در خود را می گنم تا دفن کنم نزد حوی که میرزا زامل من رواه
 ابو داود و مکروه است بنا نمودن کعبه و مانند آن بالای قبر برای وقوع آنی در آن و در حدیث
 است بر هم زدن باد و باریدن باران بر قبر مومن کفارت از گناهان او گذاشتن التحرائب
 و در عمده الابرار گفته لا باس است نزد بعضی و در مطالب المومنین گفته که مباح کرده اند سلف
 بنابر قبر مشایخ و علما مشهور تا مردم زیارت کنند و شتر احت نماند بجلوس در آن و لیکن
 اگر برای زیارت کنند حرام است و در مدینه مطهره بنا و قبورها صاحب زمان چین کرده اند ظاهر
 است که آن تجویز آنوقت باشد و بر بقع منور آن حضرت نیز قببه جمالی است و مکروه است جاذبه و زیارت
 قبر را و زدن خیمه و سایه یا چادر یا پند بپوشیدن و یا مگر عمل و بی و بر پا کردن الزاح مکتوبه و غیره
 بر مکروه است و بدست که مذکور نیست بر آن اگر راضی باشد بان چنانکه معذب میشود و ذکر فضایل
 و مناقب و در زیارت اگر راضی بوده پس بوی در حین حیات خود از کسی که خطاب کرده باشد او را بان
 مناقب گذاشتن اشعه و اگر غرضی صحیح داشته باشد در آن پاک نیست بان چنانکه در بنا و قبر

به بیت اسحاق مردم در چرخ افروختن در مقابل قصد فرخ ایدار مردم از بار یکی راه و کوهان گفته
اند که این نعمت شایع است که چون از دهن خارج شوند نشینند نزد قبر ساعی بمقدار
زمانی که بخیر کرده شود در آن شتر و شصت کرده شود گوشت او را تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند
برای میت که ذاتی ابوهریره و وصیت کرده بود عمرو بن عاص هر سه هر چه در وقت موت خود نوشتن
بعد از دفن گفت تا انس گیرم بشما و بدانم که چه چیز بازگردانم و جوابی بهم فرستاد بای پروردگار شود
و که در قبر نه سوال کنند در خانه است چون میت را در گور بوشند از سوال کنند در اینجا است
سوره ملک باید خواند و ثواب بایشید تا جواب سوال ما را رسانان گردانند و در حدیث خوانند
افتتاح سوره بقره تا مفلحان نزد سر میت و اختتام آن از امین الرسول تا آخر نزد هر دو پاک او
بعد از دفن آمده و طیبی گفته است تخمین شنیدیم ما از بعضی علما که استحب است ذکر سوره
از سائل فقهیه در الوقت و تعارف ذکر سوره از علم فرائض است اختلاف دارند مشایخ ما و غیر
میت بعد از دفن قهستانی گفته نزد هر سه علما ما جایز نیست و بر همین است مشایخ بلخ و بخارا
و جل کنند حدیث لقنوا و حکم را بملقبین وقت احتضار و قربت بدیل بخیر روایت این شباهن
از ابن عمر آمده و ملقبین کنند مردای خود را که لا اله الا الله بر سخی که نیست هیچ مسلمانی که بگوید آنرا
نزد موت که اگر نجات میدهد او را این کلمه از عذاب و دوزخ و غضب شایع ما کرده اند از او منقاد است
در بعضی بلاد و شش لایه جلای ای رسیده شماران پس گفت شایع کرده نشوند مردم از آن اگر نگفتند
و امر کرده نشوند بان اگر ترک دهد نه کفایتی بخت نیست نزد مصبرات گفته عمل میکنم بملقبین شهادتین
نزد حضور موت و نزد دفن هر دو هنگام صاحب سیه گوید شنیدم استماع خود قاضیخان را
که حکایت میکرد که امام مرغینانی ملقبین میکرد بعضی یاران خود را بعد از دفن و وصیت
کرد مرا بملقبین و بی بعد از دفن و گفت قاضیخان ملقبین بالفرض اگر بقیع نکند ضرر حرم
نمیکند که آنکه الشیخ ابوالمکارم و شیخ ابن همام گفته بظن ماصرف کردن آنکه مشایخ حدیث
را از ظاهر بنابر نیست که هیچ نیست را از زبانشان چنانکه قصه بخبر کرده اند بدان کتاب الامان

که اگر گویند خوردگی که کلام کنیم فلان را پس کلام کند و را بعد از مرگ او حاشا نیست و زیر که بعین
منقذ دیگر و دیگر کسی که صلاحیت فهم دارد و نیست همچنین نیست زیرا چه نمیشود و اشکال دارد
میشود و بر ایشان بحديث صحيحين که بدستی که میت سر زده میشود و از تعال مردم را مگر آنکه مخصوص دارند
این حدیث را بوقت نهادن در قبر از برای مقدمه سوال لیکن بر اینست که لازم نمی آید یعنی تلقین بعد
از موت زیرا به این میباشد وقت باز گردانیدن روح انتهی و شیخ اجل و شرح مشکوٰه علیه
و سمع میت را مفصل نوشته و بعد گفتگوی فریقین بر این وجوه ثابت کرده از اینجا باید جست
و با جمله به مقتضی مذکور اهل سنت و جماعه که قایل اند باینکه سوال در قبر و اعادت روح و عقل بوسیله
بعد از دفن از برای سوال تلقین ملائم و مناسب است چنانچه در تخصیص الادله از امام صفار نقل کرده
سزاوارست که تلقین کرده شود میت بر مذکور اهل سنت و جماعه و دیگر تلقین نمیکند و میگویند بآن پس
بر مذکور اهل سنت که گویند میت قادر بر محض است و روح در قبر معاد میشود و آنچه در کافی گفته
که اگر مسلمان مرده است محتاج نیست بسو و می بعد از موت و گفته فایده نمیکند تا تمام است
چه با وجود اسلام احتیاج بسو و دیگر تلقین برای ثابت داشتن این قیاسیت چنانکه در حدیث آمده که
ان حضرت صلعم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید مراد خود را و سوال کنید برای وی بهشت را
که بدستی آنان سوال کرده میشود و وی و سو و جمیع الجوامع بقدر ظرف آورده که فرمود ان حضرت
صلعم وقتی که میرود یکی از برادران شمار بر مذکور وی خاک را باید که بایستند مراد شما نزد سر و بگویند
ای فلان بن فلانه و می میشوند و آنرا لیکن جواب نمیدهند و نیز باز گویند این بار میشود بر می
نشیند در قبر پس باز گویند همانرا در این نوبت میگوید از شما و کن مرا رحمت کند خدا یا تعالی ترا و لیکن
نشان نمیشود و نیز میگوید یا کن ای فلان می گویند که بر آمده تو بران از دنیا شایده ان لا اله الا الله و ان محمد عبده
و رسول و اگر راضی شده که خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو
چون این بگوید میگوید یکی از مسکن و دیگر دست دیگر را و میگوید بیرون ایستاد پیش این بندگان
چکار داریم ما اکنون با وی که حق سبحانه و تعالی در رحمت او را و گفت مروری یا رسول الله اگر نامه

در صورتی که در وقت کفن فرموده است کن بجا که مادر محترم است و چلی صورتش چنان لغت
 یا فلان از کردنی که گشت علیه رضیت الله به با و سلام دنیا و بعد مسلم با و اتران
 اما و الکتبه قبل و است و دفن میت در محراب یا بل غیر و صلاح و اتر از از محراب به هر چه
 که متاوی میشود و مرده به محراب یا محراب که متاوی میشود زنده از او که انی اکثر الکتب شیخ اجل
 و شرح بهر السعادت گفته دفن در جوار علیا موجب برکت و عزت است و مکرر است
 دفن میت در خانه که می بود در آن اگر چه غیر باشد مگر بفرزیت زیاد چنان مخصوص بنا است که آنها
 دفن کرده شوند و ربای که فوت کنند و نیز مکرر است کفن قبر و کبریا و بازار و اگر وصیت کند با کبر
 دفن کرده شود و مقبره فلان نزدیک فلان را در رعایت کرده شود و وصیت او را در وصیت کند
 با کبر دفن کرده شود و در خانه خود ان وصیت باطل است که انی از خانه خود دفن کرده نشاند و کس مشاء
 در یک قبر مکرر دفن در صورتی که در این تقدیر نهاده شود و متصل بجانب قبله و خلفت او در کد و خلفت و
 خلفتی و خلفت ان زن و فصل کرده شود و در میان هر دو مرده بحال خاک تا در حکم دو مرتب
 طحله کرده و اگر مرد و مرده پسند تقدیر کرده شود و فصل را چنانکه کرده شد در شهدا احدی چنین اگر
 هر دو زن باشند که انی اما تا خانه و در خانه است کسی که کبزه قبر را برای خود پیش از موت با ک
 بست با آن ماجر میشود و بران بعضی گفته اند که آن مکرر است و آنچه بعد مکرر است و مراد از اینست
 تهیه بخون است که احتیاج بوی غالباً متحقق است بخلاف قبر که خداوند که کجا میرود که انی
 شرح المنیه و اگر مرده دیگر را در آن قبر دفن نمایند اگر مقبره وسیع باشد مکرر است و اگر تنگ باشد
 جایز و لیکن جناس شوند آنقدر در آن که فرج کرده بود صاحب آن قبر در تباری ان که انی العنرات
 و ظاهراً است که وضع این سکه در زمین نجس است چنانچه لفظ مقبره مشعر بر آنست و اگر در صورت
 شکلی نیز حکم جایز باشد و در خانه با آن قید تصریح کرده و گفته شخصی اگر کبزه قبری بزرگی خود در جوار
 ملک خود در زمینی که مباح است او را حفرت در آن پس دفن کرده نزد در آن خیر او نش
 کرده نشود تا آخر و اگر بوسه شده شود میت در قبر و خاک نشود حایه است دفن علیه او

کذا فی البیّن و در فتح القدر گفته باد وجود سلامت عظام از خاک ریخته می جایز است بجمع کجا
 کنند استخوانهای مرده اول و بگردانند فاصلی میان هر دو مرده از خاک و در خزانه از مفید المستفید
 عدم جواز مطلقاً نقل کرده زیرا چه حرمت یا است و شاید که این محمول بر صورت سبب با ضرورت
 و در مکّه معظمه موافق روایت اولی دفن و در قبر تبرک بعضی از صلحاء بعد از خاک شدن و عدم بقا
 متعارف شده کذا فی شرح الشیخ و اگر مرده بردارد در زنده از قبر او جایز است دفن عیسای و در آن
 و چنین اگر تحویل کرده شود مرده آن قبر را بفریاد بگوید جایز است که دفن نمایند در آن دیگر بر ابدان
 و از آن او کذا فی الحزب و شکسته نشوند استخوانهای پیر و اگر یافته شوند در قبور آنها زیرا چه حرمت
 استخوانهای اینها مانند حرمت استخوانهای مسلمانان است کذا فی قاضیخان و دفن کردن شبانه
 و روزانه هر دو جایز است لیکن روزانه بهتر است کذا فی السراج و بعضی مکرده دشته اند شب و
 دفن کرده شده ابو بکر رضی الله عنه روایت دیگر نیز در وقوع دفن شب از آنحضرت صلعم آمده و مستحب است
 دفن هر یک در مقبره شهری که مرده است در آن اگر چه غیر شهر او باشد و مرده عبدالرحمن بن ابی بکر
 شام دفن کرده شد بلکه چون عائشه صدیقہ بنیزایش دفن اگر حائری بود من در وقت ت
 تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم ترا در اینجا که مرده بودی و اگر با وجود این نقل کرده شود بر سبب و مانند
 آن با کفایت زیرا چه مسافت راه قبرستان گاه میرسد باین مقدار کذا فی ابن قیم و امام شافعی گفته
 که قول محمد در کتاب که اگر نقل کرده شود پیش از دفن با طیل یا دو میل یا یک قیست دلیل است بر آنکه نقل
 از شهری بشهری مکرده است نقل فی الخلاصه و قاضیخان و عسکری است روایت ملقط و بر ما میسر
 و نیز در قاضیخان و بیلیج در انصوت لابن است و در غرائب و عیون گفته مکرده نیست و در خزانه
 و ابن قیم گفته لا اثم حلیه زیرا چه روایت که یعقوب بن عمر و بنام نقل کردند و موسی عم نقل کرد
 تا بوقت یوسف عم از حضرت شام بعد از مرور آنقدر مدت ما استخوانها او با استخوانهای پدران او
 باشد و پوشیده ماند که این شرع من قبلناست و فخر الطیعل بآن تمام نیست ایجاب مگر آنکه
 نقل کرده شد که سعد بن ابی وقاص از قسری که پنجاه فرسنگ از مدینه بود برگرد نهاد

مردم بر دشته آوردند و قیاس روایت لایتم علیه منم نکالت تول محمد میتواند سندیه یعنی اتم نکالتی
 که این نیست که بعد از آن خود کند که فعل از جمله کسب و بلده دیگر است تعالی بآلای منی است
 زیرا بر زمین بهر کفایت است بر آن است و در و تا خردن اوست و اینقدر برای کراته کفایت میکند
 و چنین ممکن است که روایت قاضیان بر منی لایتم علیه ممکن کنند بر این طایفه دست از جوار بیا که این است
 اما روایت نواب منافات صریح دارد سابق بالجملة اختلاف روایات درین مسئله بیشتر است و اگر کسی
 اعتماد بر روایت کراته ظاهر میشود و دلالت دارد بر کجاست عایشه نم که فصل است و این باب الله
 اعلم و اما بعد از دفن در محنت خاک پس باتفاق شایخ جابر نیست نه در مدت قصیر و نه طویل بر این است
 که در شهر بشاری بشد یا از مقبره بهتر و دیگر و لهذا اتفاق دارند بر آنکه اگر زنی که پیش در غیر شهر اوست
 و چنانچه در آنجا دفن شده از آن سبب خواهد که فعل کنند از آن شهر خود نمیرسد و اگر کذا فی عامه اتفاق
 به بسیاری از صحابه دفن کرده شدند و در زمین حرب و از آنجا منقول گشتند اما اگر پیش از آنکه
 جایزه است و عذر است که به جوی غصب یافته مثلاً آن زمین را دیگری مستأجره در این صورت مالک
 نمیشد اگر نخواهد که بر آوردن میت از زمین و اگر خواهد زمین را به هموار سازد و گوشت کند
 بر آن کذا فی چنین از جمله اعدا نیست که در حد مال کسی از نقد یا جنس مانده باشد و بعد از چنین خاک
 آگاه شوند اگر ممکن نباشد که بر آوردن متلع بی جنبیست برودن کرده شود میت را تا بر شایع افتاد
 نمک شود و اگر ممکن شود کند شود خاک را و متاع بر آورده شود و کذا فی الجواهر الاحتمال و در برگرداندن
 اگر کمال بقدر یکدیگر هم باشند و در میت که مغیره بن شعبه فراموش کرد و انگشتی خود را در قبر پیچید
 صلوات پس رجوع کرده بعضی را بگوید و بگوید شد تا آنکه بر دشت خشتها را گرفت خاتم خود را و بوسه داد
 و میان هر دو چشم مبارکش بود که فرمود که دیان میکند که من از خیرین شما ام از روی ملاقات و
 مواجهه به پیغمبر صلوات که بعد از همه باز باشد به حال کمال شرف شدیم و در صلوة مسکون و زیاده است
 گفت من انگشتی را بقصد گدازیده بودم تا با دیگر حال مبارکش به نیم و اگر زیاده شود میت بر خلاف
 سمت قبله یا بر موی جیب خویش کرده شود برای مراعات سسته بعد از محنت خاک اما پیش از آن

الرحمة شهادت بر او کرده باشند برآورده مراعات نمایند ذکر الزیلعی این جام گفته نیست و انهم
خلاف در میان مشایخ در آنکه اگر دفن کرده باشند میت را بی غسل برای نماز نشین نکنند برای ادا ای حق
او بلکه نماز بر قبر گذارند غسل فقط شود و چنانکه گذشت شخصی اگر مقبره کند زمین خود را برای سلیمان چنانچه
و غیره و او را که رجوع کند از آن بعد تمام این عمل و نمازش آنست که دفن کرده شود در آن یکس با زیاد
باقون او و یکسانست در دفن غنی و فقیر و در اثر اطمینان یکس با متولی برای تمام این وقت اختلاف
مشایخ است که ذانی الغرائب و وصوله و سواد گفته اگر کسی زمین خود را کورستان خاصه برای خویش
و اقربا کرده همین که یک مرده از اقارب خود در خاک نهادن زمین بر همه مردکان مسلمان سباح
شود و اگر باز دارند ظالم باشند و درختهای که در آن زمین بعد گردانیدن وی مقبره و دید اگر کسی
نشانده است نهاد را معلوم باشد بوی رسد و اگر بخت متولی یا قاضی که ذانی الغرائب فصل در حکم
امور متعلقه بشهید مورد این نام زیرا که شرع چند وجه است غریق و حرق و غریب و مطعون و غبطون و قتل
بظلم مرتکب شد یا سوای آن و غیر ذلک است آنرا گویند که شهادتش کینه باشد با و اگر چیزی از منافع حیوة
بعد از جرح چون کل و ثمر و ثوب و اواة و سیج و ثمر و کلام طویل و استیاده شدن و قتل از جای بجایی
و دیگر گویند که بر داشته شده از اینجا بخوف بی سپردن لشکر آن اعتبار ندارد و همچنین اگر به پیشوی مدتی بحدوث
بگذراند و اگر همانجا که جرح افتاده بعد از شستن هنگامه قتال نماند و قتل یک نماز عقل و عیون زنده مانده
یا در عین حالت فساد کایش بانه روز بهوشش گذرانید در حکم مرثیه است و اگر وصیت
کنند نزد ابی یوسف مرثیه باشد و نزد محمد نه و اختلاف دارند متناظران در تصویر این خلاف بعضی گویند که این
در وصیت نیایست و در وصیت اخروی اتفاق مرثیه نیست و بعضی اختصاص نزاع در وصیت با امور اخروی
کنند و در امور دنیای گویند بالاتفاق مرثیه است و بعضی گویند خلاف نیست در وصیت صلا قول و بیعت
محمول بر وصیت نیست و قول محمد بر وصیت اخروی و اگر در آنکه وصیت مرثیه بود و خلاف ذکره
فی الخلاصة و در قاضی خوارزمی است بطلان این وصیت وقتی است که زیاده کند بر دو کلمه و کلمات
باطل نمیکند شهادت این تمام گوید اینهمه که در ارثیات مذکور شد وقتی است که بعد از انقضای

حرب واقع شود و پیش از آنکه شهادت نماید چیزی ازین بپوشد یا نه ای اما ازین وجود آنچه مبطل است
 بر سایر امور است و از بعضی احکام مشروطه الذیل مراد از آن مسلمان است که طاهر باشد از موجبات
 غسل کبسته باشد یعنی شرعی از دست اهل حرب و فواحش طریق بهر آلتی که باشد چوب و سنگ
 و کلنج و نخوان یا از دست دیگر مسلمانان لویل و مردمانه یا بآلتی دیگری که موجب قضاوت شود و بهر نسبت
 لازم که مرثه نباشد ازین اصطلاح است مرقعها از اول لفظ شهید که بر بعضی اقسام که در معنای شهید
 احدها اطلاق کنند برای ذکر احکام مخصوصه بان و اینجا است که غسل بندگان و او برکنند او را
 آنچه غیر خمس کفن دارد چون سلاح و کلاه و پوستین و قبا و موزه و نخوان و سر و لیل بر روایت
 کتاب بر امام محمد همچنان است شیخ ابو جعفر سند دانی گفته بهتر است که بکشند سر و لیل را شراح
 بر جنبی گوید موافقت کرده اند درین حکم اما جعفر البیاض از مشایخ چه در کشیدن آن کشتن
 عوده نبود و بهر صورت واجب از تن کفن باشد مسلم گزاردند اگر چه خون الوده بود و متعارف اند باین
 در لباس اکثرین چیز از جنس پارچه های کفن مسنون نیست و در خصوص جمله را تامل کنند یا چیزی
 از آن بگزارند روایتی صحیح درین باب در کتابی بنظر نیامده اما ظاهر از روایتی که بر جنبی کشیده
 نقل کرده که کرده است اینکه نج کرده شود و جمیع پارچه ها و بهر نه کرده شود برای کفن است که یک چیزی
 طسقی به آن باشد چون همه بگزارند و جدا نکنند و اگر چنانچه جنین حیات از اعتبار اهل باین و باین
 بجای نفیس می پوشند هنگام مات نیز بجای نفیس شمارند و در نباشد و گذشتن نیمه که استر و سکر
 است از سر و لیل مرثه از مرثه است و اگر سوای خون بر بدن یا کفن شهید نجاست باشد از آن بپوشند و پاک
 کنند و در کسیت کفن موافق نیست که در یاده بهر طور یا از خاک چادر یا چه سنون مرد مشکلاکم باشد مکل نمایند و اگر از آن
 باشد که کنند و در این احکام کفن و دفن موافق خطایطه عایه اموات با تفاوت عمل نمایند پس بر آنکه اعتبار قب
 شکست و بهارت شهید مرثه امام است نه و زودی که در کون و جنس و تفاوتی نیست اما بعد از انقطاع دم اگر شه
 شوند شهید نباشند خلاف انصا جیبیه و جنس پیش از انقطاع در نیم روایت که انانی الهی باشد و در جنس پیش از
 اگر زن یکدور در خون بپوشد کشته شود غسل داده نشود و بخلاف را اعتبار کنند شدن حق شرعی

از آن است که اگر کسی شتر یا گاو یا بقیه طایفه یا احدی را بکشد و صاحب
 معدن مقتول تعدیر را بعد برین میان شمره و درم چندین که یک گشته شده از دست خود باندان چاهی
 یا از جای دوازده نفر آفتی که از انسان نباشد چون درنده و غرق و حرق یا سوزنده مثلاً اسپ مشرک
 بی آنکه سوار بود بر دلی سیر کرد مسلمان را یا بخت مسلمانان و نیند از او را یا پیشه سرکی یا بدین بابت
 ادبی باعث از شتر یا بیلغز و پای اسپ خود بخود یا حمله کند بر عدد و سواره و بقیه از آن یا در نیت ارا سپه
 یکدیگر بی سپر شود یا در نیت از دست کفار مضطر شده بقیه و زخمتی یا تاشی یا تارهای که گرد و خو و حمیر گرد
 باشند یا صعد نماید بر دیوار قلعه که مشرکان و درویشان بقیه یا قتل کند زیر دیوار قلعه و اندواید
 بر روی بقیه در جمیع این رتبه ها شنبه باشد و اگر دایه عدوی سیر کند و حال آنکه دی سوار بود یا رانده ارس
 میانکر و یاد بکشد بدست و پای خود یا شورانند مشرکان دایه مسلمان یا ضرب زجر پس بکشد از یا بدین از
 از دیوار قلعه یا در آبی و آفتی یا بر روی دیوار را یا سیر یا آفتی را یا او بر گمارد و برسانند بر روی آفتی
 را بوساطت باد یا چوبی که طرشتان بر سوخت حتی اگر مسلمانان در کشتی کشته باشند و آفتی عدو که کشتی
 گرفته سوخته گرداند اگر چه این آفتی بکشد کشتی تجار و نمایانچیه شنبه باشد چنانچه در عام فتاوی ذکر کرده بی اختلاف
 روایت مگرد و قتل ضبط صور سایل و کثرت آن و کسیکه یافته شود در زنگاه و حال آنکه بر روی خیم است یا اثران
 چنانکه بر می آید خون سایل از چشم با گوش یا شکم او یا بوی اثر سوختگی است یا اثر ضرب خنق شنبه است هیچ کی از این
 اثر نبود شنبه شنبه درم چندین اگر بر آید خون از جای که بی رسیدن آفتی در باطن نیز از آنجا بر می آید چون بینی و
 ذکر و در بر یا بر آید خون از دهن آن بجالی که فرو داده از سر و شنبه بگویند اما اگر دانسته شود که از شکم
 بر آید و دهن بر آید حکم شنبه جاری نمایند و در نهایت مبدون نقل کرده که دریافت میشود آن بر یک خون از اثر
 آورده که نازل از صراف میباشد و نفی از شکم بده و در کافی گفته خونیک از شکم بالا بر آید اگر سایل باشد
 غسل داده شود و اگر چند باشد داده شود و اگر فوج اسلام و فزق مخالف از هر دو طرف بمقابل خود از نو و بمقابل
 بر کردند غسل داده شود کسی را که یافته شده مرده درین فوج مگر آنکه دانسته شود که این شنبه با حسن ظلم
 چنانچه اگر یافته شود قبل از غیر صورت قتال در مصر یا در غیر آن و معلوم نباشد قاتل و پس اگر با صفت

این معلوم است که این کشته شده غسل داده شود و اگر معلوم باشد که مقتول این است
 غسل داده نشود و بر روایت بنیاد داده شود بر روایت دیگر که اطلاق شارح بر چند از محیط
 برانی کلیه قتل کنند هر کشته شود در قتال جریبان و باغیان و قاطعان طریق یعنی که منسوب
 باشد بسوی عدو و با شتر یا به سبب شید است و کسی که مقتول گشته یعنی که مصان نیست پس
 شهید نباشد و از محیط شرعی آن کسی که کشته شود در حالیکه دور گشته است ضرر قتل غیر را از
 نفس خود یا مال خود یا از مسلمانان دیگر یا از میان بهر آنی که کشته شود یا برین یا بچوب سید
 است و این قیاس مقتول با بل حرب بغاوت قطعی است که خصوصیت الهی معتبر برای شهادت بخلاف
 انصاف دیگر چنانچه در تعریف معلوم شد و کسی که کشته شد بخوبی که واجب شود و شهید نباشد اما اگر
 و جوبیده و در صورت قصاص صلیح باشد منافی شهادت نبودیم چنان اگر کشته شد بر پسر خود یا
 یا زن شوهر خود یا که از وی پسر و از ساقط نمیشود شهادت پسر و زوج اگر چه واجب دیت و ساقط
 کرد و قصاص سه و دهنه استغای دی املا که کسی که کشته شود یا برین خورد یا بزرگ جرح کند یا نماند
 یا بالتش یا زخم محدود از چوب پوست و سنگ و نخ و ان که انی عامه کتب الفقه در قاضیخان گفته و ظاهر
 روایت در حدید و ایش به الجید چون بخاس خزان شرط کرده و میشود جرح مرد و قصاب و شیر و دست
 اصل در حدید بر اینست که حدیث استنباط شده چون عمود و سنجاب میران و نیز اعم است از آنکه غالب از
 ملاک باشد باینه و بر روایت طحاوی واجب نمیشود قصاص اگر جرح نکند چنانچه در عصا بزرگ واجب نمیکرد
 قصاص از امام در مشنرات گفته این روایت از ابی حنیفه اصح است و در خلافت صد شهید نیز هم چنان
 کرده و قاضیخانست که اگر کسی بسوزان یا بر مردمان نه قصه و بر قصاب صاحب و در خلافت صد شهید
 موزه مگر وقتیکه نماز از او مقبل اگر کسی بسوزان یا بر مردمان نه قصه و بر قصاب صاحب و در خلافت صد شهید
 گویند قصاص واجب کرده و اگر میداد آدمی را و زور گرم و سوخته کرد و قصاص واجب است و اگر چه در کتب
 بر روایت صحیح در حدید و قضا علی المصطوف آورده که علی بن موسی اندر آنکه قتل اگر باشد بر یا بسوزان یا بکار و قصاص
 واجب کرده و قاضیخانست که اگر میخواست انفس منان برادر و او را که لوی از دست این کشته

چند روز صاحب فرس از آنکه بکیر قتل کرده شود و اگر اندوشتند کند پس از آن بکیر قتل کرد و نشود
و نیز مردی را دست پای بسته در آب فروخت شید و پندارند و وی را نوقت بکیر قتل کرده شود و اگر زنده
ساعتی و بعد از آن پس اگر آساید هستند بنیاد و بوی ابله شده قتل کرد و شود بدان والا فلا انهم
تفصیل بر مدعیان همچنین است و نزد صاحبان میشود و قضاوت شدن با حق بهر ترتیبی که واقع شود و بلاک غالباً
حدید بود و بایه محو بود چون مثل مثقال کلو گرفته خفته کردن عرق کردن انداختن چاه و از کوه چنانکه بر جندی او زده
بر زمین قتل کرد و زنده تازیانه کوچک پای تازیانه بکشد نزد همچنین قضاوت واجب نکرد و نزد صاحبان واجب نکرد
کذا فی الحقیقه و سنک بزرگ بر حسن خلافت کشته ترند و ق که در وی لایک است با حق اگر چه تفصیل در قضاوت
نظر نیاید اما ظاهر است که با تعلق قضاوت واجب کرد و چه برید بهر همچنین حرق با حق چون کشته سلاح است
و برید صاحب جسد یا بر قتل عمد بر غلبه ظن از مرتبته فعلی که باشد و اعتماد اکثر در خصوص خلافت مدعیان است
و حکام قتل قضاوت اندک از بقاع و قطع طریق باشند و کسیکه بکشد نفس خود را بقصد یا بخطا و بخوان در فصول سابق
تفصیل در کشتن قضاوت در احکام عاوضه و بخوان از اعمال غیر برای نیست بیان این نماز و روزه ها و در غنط گفتند
اگر روزه دارد یا نماز گذارد یا از او گذارند و بگوید یا چیز دیگر از قریبها بعمل آید تا ثواب این نیست در جایز است و بکیر
و همچنین در مدینه و شش و شش این هم گوید اما در دنیا بسیار اندک در مشرک در بیان عملها بحد توان زیرا که صلوات
است کسی که بگرداند چیز از اعمال صالحه برای غیر خود دفع میدهد از اخلاص انبیا بان عمل باطل میشود ازین قول معتدل
که انکار مطلق دارند و شافعی و مالک منکرند و عبادات بنیه و سوطی که از اصحاب شافعیست در شرح حد و گفته که هر چه سلف است
ثلاثه سوانی متفق اند در حصول اقباب نیست احادیث بسیار در بنای نقل کرده و گفته عمل مسلمین همچنین شد
امده است بی انکار از احدی و گفته اند بعضی سلف که دعا بر امر و کان بمنزله مدیه است بر ازندگان پس
در می آید فرشته برست و با وجی طبعی از نور می باشد پس می گوید این مدیه است برای توار خلاص
برادر تو پس خوش میشود میتان چنانکه میشود زنده بپایه کذافی خوانده و در شرح القدر این را مرقعاً
آورده و در کفایه الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده پس اینک است است است که تصدیق کنند
ولی میت پیش از آنکه شستن شب اول هر چه میسر شود که شب اول است

بر سبب دشواری است پس حکم کند و بر اصدقه همان که او بپایم کرد و در وقتین برقع شود و اگر سبب
 چیز را باید که نماز بگذارد و در رکعت و بخواند در رکعت اول بعد فاتحه کتاب آیه الکرسی ده بار و در
 دوم بعد فاتحه سور و التکاور ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوند اگذاره کنم نماز برای تو و سید
 تو چیزی را که خواسته ایم یا آن خداوند بفرست ثواب و را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آنرا
 عطا میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بپارد و نور حسته و درجه بلند و شفاعت کند آنی الشریعت
 و عادت متنازع است که این نماز متصل دفن پیش از مردن اول برای نجات میت است از عذاب
 بخوانند و از اصلوة الهول نامند و خواندن کلمه تجوید عبث است و پنج مرتبه بخشیدن ثواب آن میت
 در بعضی روایات نیز آمده و مستحب آنست که مواظبت نماید بر تشدق تا یک هفته و در غایب و خزان
 نقل کرده که ارواح مؤمنین می آیند خانه های خود را مرثیه در روز عید و روز عاشورا و شب
 پس ایستاده پیشوند بیرون خانه های خود و ندا میکنند هر یکی از آن با و از بلند اند و گفین ای
 احسن و اولاد من در زندیکان من مهربانی کنی بر ما بصدقه و یا و کنی و دفن اموش نسازید و رحم
 کنید ما را در غربت ما و این قبر تنگ و بند محکم و سختی بدید و احتیاج شد به تحقیق بود این مال
 که حالا در دست شماست در زمان پیشین در دست ما و شما بخورید و می پوشید و ما حساب و خدا
 کرده می شویم اگر حرف میکردیم ما را از در طاعت خدا سوال کرده نیشدیم ما از آن پس اگر رحم
 نکنید بصدقه بر میگردد و از آنها گریان و غمناک و ندا میکنند هر واحد با و از ندوه خدا و نداهم و م
 کردان ایشان از رحمت خود و چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا و شیخ حلال الدین
 سیوطی در شرح صدور احادیث شتی در اکثر از این اوقات آورده اگر چه اکثری خالی از ضعف
 نیست و کجاست بر کسی ساقط نشده از ذمه اش و اجبای او از صوم و صلوات که وصیت کنند
 مریت خود و با و ای فدایانها هر قدر که بزدلش من ندوه واجب میشود و مرده که بدین مساکین
 از ثلث مال بویل هر نماز قنایت از نمازهای پنجگانه و در ترویدل هر روزه نصف صاع از گندم
 یک صاع از جو یا خرما نزد او و ششانی یک مد در هر صورت از تمام مال او و بر دینی از محمد

بن معادل عرص نمازهای شبانه روزی نصف صاع و سحیح اول است و محمد بن مقاتل سینه را
 بهین جویع کرد که انی اشروع و گفته اند در صورتی که صحیح شود و رمضان باقیم شود و بسیار پس از آن
 بمرور و بر او ایجاب مرض و سفر شد از صوم و صلوة فدیة و بهند از انقدر که وقت قضایش در یافته
 مثلاً تمام رمضان یعنی نوزده روز بعد از آن صحت یافت لازم نیست فدیة بپردازد و روزی که از آن
 گفته این قول صحیح علماء است بخلاف همین است صحیح و اگر وصیت نکند لازم نبود و لیکن صحیح
 است و از آنرا که برع کنند بآن و کفایت میکند انشاء الله تعالی هیچکس نیست اما محکم است
 در زیادت که انی اصول فخر الاسلام شرح ابن الهمام و اگر نکند او مال قرض گیرند و در نصف
 صاع و یکسکین پس از آن تصدق کند آن سکین بپردازد و باز تصدق کند آن و ارث بزرگ
 و همین برین گفته اند تا آنکه تمام شود و فدیة که انی الحلاصه و غیره صحیح است که ادا کند فدیة را بر سبیل
 تبرع در صورتی که نماز و روزها از سبب فوت شده بی لزوم قضا با سبب قبول از فضل کریم علم احسان
 و متعارف نیست که حساب کنند اول سالهای عمریت هر قدر که باشد و ادنی مدت مبلغ که نوزده
 ماور مرد و دوازده سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شاع
 است و باین مقابل کسر شدن نماز واجب شبانه روز سه صاع کامل گیرند و ماهها کامل سبب روز
 اعتبار کنند تا فدیة نمازهای یکسال که بصدقت و از است بکسر از و شاع صاع حاصل
 و باین مقدار پانزده صاع فدیة روزهای ماه رمضان افزایند تا مگر فدیة تمام سال بکسر از
 و نوزده صاع شود و همین سبب فدیة سالهای تمام عمر حساب کنند و حاصل آنرا هر قدر که باشد
 موافق قیمت الوقت ببلع شخص نمایند و بنا بر ضرورت عسرت صحیح را بمثل آفت در زیر دست حقیر
 اولاً بفرستند و بوی تسلیم نمایند تا انقدر زیر بر و مدش دین شود پس بگویند که این قدر را
 که بر دهم تو دین است عرص ضریه نماز و روزهای فلان میت که باین قدر میرسد ترا دادیم
 و بگوید حقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکنند و قدر را بمثل آنقدر جنس بدهد کنند تا همین جنس بزرگ
 اش دین شود از آن عرص فدیة بوی بخشند و او قبول نماید نیز کفایت میکند و مشهور و منقول

در اکثر کتب چنانست گفته ری لندم که میسر شود و بحکم فدیہ باین نام بفیروزند و ادب و قبول لند پس
از وی طلب نمایند و بستانند باز بوی بهان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیہ نماز و روزه
در فدیہ تمام آید و او را این جمله خالی از تکلف نیست و تا ما خالی گفته اگر چه تمام فدیہ را بیک فقر
جایز است و در اول آنجمله گفته اگر چه تمام فدیہ را که پیش شرعی است بیک فقر و بیک
فقر فدیہ است که جایز نیست و از چهار نماز و از پنجم نماز بجا معلوم شد که در فدیہ یک نماز شکا از تفریق و تسبیح
نکنند و بفقر فدیہ بفقری کم از نصف صاع ندهند و او را در فدیہ نمازهای در سرش موت جایز نیست و همچنین
شیخ فانی را از نماز و در حین حیات و واجب که الی التیمم و اگر دل عوض اجبای است نماز و روزه و
کفایت نکند که الی التیمم پس بدانکه معتبر در مصالح عزائی است و آن مشورت طری است مصالح
حجازی کبرج رطل و سوم حصه رطل باشد و رطل بیت استار است بکبر مجز و دستار چار و نیم مثقال
و مثقال بیت قیراط و قیراط یک حبه و چهار خمس حبه و حبه از ابزاری سرخ گویند ششم حصه رطل
است پس مثقال چهار و نیم باشد و دستار بیت باشد و بالادین شرعی که دو جز رطل است چهل استار
و دو کن نصف صاع است شتا و ستار که باعتبار مائمه یا بیکبار و شصت و نیت شتا باعتبار شت الی
سیصد و شصت مثقال میشود و بعضی ستار را بیشتر و نیم و در هم فقیه کرده و این تقریب دل است
چه در هم را چارده قیراط اعتبار کنند و مثقال بیت قیراط پس چهار و نیم مثقال بود و قیراط باشد
و شش و نیم و در هم بود و یک بالادین این حساب بوزن دیار خود که در طری است کار فرماییم نصف صاع
بوزن جهانی و عالمگیری که عالمگیری چارده مائمه است و اگر این را در عدد فلوس زد و سیر که مائمه
و بیت باشد بوزن کنند بیکبار ششصد و ششصد و ششصد و مائمه و مائمه های نصف صاع که سابق معلوم
شد شصت مائمه از این کم اند پس نصف صاع از دو سیر بقدر شصت مائمه که چهار فلوس چهار مائمه است که
باشد و اگر بوزن حال عهد دولت بایون مملکت محمد شاهی اعز الله الاسلام بربانه و رطل
العالمین بسلطان که سیری بوزن شصت و چهار فلوس عالمگیری است و دو سیر میشود و او از
فلوس و چهار مائمه که چنانچه بناس حساب بقی ظاهر گرد و پس بوزن اول فدیہ یک شتا و رز

که شش صاع است سیصد و چهل هفت انار شش جبهانی و شش فلوس و شش ماشه بالا میشود و انار اعتبار
 منهای متعارف این یک یک من چهل انار را گویند شش من و بیت و هفت انار میشود شش
 فلوس و شش ماشه بالا و فدیہ یک سال یکصد و چهار من غنی و پنج انار و چهل دو و فلوس و دوازده
 میشود و چون بازده صاع فدیہ روزهای رمضان را که بحسابها جبهانی یک من و ثمره انار میشود شش
 فلوس و شش ماشه کم بر فدیہ نمازها اضافه نمایند فدیہ هر دو واجب سال یکصد و پنج من غنی و بیت
 و سه انار و سی و چهار فلوس چهار ماشه میشود بوزن ثانی حالی فدیہ یک شبانه روز با یوه انار حالی میشود
 و غلوس ده ماشه کم و فدیہ یک سیصد و بیست و شش انار سی و پنج فلوس شش ماشه کم میشود و ان
 باعتبار من غنی شش من و پنج انار و شش فلوس و شش ماشه بالا میشود و فدیہ نمازهای تمام
 سال نود و هفت من بست پنج انار و سی و سه فلوس و دو ماشه میشود و چون فدیہ روزهای
 که بحساب این وزن کمین و چهار د، انار و نوزده فلوس شش ماشه میشود و با دوی یار کنند یکی فدیہ
 تمام سال نود و شش من و سی و نه انار و پنجاه دو فلوس و شش ماشه میشود و اگر واجب صدقه و فطر را
 که نصف صاع است اضافه نمایند جمله نود و نه من و یک انار باشد و هم برین قیاس تمام فدیہ عمر را حساب
 نمایند و اما مقدار بعد اتفاق در آنکه ربع صاع است اختلاف کرده که در ظل است یا یک رطل و ثلث
 رطل سانی که صاع عراقی گویند قائلان دل اند و سانی که حجازی گویند چون شافعی اضراب او و تفسیر
 بتانی کنند در صراح گفته اند چنانچه و آن رطل و ثلث است نزد اهل حجاز و در رطل نزد اهل عراق
 صاع چهارده انتری و یکدانی شرح جامع الاصول فصل نهم در حکم ماتم نمودن و تغزیت سنج است
 که چون کسی را مصیبت در آن هنگام بگذرد یا نماند و انا الیه راجعون و بسیار میگفته باشند در آن ایام
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخین وارد شده است در حدیث و شستن برای مصیبت تار و ز
 رخصت است ابر از او و حریمت ترک او است و زیاده بر آن مکرده است کنانی عاتیه الکاتب و قبول
 بعضی تمام هفت روز ذکر فی الخراب و شرح مشکوٰۃ از عطاء خراسانی تابعی نقل کرده
 که چون آدم نمرد تمامه خلایق تا هفت روز روی گریستند و در حواش شستن برای مصیبت

ایستاد اختلاف است در قیمة هر دو روایت نقل کرده و در طبریه و مطالب المؤمنین بخوار مطلق
اشارت کرده و روایت کنند که آنحضرت تسلم بعد از شنیدن خبر قتل حبش بن ابیطالب
وزید بن هارثه و عبدالمعین و رواه در حدیث خودون شست و مردم آمدند نزد وی و در خلا
و فتح القدر که را بهیچان در سجده که کرده مکرده است شد که همیشه ستن برویا یا بر طریق برای
مرا از جهت بودن این عمل جا بهیست و شیخ محمدالدین در سفر السعادت گفته که در ایام سابق عادت
بود که برای میست و در غیر وقت نماز صبح میشدند و قرآن میخواندند بر سر گور و غیر آن و این مجموع بهیست
و شیخ اجل در شرح فاشیه که تعزیت اهل بیت تسلی و صبر نمودن سنت و استحباب است اما این
اجتماع مخصوص و رسوم و در کتاب تکلفات دیگر و صرف مال بی و حیثیت از حق بیامی بهیست
و حرام و در عجز الراقی از طبریه نقل کرده پیری که کرده میشود در بلاد اجم از فرشت باطما و قیام شاه
راه اینهمه از اقیح قبایح است و در قیمة از شد او نقل کرده که مکرده و ارم لغیرت نزد قبر و این خوشبهر
مالیدن و بر شنیدن کل و ما از او رسوم نیز بهیست و خلافت طبریه سلف است و تشریح کرده و در بعض
کتاب فقه بحر است و شاعت این عمل و استحباب است بهیست مال طیب مرزنان اهل حداد و از رسوم
و تهیه ان بیل روایت بخاری چونکه آمد خبر مرگ ابوسفیان از شام طلب کرد دختر ابوسفیان
ام المؤمنین ام حبیبه طیبی زرد رنگ و زرد سویم پس مالید بر برود و دوش و هر دو باز و خود گفت
برستی که بودم من از این طلب بر آمیبه بی نیاز اگر بودی که تحقیق شتیدم آنحضرت را که میفرمود
حلال نیست مریم زنی مسلمة انیک سوک دارد بر سر هیچ مرده مشش از سه روز مگر بر شوهر خود
زیرا چه زن تم دارد بر شوهر خود چهار ماه و ده روز که مدت عدت است و هم در بر گرفته که باک نیست بر شوهر
گفتن میت شعر باشد یا غیر آن و تحقیق گفته است سیده النساء فاطمه زهرا و غیره و الهیبت
آنحضرت و صحابه در مرثیه آنحضرت شعر و اما آنچه روایت کرده این ماجره و حاکم نمی کرده آنحضرت
صلعم از مرثیه ای که محمول بر او که اوصاف میت باشد یا انکه باعث گردد بر انگیزتن و زنده نگه
شود و در وی طلال یار نظم اجتماع بر این منسل یا ذکر بر اوصاف میت و انکار آن که خلافت

شرح باشد از طعم و سخاوت و صفت اموال بر وجه حرام و حرام چنانکه گویند وای فلان اسد
 و نجاری که مردمان از وی می ترسیدند یا بگوید وای فلان سخی که می که بنظر بهارالشیار رسید
 و در بحر از جنینش تسل کرده و مکروه است افراط در مدح و معیت چرا که اصل جاہلیت ذکر نمیکردند
 در مدح معیت که وی مشابہ بحال است و نوح و کرستین با و از بلند و ذکرا و صاف معیت بر طریق
 جاہلیت مانند واجباً و مہداه و اعضداہ و سیاہ کردن جاہلای و تراشیدن سر و چاک
 کردن گیہانها و زدن طبایخ بر رخسارها و رانها و جزان حرام و اما گریہ بی او از بلند پس باک
 نیست بان چنانکه در بخاری گفته بر گاہ قرض روح کرده شد ابراہیم پسر پیغمبر خدا را صلعم
 جاری شد اشک بر آن حضرت شاپس عرض کرد و عبد الرحمان عوف یا رسول الله تو ہم میگویی و اشک
 میریزی با این تحمل معرفت و جلالت شان پس فرمود یا ابن عوف انہا رحمۃ و ان العین تریح
 و القلب یحزن و لا نقول الا یرضی ربنا و انا بقرآنک یا ابراہیم لمحزون ای پسر عوف این اشکها
 رحمۃ است کہ نہادہ است حق تعالی در دلہای مردم بخزع و بیصبری کہ ممنوع است و بدستی
 کہ چشم اشک میریزد دل اندوگین میگردد و دوسر و در اختیار نہ و نیگیویم زبان کہ در قدرت
 و اختیار است مگر چیزی را کہ راضی بآن پروردگار با تحقیق باجاری توای ابراہیم سرایت اندوگین ایم
 و ازینجا معلوم شد کہ اینقدر اظهار حزن بزبان تیرناک نیست کہ موجب عذاب الہی باشد و قول فاضل
 در این باب آنست کہ احمد از ابن عباس آورده کہ آنحضرت فرمود اینچہ از چشم و دل است پس از خداست و در
 است و اینچہ از دست و زبانست و شیطانت و ہم در بخار آندہ گفت سائہ بن زید بنی آنحضرت
 صلعم گفته منست از ریب و ختر آنحضرت و جالی العاص بن ربیع کہ پیغمبر خدا را تحقیق پسیدی کہ مراد
 نزدیک است کہ قرض کرده شود روح او پس بیا تو نزد ما جواب مرستاد آنحضرت بخا یکہ میخواہد سلام
 و میفرمود ان ندہ ماخذ و لہ ما عطی و کل عمدہ جاہل مسمی فلنصبر تحت تحقیق مر خدا ایراس پیہر کہ گرفت
 و مراد راست چیز کہ داد و دیمہ چیز نزد خداست عالی مقدر بد سعید است کہ بیان پرتو نثار از انجا بود پس از مرستاد
 ریب کسی بسوی آنحضرت بحال کہ گویند میجو و برو کہ الدنہ ساید آنحضرت نزد او پسین جاست بنو خرماد و رفت

رسال انکه باری بود سعد بن عباد و معاوی بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگر اصحاب
پس بر داشته شد آن کو که بسوی آنحضرت و در کنار ثعلف واده شد حال انکه جان و انتظار
و بقراری میگردید پس جاری شد بر و چشم آنحضرت پس گفت سعد بن عباد چه خست این شک بر ختن
یا رسول الله و حال انکه منع میفرمائی تو را از بکار پس فرمود این شکها اثر مهربانی و رفته است
که گردانیده است از اخراجی تو و دلهای بندگان پس رحمت میکند خدا یتعالی بر بندگان خود
مگر درم کنندگان را و هم در بخاری گفته بود که مرو خاله بن ولید جمع شدند و دختر آن خاله بخالیکه میگفت
بروی پس گفته شد ای المؤمنین که را بفرست کس بسوی آنها و منع کن از گریه پس گفت عمر بن خطاب
اینها که بگریزند بروی ما دانی که نباشد خاک انداختن بر سر و گریه با دوزخ و باید دانست که اخبار حزن
و گریه اگر چه مباح است مادام که بخیر خیر نکند اما اولی غرمت و ترک اوست بخاری و سلم از انس آورد
یازند پس که مرو بطور را بود و حال انکه ابو طلحه در خانه نبود پس هرگاه که دید زن او که مرده است
میگردد بسیار غسل و کفن و پوشانید و در کفن و میگوید که آنرا در گوشه خانه پس چون ابو طلحه گفت
چگونه است پس گفت زن تحقیق زاریده است نفس و بعد از خلق و اضطراب بسیار میدارم که اشترا
کرده باشد و گمان کرد ابو طلحه که وی راست گفته است پس جماع کرد ابو طلحه و چون صبح شد
غسل کرد و خواست که بر آید از خانه گفت زن تحقیق خدا یتعالی عاریت واده بود فلان پس باز
گرفت آنرا از او پس گفت ابو طلحه اما سعد و اما الیه را چون پس نماز صبح کرد و با پیغمبر خدا صلوات
پس خبر کرد آنحضرت را به حال که گذشت میان او و میان زن پس فرمود آنحضرت که نزدیکی
است خدا که برکت و بدان مرد و زن و شوهر را در شب جماع ایشان گفت مرد ایضا پس
دیدم من این مرد و در فرزند که همه آنها یاد گرفته بودند قرآن را از پی و اما عذاب که ده میشود و ده سبب
که پاهای وی بانی قوی میجوید و نه بکثر علما را است که معذب میشود بلیل آیه که میوه و لا تزروا ذرعه
و در آخری و یعنی گویند که معذب میشود و موجب حدیث صحیحین آن المیت بعد از بکار یا علیه
جواب واده اند جمهور از این حدیث بوجه متعدده اقوی آنها است که این در صولی است

رویت کرده باشد میت اهل نور را بجا بود این نصیحت شافع در آن زبان پس برب بر حیت
باشد که اهل و سبب میت است مروج و بجا آنکه بجا اهل نبی و در غایت سبب بایست که گفته که هر دو میت
مسلمانان را که تعزیت کنند کار فراد گفته شود در تعزیت مسلمان نبوت کار فراد پیش بود بزرگ گن
خدا تعالی ابر ترا و نیک گرداند صبر ترا و نگوید بخشد مرده ترا که استعدا و حق کار فرامیون هستند و در تعزیت
کار فرمیت مسلمان تعزیت نیک گرداند خدا تعالی صبر ترا و بخشد مرده ترا و گفته نشود بزرگ گن خدا ایست
ابر ترا چنانکه در صورت اول گویند چه صاحب مصیبت در انصوت کار فرست و اول این ابر نمود و در تعزیت
کار فرمیت کار فرمیت و علت بخشد خدا تعالی بر تو و کم نکرد و بعد در کار انی اسراج و اگر معزی گوید
بزرگ مصیبتی نیست مصیبتی ترا رسید یعنی گفته اند کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست و لیکن خطا
عظیم است و بعضی فتوی بجز از آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاسته جان او زیاده بادیم
کفر است و اگر گوید غم تو زیاده باد و این نیز خطا و اهل است که انی شرح اشع عن مطالب المؤمنین
و در نقش از اینکام موت تاسیر و زاست و بعد از آن کرده است مگر آنکه یکی از طرفین در این بدست
نایب باشد و اولی است که بعد از دفن کنند مگر آنکه جرح و نزاع اهل مصیبت بیشتر نبیند پیش
کنند تعزیت و بعضی شایع نجار گویند تعزیت حاضر در است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت
بجز یکبار نکنند و بر یکبار دیگر نکنند که اردی اسن عن اخیفته و باید که چون از دفن برگردند متفرق
شوند و با مور خود مشغول گردند و عاصب میت نیز کرده است اجتماع مردم نزد اهل میت و در بحر
گفته نشستن در خانه اهل میت بی ارتکاب مخطو از فرش کردن باطها و خوردن طعام از اهل
میت لا باس به است و فرش باطها در ایام تعزیت از اقیع قباچ است بی تعبد بخانه و خطبیه
کذا فی انصاف و تحبب است خویشان و همسایه است را که طعام کنند طعام را برای اهل و سبب
که میر کند او شازا کیش باز روز و طراح و تقید نمایند او شازا تا بخورند زیر آیه غم و اخوه باز میدارد
انها را از خورش پس ضعیف و ناتوان میشوند و آنحضرت صلعم نزد خبر مرک جعفر بن ابیطالب فرمود
بازید برای اهل جعفر طعامی را از راجه پیش آمده است این از چیزی که مانع هستند

از آن در دوران غیر اهل بیت علیهم السلام و خلفاء است که مکرر است و ابوالقاسم گفت
اینها که بشنوی نه داند به چه نیست جایز است و ساختن طعام در روز ثانی و ثالث برای اهل بیت
است اگر نوزده گران جمع باشند مکرر است زیرا که اعانت ایشان را بر گناه و ضیانت نمودن اهل
بیت اهل نفرت را و خنثی طعام برای آنها مکرر است باتفاق روایات چنانکه از ائمه است و اهل بیت
است و او تهیه آن را و غذا داشت و این طعام بدون آن بدست مستقیم حکم کرده و امام احمد بر روایت
جریحین عبد الله آورده بودیم ماکه شمار میکردیم اجتماع نزد اهل بیت و ساختن ایشان طعام را از
نوزده و در غریب گفته خدا تعالی بری است از کسانیکه بخورند از اهل مصیبت پیش از سر شنبه از روز
انتهی پس آنچه ستارفتند و از خنثی اهل مصیبت طعام را در سه روز و هفت نمودن آن بیان اهل نفرت
و اقران غیر مباح را شایسته است و تصریح کرده بدان در خزانه چه شرحه ضیافت نرسد و است
شور و جو المشهور عند الجور و در خلاصه گفته اگر طعامی برای افریزند حسن باشد و اگر در ته صغیر باشد
از ترک نماید بخت و در مطلق گفته و اگر میت و میت کند بساختن طعام ضیافت برای کسانیکه حاضر
شوند به نفرت جایز است از ملت اهل و در غریب گفته حلال است هر کسالی را که مکث طویل نمایند
اگر چه اقلین باشند و طویل مقام را تفسیر کرده با کمال شب منزل خود میفرستد که از رویی از راه و در راه و
چنانچه در مطلق ذکر کرده اما اتفاقا که روح مرده بزند روایتی در اصل که تفتیش در کتب فقهیه نظر نیامده
و در جواب آنچه شیخ و جامع البرکات گفته که در بار بر نیست است آنچه به نیست تصدق بر فقر از نه تا ثواب آن
با موات رسد جز بقدر و انبوه تصدق بر فقر امیبا و بدیم مرا غنیار و آنچه به نیست ضیافت سلیمین بسیار
گفته هر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراض شیخ در دیار متعارف شده است عام باشد فقر و اغشیار
و اگر در اعراض مطلق طعامی بر روح فلان نچیندیم بگویند و گویند طعامی و حاضر ساخته شده اند
بمانند بهتر باشد و اگر از عبارت روح فلان این مراد دارند که نیافتی کرده ایم باید ایشان تا بعد
از اکل قرانی و ناخته خوانیم و ثواب از هر روح ایشان برسانیم باکی نمی آید و آنچه بعد از سالی پیش
با سی یا سیل روز در این دیار بزند و در میان برادران بخشش کند خیری داخل اعتبار نیست

و بهتر است که بخورند **فصل** و هم در احکام زیارت قبور و ایقان بر اقد صاحبین و استند او از ارواح
نورانیان و خواندن قرآن و ادعیه نزد زیارت و نیت از احکام متعلقه بمقابر زیارت قبور مستحب
است نزد چه چیز سیاف در شیعه این در حق مردان و فواید بسیار دارد و در حدیث آمده زیارت قبور
ممان و کشتن میگرداند و لها را و در حدیث دیگر آمده بی غیبت میگرداند و دنیا و یاد میدارد آخرت
در رساله عمر بنی قایل بوجوب آن در هر هفته گفته شاید که مراد بوجوب آن باشد یعنی استحسان
در مطلق گفته مستحب است که زیارت کنند در هر هفته و قصد کرده شود بان نکوی باموات و در خصوص
شرعیان در حق زنان احتیاط است و رکفایت کشتی تشدید و تغلیظ در منع بسیار نموده و در
کثر العباد نیز از در البجور حرمت نقل کرده و اصل در منع حدیث ابی هریره است و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابن عباس بن ابی هریره روایت کرده اند و ذکره صاحب مشکوٰۃ فی کتاب
الصلاة لعنت فرمود و نیز در اصل علم زمان زیارت کننده قبور را در زبیره گفته که نهی بر آن
زمان منوع است اما ترک اولی است و همچنین در مصابفت نقل کرده و زیارت بشرف اخضر
راست نشی سانه و گویند اگر چه پیش از دور و در خست مردان نیز نهی است اما لعنت
مخصوص زمان بود شیخ ابو عیسی ترمذی نیز اختلاف علماء در بقا حکم این حدیث بعد از
دور و در خست زیارت نقل کرده و در غراب گفته ظاهرند بربا ما محمداً اقتضا میکند جواز زیارت
زمان نیز بمشکال لاله شرعی گفته اصح آنست که باک نیست بر زیارت زمان را در خزان نیز با صحت
عموم خصصت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تأیید مذاهب العال گفته اکثر علماء بر ثبوت
رضت اند برای مردان و زنان و همین است بربا یمة ثلثة سوای احمد و از وی دور وایت است
نقله عن شرح الحزبی و بهترین از زمان ای چهار اند و شبیه و شبیه و شبیه و شبیه در حدیث
آمده که دعا و صدقه در این روزها اقرب با حاجت است و در غراب آورده که زیارت روز
جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته زیارت روز جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر
خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین از او ما الله شرفاً و تعظیماً

میردانی ای که در اول روز جمعه بمساجد و تجمعات برای زیارت می رود در رباب ام که داده می شود و در
 روز جمعه علم و ادراک مبتدیان از پنجه داده معشیه و روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زیارت را بیشتر
 از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از شیخ زیارت روز جمعه و اثر سه
 که در آن نقل میکنند که ارواح حاضر میشوند در آن روز در گاه عزت و سلامتی ندارد انتهای زیارت
 روز شنبه نیز است تا کلیه آفتاب و در روز شنبه اول بعضی آخر روز گفته اند و همچنین در ششهای
 متبرکه که مخصوص شب است و همچنین در روزهای متبرکه که چون عشره ذی حجه و عیدین و عاشورا و دیگر
 موسم و چون نصیحت است که در وقت است که در وضو نماز و نماز کند و در خانه خود و در کسب بخواند
 و در هر رکعت فاتحه و آیه الکرسی و سوره اخلاص مرتبه دیگر و بگذارد ثواب او را برای هبت و مشغول نشود
 و آشنای را و بخیزی لایسی و در گذر العباد و صدق و بخشیدن ثواب آن برای هبت و زیاده کرد
 چون بگذرد و در گذر هر کس خود را پس بایستد مقابل رویت نشست قبله زیارت مرقد
 مقدس آنحضرت صلوات بر خیر است بهمن است که احق علی القاری شرح باب الناسک
 و محمود خوارزمی در جامع المسانید از امام جعفریه همین روایت آورده و بگوید السلام علیک
 یا ابا القور و بقر العز و لکم انتم لنا ملت و نحن بالاثیر سلام بر شما ای اهل قبر ابا مرز و خدا بیست
 ما شما را غما سیر گذشتگان ما مید و ما در شما ایم و در گذر العز و زیاده کرده سال العز
 و لکم العافیه علیه السلام و شما که در سنگن فی جنات و اعظم من عذاب نیر لکم می عظیم و خدا را
 خود و برای شما ما فیت و سلامت را از عذاب خدا و ندا بهو شان ایشان از رضای خود و سکونت
 و ایشان را در بشتهای خود و از او بکن از خدا ساز و چهار خود و اختلاف است در تقدیم لفظ سلام
 بر لفظ سلیمت بجهت قوی و در ترغیب المصلو گفته سلام بریت به تقدیم علیک است از عبد العزیز
 مسعود آورده بهرستی که زنی اید بنیم خیر را اصلم و گفت علیکم السلام پس فرمود و آنحضرت این تجیه
 مرد که است بگو سلام علیک انتهی و حاج در حالت صحاح و حسان بهر طریق ماوت مشرب
 و خدا از بیان و تقدیم سلام است بلفظ سلیمت در حدیثی نیز بخیر است در اکثر روایات فقیر

و در مطالب المؤمنین نقل کرده که صحیح همین است این قیوم از حدیث مذکور جواب داده که اول آن حضرت
که علیکم السلام بخیه موتی است بشریح آنرا در بخیه موتی نمیخواهد بلکه آن اخبار است از آنچه معتاد حال
بود بر این مردم در جاهلیت بدستی که بودند آنها که تقدیم میکردند نام میت را بر دعا پس متعین شد
رجوع بسوی آنچه وارد شده است از آن حضرت از تقدیم لفظ سلام قوی که سلام میکرد بر مردگان گفته اگر تجلیل
کند کسی در فرق که سلام در حق میت توقع است جواب و پس تقدیم کرده شود دعا بر دعا خوانده شده
بخلاف میت گوئیم سلام بر میت نیز متوقع است جواب آن چنانکه در حدیث وارد شده است و باجماع حدیث
عبد الله بن مسعود معارض نمیشود احادیث صحیح تقدیم سلام را که ائمه اند در این باب و در حدیث
آمده نیست هیچ بنده که بگذرد بر قبر مردی که میشناخت از آدم دنیا پس سلام خواند روی مگر آنکه پیش
او را جواب میگوید سلام او را نقل فی الشریعۃ اگر شهادت بدگوید السلام علیکم یا صبرتم فغفر
عقبی الدار و اگر قبر مسلمین یا قبور کفار حمله باشد بگوید السلام علی من اتبع الهدی و باید که بعد از
ادا بخیه بنشیند و بر وی میت و بخواند از قرآن و تسبیح و تحمید و تکبیر چه میدسر شود و بخیه ثواب او را
برای میت و استغفار و دعا کند برای وی و خواندن قرآن بر قبر اگر چه نزد یا حنیفه مکرده است اما
نزد محمد مکرده است و صدر شهید همین قول اخذ کرده و فتویٰ جمهور علماء و مشایخ بر همین است و مختار
است که نفع میکند که فی الخلاصۃ و الضمیرات قاضی خان گفته مشایخ ما اخذ کرده اند بقول محمد
و عادت گرفته اند بنشاندن قاریان بر مقابر و شیخ محمد بن الفضل گفته که مکرده میت قراة قرآن
مگر بجهت اخافت لا باس است اگر چه حتم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم محلی است که سوره ملک را اگر
بجهت هم خوانند لا باس است از برای اطلاق نصوص در خواندن آن بر قبر و اما غایب این سوره خواندن
نشود در مقابر و فرق مکرده در آن در حاله تیر و مخافت که فی الدجوة و در سراجیه گفته که بگذرد
بمقبره و بخواند چیز را به نیت کسی که گذشته است بر آن باک نیست بان و اصحاب فیه اتفاق
دارند در مشروعیت قراة بر قبر اگر چه وصول ثواب و رابیت مطلقا منکر اند بجهت قبر و چه در غیر آن
حال مگر بعضی از ایشان و امام احمد را دو قول است اخیر است که لا باس است و ذکر آن را

[illegible]

میگردد و دست نهید بر قبر و مسح کنید آنرا و بوسه دهید و سخن نشو و در محاکم نالد که این عادت
نصاری است و شایخ در منع آن تشدید بسیار دارند که آنرا عادت الکلب فقیه ابوالمظفر
بدین آلا باسن است ابو موسی حافظ گوید آنچه مجبور فتنه گشته از منع صحیح است زعفرانی
گفته و همین گذشته است سنت و آنچه عوام مردم الا ان کنند از بدعتهای منکره است شرعاً و بالجمله
شک نیست در بودن مثل این امور بدعت زاید و بیفایده و تعظیم صلحایان چیزها تعلق ندارد چنانکه
بهاال فهمند که سلام و دعا و استغفار خشوع و خضوع باید که از آن طیب ارواح منورین حاصل
گردد و مسجود از سلف نیست مگر همچنین چنانکه ثابت شده از عمل آنحضرت صلعم در بیعت و در کفایت
الشعبی اثری در تجویز بوسه دادن قبر والدین را نقل کرده و گفته در این صورت لا باس است
و شیخ اجل هم در شرح مشکوٰۃ بوردان در بعضی روایات اشارت کرده بی تعبرن بحسب
ان و مکرده است پی سپردن قبر بی ضرورت پس آنچه میکنند از مردم که چون دفن کرده باشند
که قبور اترابی ایشان مروکان دیگر را پی سپرد میکنند فوراً آنها را تا قبور اترابی خود سپرد کرده باشند
و شستن و تکیه دادن و بخاری یا گیاهی یا چوبی را که بر آن روئیده برگردان اگر بهتر باشد زیرا که آن
تسبیح میکنند مادام که تراست و موجب تخفیف عذاب است پس میداشند چنانچه آنحضرت و شیخ
نواز خرمایا و سر قری نهادند فرمود مادام که خشک نمیشود و بر کتف سپرد در عذاب این تخفیف
و لذت بخشیدن کرده اند بعضی نهادن گل را بر قبور لیکن گویند که اگر تصدق کنند بقیامت کلمه بهتر است
و اگر آنچه بر قبر روئید خشک شود برگردان آن مکرده نیست و نیز مکرده است بالین قبور بسبب
شمع نهادن و دفن کردن گوشتند آن و گاو و آن نزد آنها ذکر بدانی کمتر العباد و باید
که مردگان را به نیکی یاد کنند در حدیثیابی داود و ترمذی آمده و ذکر کنند به نیکیهای
مردگان خود را و باز مانع از بدیهای آنها و در روایت صحیح بخاری خیا است ما شمر اموال
مردگان را از زیاده تحقیق رسیده اند آنها بوی چیری که پیش فرستاده اند و اما استند باطل
قبور در غیر نبی صلعم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده از ارباب سیر از فقها گویند نیست زیارت

مگر برای رسانیدن نفع بانوات در عبادت مستفاد قابل گشتن از بان بعضی از ایشان و غایب
است که از نفعهای انا که قابل بسج و ادراک نیست اند قابل بخواند و انا که مکرر اند آنرا این را
بیزانگار کنند و این است ثابت و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثر را
فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم تربای مجربست و اجابت دعا
را و حجت الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات
و امام هادی گفته چون می آید زائر نزد قبر حاصل میشود نفس و ارتباطی خاص بقبر چنانکه نفس هر
قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علامه مخصوص پس اگر نفس
نزد قوی تر باشد نفس را بر نفس دیگر شکست بخورد و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود
بزیارت بتوجه استعانت بنفوس اخیار از اموات بدستی که نفس مفارقه را تعلقی است بدون
و تیرتی که دفن کرده شده است در آن پس چون در بار نشسته اند از آن تربت را دستگیر میشود و بسو
نفس است پس حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات و اختلاف کرده اند در انا که
امام هادی اقوی است از امام است یکسختار بعضی محققین ثانی است و در این باب بعضی روایت
کنند فرمود آنحضرت صلیم چون متحیر شود بشمارد را مور یعنی برآمد کار را پس بدو جوید از اصحاب قبور
شیخ اجل در شرح مشکوٰه گفته که یافته نمیشود در کتاب سنت و اقوال ملت صالح چیزی که مثانی و مخالف
آن باشد و در و کند این را و بالجمله بعد از آنکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص با جسد
بدن بعد از مفارقت از وی تغیر کیفیت نیست و نیز است که بان علم و شعور بزرگان قبر و احوال
ایشان دارد و ارواح کامل که در حین حیات ایشان بسبب قرب مکان و منزلت از عزت
کرامات تصرفات و امداد داشته بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات و امداد چنانکه
در حین حیات تعلق کلی محسوس است با بقیه از انا که استمداد را در حقیقت حقیقی نماید مگر آنکه
از اهل شکر شوند تعلق روح را به بدن با کلیه و جمیع وجوه بعد از مفارقت و زوال علاقه حیات
و ان خلاف مخصوص است و بر این تقدیر زیارت در فتن بقبر و رسمه نعوذ بجمعی که در دین اند

دیگر است که حامی اخبار و آثار دال بر خلاف است و نسبت صورت استیاد دیگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود از جناب ت الهی بتوسل بر روحانیت بنده مقرب مکرم درگاه والاد گوید خداوند بابرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده ادرا بر آورده گردان حاجت مرا یاندا کند ان بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مراد بخواه از خدا استعالی حطوبت تا قضا کند حاجت مرا پسیت بنده در میان مکرم سید و قادر و محطی و مسؤل پروردگار است و طلب و از صالحان و دود خدا در حالت حیات کنند و ان جایز است با تفاق پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کمالان و حین حیات و بعد از ممات مگر بترقی کمال و شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوٰه است مخصوصا باب کمال که انجا در تحقیق داده و بطریق دیگر شرح صید و نیز مفصل ذکر کرده و احادیث بالعدد و طرق نموده چون بطنیفه این رساله اختصار بود بر این قدر انکشاف اندازی که می کنند از احوال پس می آید یکی بعضی از قبوس صلیح را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا پس بر تو این قدر از زر با طعام است و در بحرانی گفته که این نذر طریقی است با جماع زیرا چه ان نذر مخلوق است و ان جایز نیست بلکه گوید خداوند انذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت مرا بخور انیم فقرا را طعام بر در این سید مقرب می جوم مکرم پس سبستی که این نذر جایز است زیرا چه مصرف نذر فقر اند و ان یافته شد جایز نیست که صرف کرده شود و ان طعام را مثلا برای تو انگر ان یا شتر یعنی و اگر نذر کنی و معین گردانند از زمانی یا بیکانی یا چیزی معین که تصدق کنند از یا یا چیزی که تصدق کنند بروی پس ان تعیین نفوس غیر متعین است نذر او چنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و معتبر است نذر محمد و نذر و نذر تفصیل اگر در ان معین متعین است که در دیگر نیست متعین کرده و الا فلا چنانچه اگر نذر کنند مسلمانان را در مسجد حرام مسجد نبیه از نذر و معین اگر نذر کنند مسجد قضی را متعین میشود یکی از این سه مساجد زیرا چه هر دو مسجد اول افضل اند از مسجد قضی و اگر تعیین کند ما در این مساجد را متعین نمیشود نذر وی چنانکه نذر و شش معین و نماز گزار در هر جا که خواهد و وفا شود و نذر و معین متعین میکند و دوا این تفصیل سید نذر اگر چه خدا اینجا ضروری نبود اما چون باعث افضا داشت ثبت ان لازم افتاد و خاتمه در تصور و روانا نذر و معین نذر محمد و نماز گزاران مسجد را برای اعتبار متعین و نذر و نذر نذر از نذر و نماز غیر وی در یضوت از برای اعتبار فضل

و جان احکام دلی آنچه جان ما در وجه احتمال آنها که میزند چون به بیدار خوابی را که خوش می آید
او را شک کند خدا را بر وی زیرا چه این نیست است پس باید که نشکر که بدو چون به چند خواسته را
که خوش دارد آنرا ما که بپناه جوید بخدا از شران پس اگر خواب نفل کند از پیش کسی که اعتماد در او
باشد بدو می داد اگر خواب را خوشتر آنکه کذافی تعین و الخلاصة و الملقطه و اختلاف کرده اند در رو
خدا ایتعالی در خواب اکثر مشایخ معرقه برانند که جایز نیست تا آنکه گفته است علم الهدی شیخ ابو نصر
مانندی که کسی که بگوید از پس آن بت پرست است و برین است محقق مناجی بخارا
که انی الخلاصة و الخمیس و بعضی مشایخ تجویز کرده اند آنرا از انجمله رکن الاسلام صفار و در شرح
شکوة گفته که نقل آن از سلطت بخت رسیده از امام ابی حنیفه آمد که صد بار باین نعت متر
شده و از امام احمد حنبل هم نیز آمده که دید رب العزت را در مقام پسین سید یارب که ام عبادت فاعلم
گفت تلاوت قرآن گفت بنهر بانی فرمود بفرمودم تحقیق چنانست که ذات حق جل جلاله اگر چه معسر
و منزله است از کل صورت محقق مثل امثالی مخصوص مراد از نور و غیره پیوسته با جمیع لطیفه
که صلاحیت جمال کمال داشته باشد میتواند شد و جایز است که بواسطه آن مثال خاص مدک و مری
کرد و اینجا است که گفته اند که رویت تحقیق آن در و از آخرت واقع خواهد شد و این دارد دنیا بیکرین
در بیدار اگر چه واقع نیست لاحضرت سید المرسلین و امام رویت که از خواب اگر حق و واقع است
لی شایسته طبایان و باین المیسر و منکر میشود و آنرا مگر مبتدع چه احادیث کثیره صحیحه باینست
طریق ناخالص اند بران چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده که فرمود انحضرت صلعم کسی که دید مرا
در خواب پس تحقیق دید مرا زیرا چه شیطان تشل میکند در صورت پسینی اگر چه شیطان
تمثل بپرس بصورهای مختلفه از هر پس مینماید و بر سر تلبیس و تنبیه میکند و این شیوه کار او است
حتی که بعضی گفته اند که بمشال حق نیز تمثل میتواند کرد اما بصورتی که نمیتواند تمثل نمود
در خیال انبی افکنده که نم درین دروغ نیست و شاید که سرش است چنانکه گفته اند که انحضرت
صلعم مطهر بدیست است و شیطان مظلم ضلالت و میان عدایت و ضلالت صند است

اما حضرت حق سبحانه تعالی مطلق است از هر ایت و اصل کمال و جامع صفات متضاده و سیمایز شتان
 اوست و با وی متصل هر دو از اسمای او در یکی از اینها محصور و محدود نیست پس اگر شیطان که منظم
 صفت افعال است بصورت نماید مانع نیست و این اگر چه فی نفسه ممکن است و نسبت به اولیای حق
 و امانت معتقین و خواص عباد الله محال عادیست و آنجا محل اشتباه نه و باین اشارت میکند آیات
 و احادیث و ظاهر از اضافت صورت بسو ذات شریفه وی که در احادیث واقع است است
 که امتناع تشبیه شیطان مخصوص بصورت و جلای خاص آنحضرت است صلعم پس کسی که بان صورت
 مبارک و جلای شریفه مخصوصه که در این عالم شهادت و شت در خواب دیده باشد پس بعضی
 تنگ گرفته اند که این وقتی است که بر صورت میند که در آخر عمر بران صورت از عالم رفته تا آنکه عدد
 موی سفید که در راس و پیرامون مبارک بوده به دست رسیده نیز اعتبار کرده و بعضی توسع کرده گفته اند
 که شکلی و صورتی میند که گاهی در مدت عمر شریف بران بوده در جوانی یا در آخر عمر و از بعضی صحاب
 و تابعین مرویست که چون یکی قصد دیدن آنحضرت را در خواب بخوششان بر خواندی از حلیه
 استکشاف کردند که اگر مطابق بودی تصدیق کردند و الا گفتندی بر د که ان حضرت را ندیده
 و بعضی بران فته اند که دیدن آنحضرت را بجلای مخصوصه صفات معلومه دیدن بحقیقت و ادراک است
 که نمیدانست و دیدن غیر ان صفات ادراک مثال است و هر دو با حق است و تشبیه شیطان در ان
 مجال نه و لیکن حق و حقیقت زمانی حق تشبیه و نووی از این هم توسعه کرده و گفته صحیح آنست
 که در هر دو صورت آنحضرت با حقیقت دیده است زیرا چه اختلاف صفات موجب اختلاف و زوایا نبوده
 چنانکه اختلاف در زمان و مکان پس در هر لباس هر صفات ذات است و صفات پدیده
 ذات و تشبیه و در ان تحقیق ذات است شیخ اجل و شرح مشکوٰه فرموده که حق همین است
 ارکی دیدن ذات شریفه معرفه و تم و کمال است و اول بر صفاتی آئینه دل میند و سلامت
 که در غیر و قیاس و تشبیه و معاصد میشوند و آنرا انچه از ابی هر بریه مرویست اگر چه شیخ
 سند از تضعیف نموده که فرمود آنحضرت صلعم کسی دیدم پس تحقیق دیدم از بر وجه مایه همیشه

در هر صورت و حوالی و اینجا گفته مراد از حدیث که فرموده تحقیق دیدم مراد آنست که جسم مراد بدو بدن
مراد بدو یکبار مثالی و دیگر که آن مثال آنست که حاصل میشود یعنی که در نفس نیست بویان آنست
زیرا حقیقت انسان همین نفس ناطقه و روح مجرد است که غایت مرئی و محسوس نمیشود و بدن حالت
او را که نفس شش نیست و چنانکه در نقطه بدن جسمانی میرساند و او را که آن حقیقت همچنین در
رویا بدان خیالی آلات و وسایط او را که آن روح شود پس مرئی نه روح است و نه آن شخص
بدن موقوف در بدنه چه حضور یک شخص ممکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفتان متعدد مختلف صورت
نماید دیگر بطریق مثل پس مرئی در مقامات مثال روح مقدسه است که حق است و بطریق
و شیطان از این امر آن سبب ناشی خلاف آنست و اختلاف این شل با خود آنکه مرئی ذات یک
صفتی است که واحد است از اختلاف احوال مرئی قلوب بیانیست چنانکه در شاهر و خارج تفاوت
احوال صورت از تفاوت احوال مرئی با ظاهر میگردد و هر که او را در صورت حسد بیند از حسن این
و دیگر برخلاف این مشاهده نماید از خلاف آنست و همچنین یکی پیر و پیر دیگر جوان و یکی راضی
و دیگری غضبان و یکی ضاحک و دیگری کربان همه ناشی از اختلاف حال دل رانی است
و اختلاف در ذات مرئی نیست پس و مدنی بخبر معیار معرفت احوال باطن رانی است از صفا
و که درت و از اینجا است که بعضی را باب تکلیف گنسته اند کلامی که از آن حضرت در خواب شنید
شود بر سینه تو میروی عرض نماید نمود اگر موافق آن باشد حق است اگر مخالفی بآن داد از امر
محلی است در سراسر این و بای ذات کریمه وی آنچه دیده و شنیده شود از وی همه حق است
و حقیقت تفاوت خلقت از اختلاف حال است در شرع گفته کسی که بخوابد که بر وجه جمال حمل
اکمل در مقام خود مشرف شود باید که بسیار کند از در و در وظیفه گیرد این دعا را اللهم رب بنی آدم
الحرام و الشهر الحرام و الحلال الحرام و الکریم المقام اقر ارضی روحی تحت مناس السلام ای خدا
پروردگار این شهر حرام که مکه معظمه محترمه است و ماه حرام که ذی حجه است یا عام از همه
چهار ماه معلوم و حلال و حرام در کن بانی است یا عام از همه رکن معروفه و مقام

یعنی تمام ابراهیم بخوان بر روح پاک محمد و اسلام را و دیدن صلحا و اولیا در خواب نیز حق است
و مرایشان افادت و ارشاد است در تمام و در خزانه الروایات از شرح مشارق نقل کرده که هر بیت
علیه السلام و ملائکه حق است و همچنین بیت شمس و قمر و ستارای روشن و ابوری که در وی باران باشد
مثلی نمیکند شیطان بخیری از ان اگر کوئی که حکمت و حقیقت است کوکب اگر چه شیطان متمثل نمیشود بصورت
انها علی الاطلاق صحیح نیست چه بسیار است که آنرا تعبیر باشد چنانکه رویای یوسف عم و چنانکه سیوطی در تاریخ
خلفاء آورده که عایشه صدیقہ ہم دید که گویا سحاب از آسمان و حجره شریفه اش افتاد و جمع شده اند چون
این قصه را بر حضرت پسرش امیر المومنین ابی بکر هم عرض نمود فرمود و درین شوند در حجره تو سه کس
از بهترین این امت و چون مدفون شدند در کائنات علیه السلام گفت امیر المومنین این بهترین قمار است
گویم و بخدا تو حق که تعبیرنا فی حق نیست و طلال اینچواید چه مری در این صورت مثالی است محقق و واقعی
را از امور خیر و نفوس عالمیه که بدان مثال متمثل گشته و بر روح را بی بر آن لباس تمخیل گشته اند که امر
بی اصل است و اصلا از واقعیت بهره ندارد بلکه تخمیر از واقع و معبر از ان است چنانچه در صورت مذکور
رویت کوکب فی الحقیقه رویت ملکا امور حق بود پس صلوح تعبیر متضمن حقیقت باشد نه مستلزم بطور
و همین است معنی عدم تمثل شیطان بصورت ان و نیز در خزانه از رساله مکیه آورده و همچنین ممکن نیست
تمثل شیطان بصورت شیخ که تابع باشد پیغمبر خدا را صلعم پس بی مانده مرید محفوظ از وسوسه و تسلیم
ابلیس پس نرا و دانست که عمل کس بد بخیزی که ارشاد کند از اشباح در خواب انتهی و شک نیست که این
نیز محمول بر دانست که اگر مخالف شرع و ملت سنیہ اسلام نباشد چه گنجایش دارد که از مباح احتلال
سامعه تغیری در مسموع پیدا شود و اثبات مختلط بنفی گردد و بعضی زیاده کرده اند بر آنچه مذکور شد
و گفته اند هر چه از عالم ملکوت باشد چون بهشت و دوزخ و عرش و کرسی لوح و قلم قادر میشود شیطان
بر آنکه تمثل کند بصورت و دواعی در این باب کتاب است معلوم نمیشود و از اقوال سلف هم چیزی
ثبت نه بلکه ظاهر حدیث که سابقا مذکور شد و امثال ان دلالت دارند بر آنکه این از خصایص
حضرت اوست صلعم اگر چه مفهوم مخالف نزد خفیه معتبر نیست و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ

تقریب کرده بر آنکه علمای این راه و حقایق این محضر است سمعده اند و آن حکم در غیر وی مسلم جاری نیست
و اما بدین مختصر در این نقطه بعد از صلت از این عالم پس شرح ذکر کرده که بعضی محدثین گفته اند
که نقل آن از شرح یکی از صحابه و تابعین منسبیده حتی که فاطمه زهرا سلام الله علیها با نعم و الم منسبان
انحضرت در پیشگاهش ماه جان داده و خانه وی مجاور شریف بود و یکپس گفتل نکرد که در این
انحضرت در نقطه دید و لیکن حکایات و روایات مشایخ صالحین در این باب بسیار است و بعد
برسید و منکر انجیل تصدیق بر امات و ادیان اگر نذر بحث با وی ساقط است زیرا چه
وی منکر است خیر را که اثبات کرده از کتاب است و در این نیز از جمله کرامات است باعث آنکه
چیز است و گفته اند که آن نیز مثال است اگر چه در نقطه است ولی غفلت نیست و در حصول حقیقت
صحت و ثبوت حکام شرعی بر غیر رای حجت نه چنانکه بایست و این باب مشایخ طریقت نقل کرده و نیز از
امام غزالی آورده که وی در کتاب نقد من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده میکنند در نقطه
علامه و ارواح انبیاء علیهم السلام میثونند از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس میکنند نواید را
انتهی در ویاعلی الاطلاق باطل نیست نزدیکی مکرر و سوسنطای بلکه بعضی افرادش البته حق صحیح
انجام اهل حق و عدل اگرچه اتفاق دارند بر آنکه ادراک صدق نوم است اما آنچه از دلایل نشان
مشاف و میشود همین مضاده ادراک حسی خارجی است یکی از خواص سه نظام هر نوم را نشان که مشتمل
است بر دلالت کنند که در حال نوم نیز ادراک از غمت سابقه و انتشار شعاع و توسط جسم شفاف
و اشغال آن مقفول است پس ادراک نایم را چگونه باشد و اشاعه که قائل باشد بر این قسم شرط
نیستند و خلق و تیره را از حق تعالی در جسی موقوف بر این چیز نماند اند گویند که جاری شده حادث
باری تعالی بخلق ادراک و نایم و از این دلایل خبر انتقاد ادراک حسی لازم شود و حواسی بطریق اگرچه تکلیف
که حکما اثبات کنند قائل نیستند اما روح را ادراک گویند و در این ادراک حسی خارجی پس چرا
قائل بحقیقت ادراک شوند در مقام دستاورد او حق مغرانی که از کبار علماء اشاعه است نصرت
کرده است بحقیقت آن و اما آنچه از جمهور متکلمین نقل کنند که روح با خیال ظل است محمول است

بر آنکه وجود خارجی ندارد چنانکه میسند و میشوند بلکه نیست و در آنوقت بخوی که می بیند و می
 نشود مگر وجود خیالی یا آنکه این حکم بر اکثر است چه غالب آن همچنین است تخصیص کنند از این رویای
 کسی که معتاد برست کوفی نیست چنانکه در حدیث آمده صادق ترین شهاب رویا صادق ترین شهاب است
 حدیث و کلام یا برویای کسی که بسیار شده اند گمانان از چنانکه گمانان مورث ظلمت دل است گمان
 چگونه قائل شوند ایشان به بعضی شریع اند لفظاً چیزی را که مطلق شده بود کتاب و سنت و در حدیث آمده
 که رویای صالحه یکبار است از چهل و شش پاره پیغمبر و علما را در بیان معنی این حدیث تاویلات است
 احسن و جوهه است که رویای صحیح یکبار است از چهل و شش پاره پیغمبر و علما را در بیان معنی این
 حدیث تاویلات است احسن و جوهه است که رویای صحیح مطابق مرتبه است بس عالی و رفیع که عطا کرده شده
 اینها را که ایشان از وحی اگر و در نام میباشند پس کسی که عطا کرده شود از مومنان این که امت را فضل کمال
 در حق خود داند و شکر کند و علم خصوص میبخشد و در ایشان حدیث آمده مغرض بعلم شایع و بی توقیف
 ان نتوان یافت اگر چه مردم تخمینها کنند و حکما را در تحقیق رویا تفصیل است معنی بر اثبات حواس
 خمسة طبعه حس مشترک و خیال و متصرف و وهم و حافظ گویند حس مشترک قوتی است در مقدم و مانع
 که مرتسم میشود و روی صورت محسوسات خارجی از طریق حواس خمسة طبعه که بصیر و سمع و ذوق و ششم
 و هفتم همچنین در خواب چون از این شش طاهری فارغ شود متوجه دیگر حواس باطنه گردد و از آنها
 صورت بگیرد و ان بر مرتسم است ششمی آنکه برگردد و دارد شود و روی صورت باطنه مجروده انسانی
 که در حال نوم چون فرغ فی الحسب از تذبذب و از مشغله عالم جسمانی حاصل کند از عقول
 و طایفه سوادیه که صور کائنات ماکان و مایکون از ازل تا ابد نزد ایشان در آنها مرتسم و ثابت
 اند بسبب اتصال معنوی روحانی که بان جواهر مجروده دارد میگیرد و بعضی صور را که لاین است بحال
 او و احوال اقربا و شهراد که اهتمام بمصالح آن دارد بقدر مناسب اتصال حتی که اگر اهتمام بمصالح
 تمام مردم باشد مناسب آن در یابد و اگر همیشگی منجذب بمطالب عالییه و دریافت معارف متعالیه
 بود از ان قسم چیز بالاخر شود و گویند که این شش در نفس مطلقه است صورتی کلی خواهد بود

[illegible]